

در ایران فدرالیسم



مجمع دانشگاهیان آذربایجان

ویژه نامه مرکز تحقیقات مجمع دانشگاهیان آذربایجان (آینام)، شهریور ۱۳۸۲
Azərbaycanlı Bilimçülər Toplumunun Araşdırma Mərkəzi (ABTAM)-in Əzal Sayı- 1382- Başaq Ayı



فدرالیسم در ایران

(مجموعه مقالات)

گردآوری و تنظیم:

مرکز تحقیقات مجمع دانشگاهیان آذربایجانی (آبتام)

کمیته سیاسی - اجتماعی



نشریه دانشجویی اُیرنجی باخیشی
دانشگاه صنعتی امیرکبیر

مدیر مسئول: حسین سلطانی

www.azbilotop.com

سایت اینترنت:

ovrenci_baxissi@yahoo.com

پست الکترونیکی:

آدرس نشریه: تهران، خیابان حافظ، روبروی خیابان سمیه، دانشگاه
صنعتی امیرکبیر، ساختمان شماره ۲ امور فرهنگی، خانه نشریات
دانشجویی.

نام کتاب: فدرالیسم در ایران (مجموعه مقالات)

گردآوری و تنظیم: مرکز تحقیقات مجمع دانشگاهیان آذربایجانی (آبتام)

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: بهمن ۱۳۸۲

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۰۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

۵	مقدمه
۷	آذربایجان در فدرالیسم ناموفق ایران/ یاشار دباغ
۱۷	فدرالیسم در ایران/ رسول کامران کشتیان
۳۵	فدرالیسم نوشداروی ایران یا اقوام و ملل ایران/ آیدین صادقی
۶۳	نگاهی به واقعیت تنوع قومی و ملی ایران و/ علیرضا صراف
۸۱	فدرالیسم برترین میراث سیاسی تاریخ/ فرزانه سیف السادات
۱۲۳	فدرالیسم در هند/ مقصود سلیمان پور
۱۲۹	بررسی حقوقی فدرالیسم/ حمید والایی
۱۴۳	فدرالیسم یک ضرورت است/ محمد یکانی
۱۴۷	مشکلات و دورنمای توسعه در فدرالیسم روسیه/ سرگئی والتی
۱۵۷	مصاحبه با آقای یوسف عزیزی بنی طرف
۱۷۵	استاد دوکتور محمد علی فرزانه ایله مصاحبه

مقدمه

فدرالیسم به عنوان یک نظام سیاسی، در اکثر کشورهای جهان برای اداره امورات جامعه مورد توجه قرار گرفته است. در این جوامع بدلیل وجود بافت متفاوت زندگی شهروندان از لحاظ فرهنگی و نیز مشکلات اداره جوامعی که دارای جغرافیای وسیع می باشند، این روش حکومت توانسته است اغلب نیازها و مطالبات افراد آن جامعه را برآورده سازد. در جهان امروز که نظامهای دموکراتیک جایگزین حکومتهای استبدادی و غیر دموکراتیک می شوند، گام برداشتن برای فدرالیسم در حقیقت حرکت به سوی دموکراسی است. فدرالیسم باعث تقسیم قدرت در میان مناطق مختلف یک کشور و مشارکت هر چه بیشتر شهروندان در اداره جامعه خود می شود. مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خویش، اساسی ترین مشخصه جوامع دموکراتیک می باشد. در حال حاضر کشورهای زیادی در دنیا با حکومتهای فدراتیو اداره می شوند که دارای ساختارهای متفاوتی می باشند. به طور مثال می توان سوئیس را نام برد که در آن اختیارات ایالتها تا مرز استقلال پیش بینی شده است و از آن طرف ایالات متحده عربی را می توان مثال زد که به صورت پادشاهی و بسته اداره می شود. بهر حال فدرالیسم زاده نیاز بشر به زندگی توأم با رفاه، سعادت و امنیت می باشد. در واقع مهمترین هدف نظام فدرالیستی، تلاش در جهت تأمین منافع ملی و حفظ امنیت ملی بر اساس احترام به تنوع هویتی، اقتصادی و سیاسی است. امنیتی که در آن همه شهروندان در حفظ آن شریک هستند و این بهترین نوع نظام سیاسی است که اصل حاکمیت مردم بر مردم را در جوامعی با تنوع فرهنگی و تاریخی به طور عملی به اجرا می گذارد.

نظامهای فدرالیستی با همه اصول مترقی که در جامعه برپا می کنند، در برخی موارد دچار مشکلاتی از لحاظ سیاسی و خصوصا اقتصادی می شوند. بی شک تنظیم اقتصاد یک کشور فدراتیو که در آن عدالت واقعی بین ایالتها برقرار شود، مسئله ای بس دشوار بوده و یکی از مشکلات اینگونه نظامها می باشد. البته کشورهای فدراتیوی که در حال حاضر در وضعیت ثبات قرار دارند، اغلب توانسته اند مشکلات ناشی از اداره جامعه به صورت فدراتیو را به خوبی حل کنند. بهر حال انتخاب نظام فدرالیستی برای یک کشور کاری آسان نبوده و نیاز به تجربه کافی در تمرین اصول اساسی دموکراسی دارد که این هم برای یک کشور با ثبات، سالها طول می کشد.

کتاب حاضر شامل مجموعه مقالات و مصاحبه ها در ارتباط با فدرالیسم است که توسط کمیته سیاسی - اجتماعی مرکز تحقیقات مجمع دانشگاهیان آذربایجانی (آبتام) تهیه شده است. مدتهاست که با توجه به کثیرالمله بودن بافت کشورمان، نیاز به وجود یک ساختاری که بتواند در چارچوب اصول اساسی دموکراسی، به خواسته ها و مطالبات همه اقوام و ملل ساکن در این سرزمین پاسخ دهد، احساس می شود. در این راستا مرکز تحقیقات مجمع دانشگاهیان آذربایجانی (آبتام) بر آن شد نسبت به تهیه چنین مجموعه‌ای که بتواند افقی از فدرالیسم را در ایران ترسیم کند، اقدام کند. در مجموعه حاضر نویسندگان به بررسی علمی مقوله فدرالیسم پرداخته و معایب و محاسن آن را مورد کنکاش قرار داده اند. از این مجموعه چنین بر می آید که حرکت به سوی فدرالیسم در ایران نیازمند مطالعه دقیق و علمی مسئله است که تمام جوانب سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه بایستی مد نظر قرار گیرد. امید است این کتاب بتواند دورنمایی از فدرالیسم را در کشورمان ارائه دهد.

با توجه به اینکه این اولین کتابی است که در مورد فدرالیسم در ایران منتشر می شود، ممکن است نظرات و انتقاداتی را در پی داشته باشد که از جان و دل آماده شنیدن آنها هستیم.

در پایان از زحمات آقایان مهندس آیدین صادقی رئیس مرکز تحقیقات مجمع دانشگاهیان آذربایجانی (آبتام)، مهندس احمد والایی، دکتر یاشار دباغ، رسول کامران کشتیان، خانمها نسرين سيف اللهی و مینا پژوم که در تهیه این مجموعه متحمل سختیهای زیادی شدند و نیز آقای یوسف قوسی مدیر انتشارات اندیشه نو تشکر و قدردانی می کنیم.

محمد بدلی مشاهیر

مسئول کمیته سیاسی - اجتماعی آبتام

آذربایجان در فدرالیسم ناموفق ایران

یاشار دباغ

چکیده:

در این مقاله پس از مقدمه ای بر نظامهای فدراتیو، شرایط تشکیل نظام فدرالیستی موفق بررسی شده است. در ادامه، شرایط آذربایجان در گذر به نظام فدرالیستی مورد بحث قرار گرفته و در موقعیت کنونی، آذربایجان فاقد شرایط لازم جهت موفقیت کامل پس از برقراری نظام فدراتیو برای رسیدن به منافع ملی خویش تشخیص داده شده است. در نهایت با توجه به احتمال زیاد عدم موفقیت نظام فدراتیو در ایران جهت پاسخگویی نیازهای ملی ملل ساکن، حمایت و تلاش در جهت برپایی آن، به عنوان احتمال تحلیل فیزیکی و فکری نیروهای حرکت ملی آذربایجان پیش بینی شده است.

۱. مقدمه

برخورد فدرالیسم با ناسیونالیسم از موضوعات بسیار پیچیده ای است که منتهی آن پاسخهای متفاوت وابسته به شرایط زمان و مکان بوده است. ناسیونالیسم همواره در همه موازنه های سیاسی دنبال منافع ملی است و به طرق مختلف در بدست آوردن آن برای ملتش مصر است. گرچه منافع ملی برای یک دولت ملی مفهومی انتزاعی است که هیچگونه تعریف مشخصی از آن نمی شود ارائه داد؛ ولی برای یک ملت تحت ستم که مساله اصلی حیات و ممات آن ملت است جدا کردن فاکتورهای تعریفی برای منافع ملی زیاد مشکل به نظر نمی رسد. علت این امر به این نکته بر می گردد که منافع ملی ریشه در ارزشها دارد و استدلال وابسته به آنرا خدشه دار می کند زیرا ارزشها فاقد قابلیت اثبات

عملی هستند[۱] مگر در شرایطی که اختلاف نتیجه بین اعمال مختلف، فاصله ای در حد حیات و ممات برای یک ملت داشته باشد. ناسیونالیسم در مرحله اول حیات خود جهت ایجاد دولت ملی تلاش می کند، افزایش سریع تعداد اعضای سازمان ملل در نیمه دوم قرن بیستم گواه این موفقیت است. در نیمه اول قرن بیستم امپراتوریها استقلال ملی را از ملتها در اکثر نقاط دنیا دریغ می داشتند. تعداد اعضای جامعه ملل از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۹ هرگز از ۵۴ ملت بیشتر نشد، در حالیکه ۱۵۱ دولت ملی اعضای سازمان ملل متحد کنونی هستند[۲].

با توجه به اینکه راهکار نظام فدرالیستی قادر به برقراری موازنه میان آزادی و استقلال، میان خود مختاری محلی و حکومت ملی یا بین المللی است[۳] در شرایط خاص زمانی و مکانی که اکیدا باید بررسی شود، می تواند به عنوان آلترناتیوی جایگزین دولت ملی شود که ناسیونالیسم در مرحله دوم حیات خود همواره جویای آن است. ولی همانطور که ادعای موفقیت دولتهای ملی مبنی بر پیاده سازی هرچه بهتر سعادت ملی برای ملتش نیازمند بررسی بوده و تحت شرایط مکان و زمان خاص نتایج عکسی برای ملت مذکور می تواند داشته باشد، ادعای موفقیت نظام فدرال نیز در شرایط خاصی که پیاده خواهد شد، باید بررسی شود. در حال حاضر بیست کشور در جهان با نظام فدرالیستی اداره می شود که می توان کشورهای سوئیس و آلمان را به عنوان تجربه های کاملاً موفق، روسیه، یوگسلاوی، چکسلواکی و نیجریه را به عنوان تجربه های کاملاً ناموفق، هند را به عنوان تجربه نسبتاً موفق، بلژیک، کانادا، ایالات متحده آمریکا و امارات متحده عربی را به عنوان تجربه های نسبتاً ناموفق پیاده سازی نظام فدرالیستی به شمار آورد. البته حسن بزرگ نظام فدرالیستی در هر شرایطی چه موفق و چه نا موفق، حفظ یکپارچگی ارضی یک کشور و در واقع ایجاد کشور بزرگتر است. که این مزیت از دور زمان به عنوان یکی از شاخصهای مهم نظامهای سیاسی مورد تاکید بوده است. در این زمینه می توان از سلسله مقالات جیمز مدیسون مرجع [۵] را پی گرفت.

ریموند آرون فدرالیسم را در پاره ای از کشورها پاسخی برای مشکل همزیستی ملیت های مختلف در داخل یک کشور بیان می کند[۴] ولی باید دید آیا ایران در زمره این کشورها قرار می گیرد یا نه؟ بنابراین شرایط مختلف جهت تشکیل یک نظام فدرالیستی را در وضعیت کنونی برای ایران بررسی خواهیم کرد.

۲. شرایط تشکیل نظام فدرالیستی موفق

فدرالیسم بر اساس سه اصل: اصل تفکیک که وجود دو دولت محلی و فدرال را به رسمیت می‌شناسد، اصل خود مختاری که استقلال و آزادی محدود و تعریف شده هر ایالت را به رسمیت می‌شناسد و اصل مشارکت که وجود دو نوع مجلس نمایندگان و ایالتها را به رسمیت می‌شناسد استوار است [۶]. بیشتر اوقات دولتهای فدراتیو از تجزیه، یعنی از تصمیم یک دولت بر تقسیم شدن به وجود نیامده اند بلکه بیشتر ناشی از به هم پیوستن چندین دولت اند که تصمیم می‌گیرند اجتماعی تشکیل دهند. این تصمیم بر اساس توافقی انجام می‌گیرد که یکی از اساسی ترین ضمانت های اجرای صحیح پیاده سازی فدرالیسم می باشد. به عنوان مثال فدرالیسم در کانادا توافقی بین دو گروه ملی مختلف بود که یکی از آنها به دلایل اقتصادی تمایل به ایجاد تمرکز شدید داشت و گروه دیگر عدم تمرکز را ترجیح می داد تا گوناگونی فرهنگی خود را حفظ کند. حال هرچقدر این توافق از نظر قانونگذاری دقیق و بدون عیب و نقص باشد، به همان مقدار پایداری نظام فدراتیو بیشتر خواهد شد. فدراسیون روسیه بدلائیل مختلفی از قبیل استعمار تاریخی سایر ملل توسط روسها، تضعیف روحیه ملی سایر ملل ساکن در آن، تبحر انعطاف در قانونگذاری و ... فاقد چنین توافق اساسی بوده که این نیز ناشی از عدم نفوذ سیاسی لازم کاراکترهای سایر ملل در معادلات و موازنه های قانونگذاری می باشد که موازنه را به نفع روسها برهم زده است. در زیر قسمتی از ترجمه مقاله "مشکلات توسعه فدرالیسم در روسیه" نوشته سرگی والتی که اشاره سرپوشیده ای به مساله اقتصادی دارد (که متعاقباً بحث در این زمینه را ادامه خواهیم داد) را می خوانیم:

"اجازه دهید وضعیت فدرالیسم در روسیه و سوییس را مقایسه کنیم: امروزه روش دقیق توزیع درآمد ناشی از مالیات بین کانتونها (دولت محلی) و دولت فدرال در سوییس به وضوح قابل پی گیری است. در سوییس الگوی افقی جهت ارتباط بودجه های بین ایالتی پیاده سازی شده است که از اصول فدرالیسم به شمار می آید. درحالیکه این امر در روسیه هنوز هم بصورت عمودی ادامه دارد یعنی روند بسوی تشکیل ایالت واحد است. به عنوان مثال در سال گذشته روش توزیع درآمد فدراسیون روس سه بار تجدید نظر شد تا اینکه نهایی شود و یا اینکه در تعیین بودجه و تقسیم درآمد، سهم فدراسیون روس و نواحی به نسبت ۵۰ به ۵۰ تصویب شده بود. امسال این نسبت به خاطر مرکزیت روسها به نسبت ۷۰ به ۳۰ تغییر پیدا کرد. این موضوع جهت فهم اینکه چقدر قانونگذاران

ما در توسعه روابط فدرال خیالاتی هستند بسنده می کند. تنها نویسندگان داستانهای علمی و تخیلی می توانند صحت عمل قانونگذارانی را تأیید کنند که قانون وضع شده آنها فقط یکسال معتبر بوده و بعداً اجرا نمی گردد (قانون بودجه در فدراسیون روسیه) [۷].

موضوع اشاره سرگی والنٹی را می توان چنین تفسیر کرد که در فدراسیون روسیه هنوز بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی چقدر روسها بر زیاده خواهی خود مصر و چقدر ملل غیر روس ساکن در این نظام فدرالیستی از احقاق حقوق خود عاجز هستند. بنابر این چنین بر می آید که هنگام تشکیل نظام فدرالیستی که بتواند پاسخگوی نیازهای گوناگون ملل مختلف ساکن در یک کشور باشد، بایستی طرفین تشکیل دولت و یا در واقع ایالتهای بالقوه، پتانسیل سیاسی لازم و اکیدا یکسان و در سطح هم نسبت به یکدیگر داشته باشند. این نکته از دید بین المللی نیز قابل توجه است زیرا مقبولیت نظام جدید در سطح بین المللی اهمیت فراوانی داشته و اگر یکی و یا چندی از طرفین در عرصه بین الملل قوی تر از سایر طرفین این توافق عمل کنند موازنه را به نفع خود به هم خواهند زد. از نقطه نظر داخلی نیز اگر یکی از طرفین توافق، نمایندگان لایق جهت دفاع از حقوق ملت خویش نداشته باشد پس از تشکیل دولت فدرال ایالت خودمختاری را نمی توان برای آن ملت انتظار داشت. این مورد را به وضوح در فدراسیون روسیه می توان دید.

وجود دو گانگی در فدرالیسم (دولت فدرال و حکومتهای محلی) ایجاب می کند که هر یک از آنها درآمد کافی داشته باشند، خودمختاری مالی یکی از شرایط لازم برای خودمختاری سیاسی است. بنابراین علاوه بر دولت فدرال، دولتهای ایالتی نیز باید از استقلال مالی برخوردار باشند. حوادث قرن بیستم دیدگاههای رژیمهای فدرال را که ریشه در قرون قبل داشت تغییر داد. جنگ ها، بحرانهای اقتصادی دوران بازسازی و افزایش بودجه نظامی به طور چشمگیری بر هزینه های عمومی دولتها افزود، از سوی دیگر لزوم بهزیستی اجتماعی، دولتها را مجبور کرد که همراه با افزایش هزینه های عمومی، در امور مالی خود تجدید نظر کلی نمایند؛ مالیاتها دیگر فقط به عنوان منبع درآمد و برای اجرای تعهدات مندرج در قانون اساسی وضع نمی شوند. به عبارتی وابستگی ها به دولت فدرال آنچنان زیاد شده که در بعضی فدراسیونها خودمختاری در درجه دوم قرار گرفته است. در حقیقت دیدگاه جدید فدرالیسم مالی، باعث تغییر در

مفهوم فدرالیسم شده که بیشتر تاکید بر همکاری بر پایه اصول مندرج در قانون اساسی است. در این شرایط توجه به خود مختاری که پیشتر وجود داشت، جای خود را به وابستگی متقابل داده که این وابستگی حکومتها به دولت فدرال اصطلاحاً "فدرالیسم همیاری" نامیده می شود. در فدرالیسم همیاری تعادل قوا بین دولت فدرال و حکومتهای محلی به نفع دولت فدرال بر هم می خورد زیرا:

الف- سرمایه گذاری مشروط دولت فدرال در برنامه های مشترک، مقررات خاصی را به حکومتهای محلی تحمیل می کند حتی در اعمال صلاحیتهای و اختیارات مخصوص آنان در زمینه قانونگذاری و اداری.

ب- نظارت و بررسی مقامات فدرال در مورد استفاده از کمک های پرداخته شده به ایجاد رابطه سلطه گرانه و نوعی قیمومیت می انجامد.

ج- افزون بر سرمایه گذاری، نظارت و بررسی، گسترش کمی و کیفی برنامه های ملی، نوعی قدرت قانونگذاری و اداری غیر مستقیم حتی در زمینه صلاحیتهای مختص مقامات محلی به دولت فدرال می دهد [۸].

حال هر چقدر ایالتها فاقد استقلال مالی کافی باشند، میزان وابستگی آنها به دولت مرکزی بیشتر شده و آزادی عمل آنها در حوزه ایالت خود، محدودتر خواهد شد و به همان اندازه از اصول اساسی فدرالیسم که همانا اصل تفکیک، خودمختاری و اشتراک است، دورتر خواهند شد. البته این موضوع تا حد بسیار کمی به ابتکار عمل سیاسی طرفین در هنگام تخصیص بودجه اقتصادی دولت فدرال نیز وابسته است که متعاقباً نیازمند اشخاص و یا حزبهای سیاسی صاحب نفوذ ایالت مذکور می باشد. به عنوان مثال مطلب چاپ شده در روزنامه لوموند بلژیک (۲۶ ژوئیه ۱۹۹۶) را می خوانیم: "مسلم است که فدراسیون نتوانسته تنش میان دو جامعه فلمان و والون را کاهش دهد. در ۱۰ ژوئیه ۱۹۹۶ به هنگام طرح بودجه کشور در پارلمان، یکی از نمایندگان والون به همکاران ناسیونالیست فلمان خود اخطار کرد که اگر بر خواسته های خود پافشاری کنند، باید گفت که بلژیک روزهای آخر عمر خود را می گذراند و والونی ها با کمال افتخار در کنار کشور بزرگی مانند فرانسه قرار خواهند گرفت."

در حالت کلی می توان گفت موفقیت فدرالیسم منحصر به کشورهای فدرالی است که اعضای آن در شرایط و ابعاد حتی الامکان یکسان قرار داشته باشند به طوریکه

هیچ یک از آنها نتواند قدرت خود را به دیگری یا دیگران تحمیل کند. در مورد نظامهای فدرالیستی که تحت شرایط خاص بین المللی از بالا تزریق شده اند و فاقد تفاهم پایه ای و سراسری تثبیت کننده و همچنین حقانیت دموکراتیک هستند (مانند یوگسلاوی)، به محض اینکه عامل جبر کارایی خود را از دست داد، شکست خواهند خورد [۹].

۳. بررسی شرایط آذربایجان در گذر به نظام فدرالیستی

همانطور که ذکر شد اولین شرط تشکیل نظام فدراتیو موفق، وجود توافق کامل و همه جانبه بین اعضای تشکیل دهنده آن در مورد ساختار نظام فدرالیستی، قبل از تشکیل آن می باشد. بدیهی است که این توافق بین نمایندگان واقعی هر ائتتیک که حافظ منافع ملی آنها می باشند صورت می گیرد. این توافق اساس یک موازنه سیاسی است که حمایت مجامع بین المللی به تعادل آن کمک می کند. دیپلماسی خارجی و یا لابی گری اقتصادی-سیاسی یکی یا بعضی از اعضای شرکت کننده می تواند موازنه را به نفع یک یا چند طرف بر هم زند. بنابراین جهت موفقیت در این موازنه توافق، علاوه بر داشتن نمایندگان ذیصلاح سیاسی شناخته شده در عرصه سیاست داخلی که اکیدا حافظ منافع ملت خویش هستند، پشتوانه قوی که از دیپلماسی بین المللی آن ملت نشأت می گیرد، ضروریست. به عنوان مثال جماعت فارس زبان ساکن ایران علاوه بر داشتن نمایندگان سیاسی قوی داخلی و همچنین حمایتهای بین المللی قوی در سازمان ملل و کنگره آمریکا از این حیث در آمادگی کامل به سر می برند. اقلیت کرد زبان ساکن ایران نیز بطور بالقوه از نمایندگان سیاسی نسبتا قوی و حمایتهای بسیار قوی از طرف اتحادیه اروپا برخوردار است. آذربایجان امروزی در مقایسه با سایر ملل ایران از جمله فارس و کرد فاقد نمایندگان و نیروهای سیاسی شناخته شده در عرصه داخلی است که بتواند مذاکره بر سر چگونگی فدرالیسم را در این موازنه به نفع ملت آذربایجان در پیش گیرد. آنچه که پس از جنگ عراق بر سر اقلیت ۲ میلیونی ترک زبان این کشور بدون هیچگونه اقدامات حمایت جویانه کشورهای ترک آمد، پیش بینی مناسبی بر عدم حمایتهای بین المللی لازم از ملت ترک زبان آذربایجان در گذر به فدرالیسم است (قابل ذکر است که جمعیت ترک زبان عراق در حدود نصف جمعیت بعضی کشورهای اروپایی است که حداقل ترکیه برای پیوستن به اتحادیه آن، از انجام هیچگونه اقدامی دریغ نمی کند).

شرط دیگر در گذر به نظام فدرالیستی موفق، وجود استقلال مالی کافی برای اعضای شرکت کننده در این موازنه است. آذربایجان بطور بالقوه سرزمین ثروتمندی به شمار می رود. منابع اقتصادی آذربایجان را می توان به دو قسمت منابع بالقوه و بالفعل تقسیم کرد. وجود معادن و زمینهای حاصلخیز وسیع، از جمله منابع بالقوه آن محسوب می شود که به جرات می توان از آنها به عنوان منابع تامین استقلال مالی تا ۱۰ سال آینده که زمان لازم برای بالفعل شدن آنها است (البته با فرض وجود یک دولت محلی ملی)، چشم پوشی کرد. البته پشتوانه مالی این منابع انکار ناپذیر است. آنچه در اقتصاد مدرن اهمیت فراوانی دارد صنعت و به عبارتی صنعت مدرن است که آذربایجان امروزی فاقد آنست. شعار قطب کشاورزی بودن آذربایجان که دهها سال عامل عقب ماندگی صنعتی آن شده، جز تبعیض سرمایه گذاری چیز دیگری بیش نیست. زیرا کشاورزی بدون وجود صنعت، در فرم سنتی آن فاقد هیچگونه سود کلان می باشد. بنابراین در نگاه و قیاس کلی به اقتصاد عناصر ملی تشکیل دهنده ایران، از منابع درآمد کشاورزی محلی که جزئی از اقتصاد خرد (حداقل در آذربایجان) به شمار می رود چشم پوشی می کنیم و به مقایسه پتانسیل صنعتی مناطق مختلف که تعداد مراکز صنعتی در هر منطقه معیار مناسبی برای سنجش آن می باشد، می پردازیم. ابتدا طبیعی به نظر می رسد مرزهای فرضی ایالت آذربایجان مشخص گردیده و سپس جمعیت و نسبت مراکز و کارگاههای صنعتی به جمعیت آن با سایر ایالتهای فرضی موجود مقایسه شود. ایالت آذربایجان را مجموع استانهای آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل، زنجان، قزوین، نصف استان تهران و نصف استان همدان در نظر می گیریم (البته با توجه به انقطاع مرزی بین سایر مناطق ترک نشین ایران، وجود چندین ایالت ترک نشین در ایران ضروری به نظر می رسد). جدول-۱ بر اساس آمارهای سال ۱۳۷۹ سازمان آمار ایران [۱۰] تنظیم شده است. در این جدول جمعیت و تعداد مراکز صنعتی استانهای مذکور بعلاوه استان اصفهان آورده شده است. جدول-۲ نسبت جمعیت به تعداد مراکز صنعتی را برای دو ایالت فرضی آذربایجان و اصفهان مقایسه کرده است. این نسبت برای ایالت آذربایجان ۴۸۵۳ نفر از هر مرکز صنعتی (به مفهوم تعداد افراد ذینفع از درآمد ناخالص هر مرکز صنعتی است) و برای ایالت اصفهان ۲۲۸۱ نفر از هر مرکز صنعتی محاسبه شده است (البته به کاربرد صرف این شاخص بطور علمی در مقایسه، ناکافی است ولی با توجه به در دسترس نبودن آمار دقیق

درآمد ناخالص هر استان، مقایسه مذکور می تواند معیار نسبتا مناسبی در تخمین وضعیت اقتصادی آینده طرفین قیاس، به کار رود). با فرض اینکه درآمد هر مرکز صنعتی در ایالت اصفهان با آذربایجان یکسان باشد (البته این فرض اغراق آمیز است. نگاهی به نوع واحدهای صنعتی پیشرفته سرمایه گذاری شده در اصفهان مدعی این مطلب است)، نسبت سود حاصل از واحدهای صنعتی ایالتی، برای شهروند ایالت اصفهان ۲/۱۳ برابر شهروند ایالت آذربایجان است. البته این رقم بدون در نظر گرفتن نصف استان تهران که مالک ۴۲ درصد از کل تعداد مراکز صنعتی ایالت آذربایجان است به ۲/۲۷ افزایش می یابد. بطور میانگین می توان این نسبت را ۲/۲ در نظر گرفت. این نسبت به مفهوم ۲/۲ برابر رفاه و فرصت شغلی بیشتر در ایالت اصفهان نسبت به آذربایجان است. این رقم وقتی استانهای یزد و مرکزی را با استان اصفهان جهت تشکیل ایالت فرضی جدید پیوند دهید، بطور نمایی بیشتر می شود. قسمت اعظم درآمد ناخالص ملی ایران کنونی، از فروش نفت خام است که مالک این سرمایه عظیم ایالتهای ذینفع خواهد بود و بزرگترین همیاری ایالتهای مذکور می تواند تثبیت قیمت مواد سوختی (از جمله بنزین در سایر ایالتهای کشور به قیمت ۵ سنت در مقابل قیمت بین المللی ۵۰ سنت در ازای هر لیتر) باشد. با این توضیحات ایالت آذربایجان هیچ چاره ای جز روی آوردن به فدرالیسم همیاری ندارد که با توجه به نکات مرتبط آورده شده در مقدمه، موازنه را به نفع ملل ذینفع بر خواهد زد.

۴. نتیجه گیری

نظام فدرالیستی در صورت اجرای موفق می تواند بسیاری از مشکلات ملل ساکن در ایران را حل کند ولی با توجه به آنچه در بحث شرایط تشکیل نظام فدرالیستی موفق آورده شد، آذربایجان امروزی فاقد شرایط لازم جهت موفقیت کامل در موازنه سیاسی تشکیل نظام فدراتیو است. به عبارتی دیگر نظام جدید، فاقد ضمانتهای اجرای صحیح مفاهیم فدرال خواهد شد و با توجه به پابرجا ماندن مشکلات اقتصادی و سیاسی در منطقه آذربایجان، حمایت از چنین نظام ناقص جدید که تنها در تعاریف کلی ارضا کننده ذهنیت گراها می باشد، در مقابل خواسته های حقیقی ملت آذربایجان چندان قابل دفاع نمی باشد و چه بسا سالهای متمادی انرژی فعالان سیاسی-ملی آذربایجان را صرف مقبولیت این نظام جدید در ذهنیت مردم کرده و در نهایت عاقبتی مشابه ذهنیت مردم نسبت به اصلاح طلبان ایران بعد از عدم موفقیت آنها، نصیب ملی گرایان آذربایجان کند.

از اینرو تلاش فعالان حرکت ملی آذربایجان در جهت بدست آوردن پتانسیل زمینه های لازم جهت موفقیت در موازنه های سیاسی آینده، با استفاده از همه فرصت های سیاسی موجود (از جمله فدراتیو شدن) و بدون توجه به تاکتیک های ظاهری دموکراتیزه شدن ایران، مقدم به نظر می رسد.

۵. مراجع

- [۱] گزیده مقالات سیاسی-امنیتی، جلد اول، موسسه پژوهش های اجتماعی، ص ۳۴۴، تابستان ۱۳۷۵
- [۲] جامعه شناسی سیاسی، باتامور، ترجمه منوچهر صبوری، ص ۱۳۳، آذر ۱۳۷۸
- [۳] نقدی بر فدرالیسم، محمدرضا خوبروی پاک، ص ۲۵، سال ۱۳۷۷
- [۴] همان، ص ۲۹
- [5] James Madison, "The Union as a Safeguard against Domestic Faction and Insurrection", November 23, 1787, <http://www.jmu.edu/madison/federalist/fed10.htm>
- [۶] نقدی بر فدرالیسم، ص ۴۱
- [7] Sergey Valentey, "Problems and Prospects in the Development of the Federative Situation in Russia", Conference in June 22-23, 2001, KAZAN INSTITUTE OF FEDERALISM, <http://kazanfed.ru/en/actions/konfer2/doklad9/>
- [۸] نقدی بر فدرالیسم، ص ۱۳۵
- [۹] مدخلی بر بحث فدرالیسم، ترجمه ناصر ایرانپور، ص ۱۹
- [۱۰] سازمان آمار ایران، <http://amar.sci.or.ir>

جدول ۱- جمعیت و تعداد مراکز صنعتی بر حسب استان، سال ۱۳۷۹

استان	جمعیت	تعداد مراکز و کارگاههای صنعتی
آذربایجان شرقی	۳۳۶۲۵۷۰	۶۳۵
آذربایجان غربی	۲۶۷۸۷۰۶	۳۵۸
اردبیل	۱۱۹۲۰۴۹	۸۷
زنجان	۹۲۵۶۶۵	۱۶۶
قزوین	۱۰۳۰۱۰۸	۵۲۷
نصف استان همدان	۸۵۲۲۸۵	۹۶
نصف استان تهران	۵۶۲۰۳۲۲	۱۳۵۸
اصفهان	۴۱۷۳۳۲۲	۱۸۳۰

جدول ۲- جمعیت، تعداد مراکز صنعتی و نسبت جمعیت به تعداد مراکز صنعتی برای
ایالت‌های فرضی اصفهان و آذربایجان، سال ۱۳۷۹

ایالت	جمعیت	تعداد مراکز صنعتی	نسبت جمعیت به تعداد مراکز صنعتی
آذربایجان	۱۵۶۶۱۷۰۵	۳۲۲۷	۴۸۵۳
اصفهان	۴۱۷۳۳۲۲	۱۸۳۰	۲۲۸۱

فدرالیسم در ایران

رسول کامران کشتییان

اساس صلح در حقوق است و وجود فدرالیسم برای برپایی صلح لازم است.

((کانت))

اقتضای مدنی الطبع بودن انسان که نشأت گرفته از اراده الهی در جهت تمشیت امور و سامان دهی به زندگی فردی و اجتماعی اوست بیشتر در راستای برخورداری انسان از ساز و برگهای آزادی خواهانه و مخیرانه وی است تا با استفاده از این ودیعه الهی در جهت متعالی ساختن سطح زندگی خود و نهادینه گردانیدن مجموعه هنجارهایی که بشر را در راه رسیدن به آرمانهای وی یاری رساند؛ به بسط و گسترش جامعه‌ایی آکنده از عدالت سوق نماید.

قدر مسلم انسان به تنهایی قادر به مرتفع نمودن نیازهای وجودی خود در زندگی نمی‌باشد و از این روی برای غلبه بر طبیعت و برطرف ساختن نیازهای حیات خویش به زندگی جمعی و تشکیل گروههای انسانی بر اساس منافع مشترک پرداخته است. با گسترش و پیچیده‌تر شدن جوامع مختلف انسانی و بوجود آمدن اجتماعات گوناگون و تعریف و تعیین هویت جمعی، توسط گروههای قومی، لازمه توجه هرچه بیشتر به اداره امور جامعه و بوجود آوردن نهادی تحت عنوان دولت با کارویژههای خاص خود و رسم و آیین کشورداری با در نظر گرفتن ویژگیهای فرهنگی هر ملت، امری

اجتناب‌ناپذیر گردید؛ که در این راستا در جوامع غربی از چندین سده پیش تحقیقات دامنه‌دار و جامعی به عمل آمده است که حاصل و ثمره این تحقیقات را در عمل وارد زندگی اجتماعی خود کرده‌اند که بعد از سپری کردن چندین دهه افت و خیز و کشمکش‌های قومی و ملی در میان ملت‌های موجود در درون مرزهای جغرافیایی خاص، عدالت و برخورداری از حقوق اجتماعی مساوی و عقل‌مند کردن سیستم سیاسی حکومت خود بر مبنای منافع مشترک، راه پیشرفت و توسعه همه جانبه، اعم از اقتصاد، فرهنگ و سیاست را در کشورشان هموار کرده‌اند.

ابنای بشر از سپیده‌دم تاریخ با علم به این مهم که فائق آمدن به معضلات زندگی فردی در گرو روی آوردن به زندگی جمعی است. به مرور زمان با سازواره‌های مشترک که در طی زمان آنها را با تبادل افکار و انتقال اندیشه‌ها کسب کرده بودند، گروه‌های جمعی و قومی خاصی را پدید آوردند و این خود عاملی برای وحدت فرهنگی، زبانی، تاریخی و سرزمینی در میان گروه‌های قومی گردید تا اینکه فزون‌طلبی فردی انسان به فزون‌خواهی جمعی مبدل گردید و آنچه را که انسان در زندگی فردی برای خود می‌خواست امروز درصدد به دست آوردن آن برای گروه قومی خود شد که این ضرب‌المثل قدیمی ترسیمی از کل زندگی انسان از بدو تاریخ تا حال بوده است که هنوز هم در افواه مردم جاری است "من علیه برادرم، من و برادرم علیه عموزاده‌ام، من و عموزاده‌ام علیه قبیله‌ام، من و قبیله‌ام علیه تمام دنیا."

در نتیجه در کل تاریخ مجموعه ستیزه جویی‌ها و جنگ‌های رخ داده بیشتر خاستگاهی بر اساس منافع ملی و قومی می‌باشد که این موضوع از سلسله جنابان تاریخ تا امروز هم ادامه دارد و من بعد نیز ادامه خواهد داشت و فی‌الواقع ذات و طبیعت انسانی بدین شیوه شکل یافته است که هر چیزی را در طبیعت بر اساس منافع خود مورد ارزیابی قرار می‌دهد و حقیقتاً نیز باید گفت آفرینش انسان بر همین منوال محقق گردیده است و هر موضوعی که خارج از این دایره طبیعت قرار گیرد مشمول این گفته سهند شاعر و الامقام آذربایجان خواهد شد که می‌گوید: طبیعتین آمانسبز بیر قانونو وار تعصوب‌سوز ملت گرک خوار اولسون.

اما با تمامی این اوصاف انسان برای حصول به یک جامعه نظام‌مند و قانونمند که در آن برابری و عدالت و مشارکت اجتماعی در سرلوحه برنامه‌های کاری جامعه‌ای که در

آن زندگی می‌کند قرار گیرد مجبور به کنار آمدن با واقعیتهای موجود در بستر زمان می‌باشد و از این حیث است که در جوامع غربی بعد از سپری کردن دو جنگ خانمان‌سوز به رعایت حق و حقوق اجتماعی همدیگر خویشتن را ملزم نموده‌اند و به عینه مشاهده می‌کنیم که در درون یک کشور اروپایی ملتهای گوناگون با احترام و حفظ حقوق اجتماعی طرفین از هر حیث عدالت و تکثر اجتماعی را به نمایش گذاشته‌اند.

آنچه در یک جامعه پیش از همه برای ساکنان آن حائز اهمیت است، رعایت حقوق شهروندی آنها در تمامی ابعاد اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است که هرگونه خدشه و لطمه وارد ساختن بر آنها موجب بروز خشونتها و به چالش فراخوانده شدن سیستم حکومتی و افراد جامعه خواهد شد و صدالبته این موضوع در کشوری که از ملتهای مختلف با زبان و فرهنگهای متفاوت از هم زندگی کنند هرچه بیشتر خود را نشان خواهد داد و در واقع در جوامع و کشورهایی که از اقوام و ملتهای متفاوت از هم شکل یافته است؛ حساسیت قضیه هرچه بیشتر بالا می‌رود که این امر بیشتر در کشورهای جهان سوم بصورت ملموس خود را نشان می‌دهد و با توجه به اینکه بافت سیاسی کشورهایی از این دست با دیکتاتورپها عجین گردیده است، نزاعهای ملی در عرصه عمومی به شکل بارزی خود را نمایان می‌سازد، چرا که خودکامه‌گان و مستبدان منسوب به یک ملت خاص برای چیره ساختن و مستولی گردانیدن ملت خود بر دیگر ملل، از هر دستاویز ممکن بهره می‌جویند و با انکار هویت دیگران و فرهنگ آنها در صدد تحمیل فرهنگ و زبان خود بر سایر ملل بر می‌آیند که ناممکن و غیر انسانی بودن چنین رویه‌هایی در سراسر جهان بر همگان عیان گردیده است و نهایتاً همین امر موجب می‌شود تا در درون چنین جوامعی بر اثر عدم عدالت و نبود برابریهای اجتماعی شکاف ملی ایجاد شود و رفته رفته جامعه به طرف چالشهای بس بزرگ کشیده شود چه از یک طرف خودکامگان مستبد و حاکم بر اریکه قدرت که حافظ منافع فرهنگ و زبان معینی است در جهت تسری دادن زبان و فرهنگ خود بر کلیه ملل موجود در درون جامعه است و از دیگر سوی گروههای ملی و قومی برای حفظ و نجات هویت ملی خود در مقابله با حاکمیت مطلق قرار می‌گیرند که دست آخر ناهنجاریهای اجتماعی در این جامعه بروز می‌نماید که جامعه‌شناسان غربی برای رفع این مشکل در دنیای مدرن، مدلهای حکومتی نوینی را ارائه

داده‌اند که بهترین الگوی ممکن در جوامعی است که از ملتهای متفاوت از هم شکل گرفته‌اند.

فدرالیسم بعنوان یک نظریه سیاسی که در آن از زوایای مختلفی به رعایت حقوق اجتماعی افراد توجه شده است به جرأت می‌توان گفت که بهترین راهکار ممکن در عرصه سیاسی کشورهایی است که ساخت سیاسی جامعه آنها از ترکیب ملل گوناگون شکل یافته است.

این واژه که از قرن شانزدهم میلادی در تاریخ تفکرات سیاسی برای اولین بار خود را نشان داده است در آثار یوهانس آلتوزیوس مشاهده می‌شود و به همین جهت او را اولین تئوریسین فدرالیسم می‌شناسند.

به هر تقدیر در جوامع غربی از گذشته‌های دور در رابطه با مفاهیم فوق بحث و کنکاشهای جدی صورت پذیرفته است که همه اینها موجب تسری یافتن این ایده سیاسی در بطن جوامع مختلف غرب گردیده و این مهم خود مدیون عالمان سیاسی غرب در حوزه جامعه‌شناسی می‌باشد.

منتسکیو متفکر عرصه سیاست و جامعه معتقد بود که این شکل از حکومت عبارت از "قراردادی است که بوسیله آن چند گروه سیاسی توافق می‌کنند تا به شهروندان دولت بزرگتری که می‌خواهند آنها را تشکیل دهند تبدیل شوند این جامعه تازه مرکب از جوامع مختلفی است که با الحاق دیگر جوامع به آن گسترش پیدا کند." [۱]

در عرصه علم سیاست و فلسفه حقوق تعریفهای جامعی در گستره‌ای وسیع از مبانی فدرالیسم از جانب عالمان سیاست به عمل آمده است.

عالمان و اندیشمندانی که در رابطه با جامعه‌شناسی و علم سیاست دست به تحقیق زده‌اند از منظر اینکه بافت سیاسی یک جامعه ممکن است در برگیرنده ملل و فرهنگهای متفاوت از هم باشد و در چنین جامعه‌ای برای اینکه الزاماً قدرت و حاکمیت مطلق در دست طیف خاصی از افراد و فرهنگ خاص قرار نگیرد که در راه همانندسازی گروههای قومی دیگر و مستولی ساختن فرهنگ و زبان خود بر دیگر اقوام بر طبل لمن‌الملک نکوبند جامعه‌ای بر مبنای مدل حکومتی از نوع دموکراتیک و تکثرگرا و آزاد چند گونه را تجویز می‌کنند که در آن "سازمانی مرکب از گروههای سرزمین خودمختار که همه‌شان متفقاً و بطور منظم و مستمر در نهادها و تصمیمات حکومت مرکزی مشارکت دارند." [۲]

در واقع باید گفت حکومت بر مبنای فدرالیسم نوعی تقسیم قدرت و مشارکت همه جانبه در ساخت سیاسی یک جامعه است که ملل مختلف در چارچوب جغرافیای سیاسی خاص که مرزهای جغرافیایی در داخل یک کشور نیز به سرزمینهای خودمختار تعریف شده‌اند در تصمیم‌گیرهای دولت مرکزی مشارکت تام بر عهده دارند.

وجه بارز فدرالیسم آزادی عمل گروههای ملی و استقلال آن در درون حاکمیت دولت فدرال می‌باشد که در تمامی امورات داخلی، این اختیار و آزادی را دارا باشند که به چه ترتیبی به رتق و فتق امورات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی خود بپردازند.

قدر مسلم با قبول این امر که تنوع قومی و ملی در ایجاد ساختارهای مناسب برای زندگی مسالمت آمیز در درون مرزهای جغرافیایی خاص، تضمین کننده امنیت ملی و یکپارچگی ملی به شمار می‌رود، هرگونه واگرایی سیاسی و پناه بردن به رفتارهای سیاسی منفعلانه در جهت تخریب هویت و ملیت دیگر اقوام و انکار زبان و فرهنگ آنان چیزی به غیر از قدم برداشتن در راستای متلاشی کردن نظام سیاسی یک کشور نخواهد بود.

"در واقع این روزها افسانه یک ملت، یک فرهنگ در هم شکسته و پذیرش تنوع و تعدد فرهنگی گریزناپذیرتر از آن است که در بخشنامه‌ها، وضع مقررات، قانون گذاری و فرآیندهای تصمیم‌گیری سیاسی نادیده شمرده شود. زمان آن رسیده است که حکومتها به طور جدی به برنامه‌ریزیهای خردمندانه و اتخاذ مواضع عملی دست یازند." [۳]

یکی از چندین کارویژه‌های سیستم فدرال جلوگیری کردن از هر چه فربه‌تر شدن سیستم حکومتی و تمرکزگرایی بیش از حد آن است که ماهیتاً دولت فدرال صرفاً موضوعات ملی و فراملی را در برنامه کاری خود قرار می‌دهد و امورات داخلی فدرالها را به واحدهای خودمختار واگذار می‌نماید.

"کنار گذاشتن دولت از این امور بی‌شک به معنای کوچک شدن آن است اما به هیچ وجه مفهوم نابودی دولت ملی را ندارد. در واقع تفویض اختیارات تنها در پی ایجاد رده‌هایی است که با ابعاد مسائل موجود در جوامع تناسب بیشتری داشته باشد. این کار به شکلی انجام می‌گیرد که باری بیش از حد تحمل‌گرده دولت قرار نگیرد و از دولت یک قدرت مطلق و خودکامه و همه جا حاضر نیز ساخته نشود." [۴]

اما اصلی‌ترین شاخصه فدرالیسم که باید گفت زیربنای فدرالیسم بر آن استوار است عبارت از این است که از هویت و ارکان ملی دیگر ملل در برابر سیل هجوم و

استیلای یک زبان و فرهنگ خاص جلوگیری کند چرا که " کوشش در راه همانندسازی همه گروههای مختلف ساکن در یک کشور الزاماً به ناهنجاری و تبعیض منجر می‌شود در حالی که پذیرش چند گونه‌گی و ایجاد روش و نهادهایی برای اداره آن باعث ایجاد و تقویت یگانگی و وحدت می‌گردد". [۵]

باید خاطرنشان ساخت همانطوریکه در فوق بدان اشاره کردیم انسان موجودی معیّر و صاحب اراده در طبیعت است و در جامعه دارای حق و حقوقی می‌باشد که صاحبان قدرت ملزم به رعایت حق طبیعی انسان هستند.

آزادیهای عمومی نیز جزو زیرمجموعه‌های حقوق عمومی شهروندان یک جامعه است که باید چنین آزادیها از طرف حاکمان و دولتمردان به رسمیت شناخته شوند و ابزارهای لازم برای برخورداری مردم از آنها با سهولت تمام در دسترس افراد قرار گیرد. پرفسور "ریورو" دو عنصر را داخل در مفهوم و تعریف آزادیهای عمومی عنوان می‌کنند اولی عنصر مادی یعنی تأمین نوعی استقلال و توانایی برای فرد در تمشیت زندگی خصوصی و اجتماعی از قبیل . . . ابراز عقاید و افکار، شرکت در اجتماعات و زندگی سیاسی و دیگری عنصر سازمانی یعنی اینکه قانونگذار آزادی مزبور را به رسمیت بشناسد و مورد حمایت مؤثر قرار دهد. [۶]

در جهان امروز با تکیه به اصل حق الهی و طبیعی انسان برای بهره جستن از آزادیها و حقوق اجتماعی وی، نهادهای بین‌المللی و مدافع حقوق بشر نیز با تصریح این موضوع که حق تعیین سرنوشت ملتها موضوعیت تام دارد به دفاع از صیانت و حفظ هویت ملتهای زیر ستم در برابر حاکمان زورمدار پرداخته‌اند و از این حیث است که منشور میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که ایران نیز آن را امضاء کرده است حق تعیین سرنوشت را برای ملتها به رسمیت شناخته است بطوریکه در ماده یک این میثاق چنین آمده است: کلیه ملل دارای حق خودمختاری هستند. به موجب حق مزبور ملل وضع سیاسی خود را آزادانه تعیین و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه تأمین می‌کنند. [۷]

با توجه به داده‌های بالا در راستای اینکه حق تعیین سرنوشت جزو حقوق مصرح ملتها می‌باشد و مجامع بین‌المللی نیز بر آن تأکید می‌ورزند هر ملتی حق دارد با توجه به

شخصیت ملی خود آزادانه در درون مرزهای جغرافیایی خویش در رشد و متعالی ساختن هویت ملی خود قدم بردارد.

اما متأسفانه علیرغم اینکه در دنیای کنونی رویکردی نوین نسبت به مسئله ملت‌ها مدنظر مجامع عمومی جهان است و با تعامل بیشتر مابین ملل و دول به مطالبات ملت‌ها پرداخته می‌شود ساختار فرهنگی کشور ما بر پایه آمال و سیاست‌های کهنه و فاشیستی رضاخان میرپنج می‌باشد که ایران را به زندان ملت‌ها تبدیل کرده‌اند که ما در اینجا بعد از ترسیم فضایی که با توجه به سیستم فدرالی ارائه گردید تأملی در جو سیاسی و ساختار قدرت حاکم بر ایران و رابطه آن با ملت‌های غیر فارس و آذربایجان خواهیم پرداخت.

بحث بر سر ملت‌های مختلف و رابطه آنها با حکومت و در کل سیستم فرهنگی غالب ایران بسیار پیچیده‌تر از آن است که بتوان به کنکاش آن در این موجز پرداخت.

به هنگام تحقیق و تفحص در این مهم در می‌یابیم که چگونه ملتی همچون ملت آذربایجان که تاریخ و فرهنگ آن دامنه‌دارتر و پر عمق‌تر از تاریخ زبان فارسی است در عرصه زندگی این چنین گرفتار تار عنکبوت سیاه ناسیونالیسم سلطه‌طلب گشته است.

با توجه به تاریخ سرزمینی که در آن زندگی می‌کنیم به عینه مشاهده می‌نماییم که قبل از آنکه فارس‌ها قدم به این سرزمین بگذارند ملل مختلفی در اینجا زندگی می‌کرده‌اند بدون آنکه بخواهند با هجمه عمومی سیاست حذف ملل دیگر را جزو اهداف خود قرار دهند، یعنی در واقع اقوام و ملل گوناگون در کنار هم با وفاق و همدلی به زندگی می‌پرداختند که متأسفانه با آمدن هخامنشیان به منطقه و فارس بازی کورس و اعوان و انصار او تلاش در راستای پیشبرد تمدن و فرهنگ بشری و مجاملت و رفاقت مابین ملل موجود جای خود را به وحشیگری و نیزه‌پرانی هخامنشیان داد که با تکیه بر حیل‌های خود تمامی ملت‌های موجود در منطقه را زیر یوغ و سلطه خود درآوردند و با اینکار خود تخم کینه و حقد و مناقشه را تا ابد در این سرزمین پراکندند بطوریکه به قول ادوارد براون : کل تاریخ ایران مبارزه پایدار میان ترک زبانان و فارس زبانان می‌باشد که این سخن هرچند نمی‌تواند واقعیت داشته باشد - حداقل از طرف ترک‌ها چه کل تاریخ فارس‌ها مدیون دست و دلبازی‌های احمقانه ما بوده است - اما عاری از حقیقت هم نیست که در واقع این همه شکاف موجود مابین ملل منطقه را هخامنشیان بنیان نهاده‌اند.

شایان ذکر است که با توجه به سیستم سیاسی و ساختار قدرت حاکم بر منطقه اعلام نمایم علیرغم اینکه تمامی تلاش هخامنشیان صرف تمرکزگرایی در قدرت منطقه بود و با تمامی وجود سعی در یک دست نمودن حکومت خود در منطقه را در سرلوحه اغراض خود گنجانده بودند لیکن باید اذعان نمایم آذربایجان از گذشته‌های دور قبل از آنکه نامی از ایران در میان باشد به عنوان یک واحد جغرافیایی مستقل در عرصه تاریخی و جغرافیایی جایگاهی بس بزرگ را برای خود کسب کرده و از قدمت و پیشینه تاریخی بس زیادی برخوردار بود که هرچند در دوره کوتاهی در زیر یوغ استعمار هخامنشیان روزگار سیاهی را سپری نمود اما همیشه مترصد فرصتهای به دست آمده بود تا اینکه با یورش اسکندر به ایران و ضعف قدرت مرکزی هخامنشیان آذربایجان در سروقت مقتضی استقلال دوباره خود را اعلان نمود.

در دوره اشکانیان دوباره سیستم خود مختاری حکومتها در ایران شکوفا شد و هر واحد جغرافیایی بشکل نیمه مستقلی به اداره امورات خود می‌پرداخت و قدرت مرکزی اشکانیان به عنوان سیستم نظارتی بر کل سرزمینها مدیریت می‌کرد که باز هم با روی کار آمدن ساسانیان و زنده کردن تمرکزگرایی در قدرت حاکم، متأسفانه آذربایجان نیز استقلال خود را در تمامی شئون زندگی از دست داد و با فارس بازی دوباره اخلاف هخامنشیان نظاره گر تاریخ گردید؛ تا اینکه بعد از سقوط ساسانیان و آمدن دین اسلام به ایران و درهم شکستن استبداد تاریخی ساسانیان، آذربایجان با شادی و شمع و صف‌ناپذیری با آغوش باز اسلام را پذیرفت اما هرگز حاضر به قیومیت و سلطه تمام عیار خلفای عباسی نگردید و به رهبری بابک حماسه ماندگاری در تاریخ به یادگار گذاشت و تا منتهی‌الیه مرزهای تاریخی آذربایجان یعنی همدان توانست با قدرت تمام دشمن غدار را به زانو درآورد و استقلال ملی خود را اعلام نماید؛ لیکن با اتحاد شوم منافقان دوست نما و دسیسه و نیرنگ ریاکاران، خلفا توانستند آذربایجان را تحت سیطره خود در آورند.

بعد از آمدن اسلام به ایران ما همچنان در هیچ دوره تاریخی شاهد حکومتی فراگیر در سطح ملی نمی‌باشیم، یعنی در واقع ایالات مختلف در اکناف و گوشه و کنار کشور هر کدام به شکلی ملوک‌الطوایفی به اداره امور جامعه می‌پرداختند.

با سر کار آمدن صفویان و ظهور شاه اسماعیل در عرصه سیاست با اغماض می‌توان پذیرفت که وحدت ملی در گستره جغرافیایی ایران در حال شکل‌گیری بود، اما

آن چه به صورت برجسته‌ای در تاریخ ایران نمایان است حاکی از آن است که چون ساخت سیاسی کل تاریخ ایران به غیر از سه دوره هخامنشی، ساسانی و پهلوی در دست ترکان بوده است و نه "مانند یک ملت محکوم بلکه به صورت عنصر حاکم زندگی می‌کردند، محکومیت حقیقی خویش را یعنی محکوم بودن به فرهنگی که معنویاتی متفاوت دارد درک نمی‌کردند... رفته - رفته دچار فارسی‌زدگی می‌شدند." [۸]

و این خود پاشنه آشیل ترکان و آذربایجانیها در این گستره جغرافیایی گردید تا به یکباره شاهین قدرت آنان اسیر ناز و کرشمه عشوہ گران تاریخ شود.

شاه اسماعیل بر خلاف اسلاف ترک خود که واقعی بر هویت واقعی خود نمی‌نهادند و در محافل شعری به پر کردن دهان شاعرانی همچون عنصری از طلا و جواهر می‌پرداختند و فرهنگ و زبان فارسی را از دایره بسته افغانستان به افقهای دوردست می‌گسترانند اشاعه و تبلیغ زبان ترکی را جزو برنامه‌های کاری خود قرار داد و خود نیز با شعر گفتن به زبان ترکی شاعران دیگر را به اینکار تشویق نمود.

اما نتایجی را که شاه اسماعیل به آن امید بسته بود محقق نگردید و حاصل کار وی ناتمام ماند لیکن آذربایجان در این دوره نیز مقام سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود را در همه حال محفوظ داشته بود.

در دوره قاجاریه بر اثر بسط و گسترش تبادلات فرهنگی و سیاسی مابین دول، تغییرات بنیادی در عرصه فرهنگ و سیاست ایران ظهور نمود اما باز هم اثری از تمرکزگرایی در آن مشاهده نمی‌شود در دوره قاجاریه کشور به چند مملکت بزرگ تقسیم گردیده بود و هر مملکت اختیارات ویژه‌ای را در دست داشت و حتی قانون مشروطه نیز در اصول مختلف به این موضوع تأکید ورزیده بود بطوریکه در اصل نوزده قانون اساسی مشروطه تصریح شده است "مجلس حق دارد برای اصلاح امور مالیاتی و تسهیل روابط حکومتی در تقسیم ایالات و ممالک ایران و تحدید حکومتها پس از تصویب مجلس سنا اجرای آرای مصوبه را از اولیای دولت بخواهد.

بطوریکه ملاحظه می‌شود نمایندگان با توجه به آگاهی که داشتند راه حل تقسیم ایران به ممالک و ایالات را که پیشینه تاریخی داشت پذیرفتند." [۹]

همانطوریکه ملاحظه می‌شود حتی در دوره مشروطه نیز ما اثری از تمرکزگرایی و حاکمیت مطلق یک فرهنگ و یک زبان که داعیه‌داران آن صرفاً هخامنشیان، ساسانیان

و پهلویها بودند چیزی را مشاهده نمی‌کنیم و حتی "در متمم قانون اساسی مشروطه نیز با توجه به شرایط خاص فرهنگی نواحی مختلف ایران ذکری از زبان رسمی کشور نشده و این آزادی برای مردم حفظ شده بود." [۱۰]

با شکست مشروطیت و درهم تنیده شدن طومار آن، استبداد سیاه و خفقان عمومی همه جای ایران را فراگرفت و صد البته در این وادی ستم مضاعفی گریبانگیر ملل غیر فارس زبان گردید و در حالی که آذربایجانیها این سردمداران و رهبران اصلی مشروطیت علیه همزبانان ملی خود یعنی قاجارها شوریده بودند تا به مبارزه با ظلم و ستم طبقاتی و فاصله اجتماعی عمیق مابین مردم و حاکمیت پایان دهند دست آخر ستم ملی نیز توأم با ستم اجتماعی گریبانگیر آنها گردید و انقلاب مشروطه بعد از تحمل آن همه شداید و مصایب بلای جان آذربایجانی شد چه بعد از مشروطیت ضربه‌های هولناک یکی پس از دیگری پیکره فرهنگ، هویت و سرزمین آذربایجان را درهم نوردید و از خاک و خون این سرزمین دشمنانش برای فربه نمودن روح و جسم خود نهایت استفاده را بردند.

در بحبوحه مشروطیت و گذر از قاجاریه به پهلوی جامعه ایران دستخوش تحولات سیاسی و فرهنگی بس مهمی گردید که حاصل آن در غلتیدن روشنفکر مآبان سطحی‌نگر در ورطه باستانگرایی بود که رمز بقا و ترقی ایران را با الگو برداری از جامعه غربی، در پناه بردن به ناسیونالیسم رمانتیک و باستانگرا می‌دیدند که افسانه یک ملت و یک سرزمین با هوچیگری تمام در عصری که جامعه ایرانی فاقد هرگونه آمادگی لازم از این دست بود با کمک رضاخان میرپنج به تبلیغات وسیع و دامنه‌دار دست یازیدند تا اینکه با تحریف و دگرگونی در تاریخ آمال شوم خود را به خورد جامعه دادند و ملی‌گرایی فارسی را حتی در اذهان ملت‌های دیگر با بهره‌گیری از کانونهای پرورش افکار فرو بردند.

خلیل. . . سردارآبادی در این باره در کتاب موانع تحقق توسعه سیاسی در دوره سلطنت رضاشاه می‌گوید: شوونیزم با نظریه‌های پان‌ایرانیستی و نفی کامل وجود خلق‌های متنوع در ایران همراه بود در قبال آذریها، کردها، عربها، بلوچها و ترکمنها روش تبعیض‌آمیز سیاسی و در مواردی اقتصادی در پیش گرفته می‌شد. تبلیغات پان‌ایرانیستی در مدرسه‌ها و ارتش این احساس را به وجود آورد که ایران باید باز به عظمت دوران کورش و داریوش برسد. شوونیزم ایرانی و آریایی بودن به شوونیزم زبانی گسترش یافت. [۱۱]

از آنجا که در حکومت‌های استبدادی هر چیزی بنا به خواست و عزم ملی نیست و این حاکمان مستبد هستند که به دلخواه خود هر چیزی را بعنوان قانون به جامعه تزریق می‌کنند چنین تصمیم‌گیریهایی از هیچ معیار ارزشی و قانونی برخوردار نیستند و صرفاً در مدت معین و دوره اختناق هیأت حاکمه اعتبار دارند با سقوط و نابودی آنها چنین قوانینی مشروعیت خود را از دست می‌دهند زبان فارسی نیز از این حیث مستثنی نیست چه همانطوریکه در بالا اشاره رفت در هیچ دوره تاریخی، ما نه حاکمیت ملی مدنظر شوونیست‌های فارس را داشته‌ایم که اینچنین به تمرکزگرایی مطلق بینجامد و نه اثری از زبان رسمی می‌یابیم که حتی در قانون مشروطیت نیز بدان اشاره نشده است و صرفاً این رضاخان میرنچ است که چنین فضایی را در حوزه جغرافیایی ایران با سرکوب نمودن ملل دیگر و تضییع حقوق آنان به نفع فارسی‌زبانان ترسیم گردیده است؛ چه اگر جامعه ما بر مبنای قانون و آزادی‌های به رسمیت شناخته شده مجامع بین‌المللی اداره شود باید با التزام به حقوق اجتماعی دیگر ملل شکل حکومتی فدرالیسم را برگزینیم و معلوم نیست که در کدام قرارداد اجتماعی مابین ملل ایران زمین زبان فارسی را زبان رسمی اعلام نموده‌اند که نارضایتی‌های عمومی ملل غیر فارس‌زبان در مدت یاد شده حاکی از آن است که زور و ستم ملی در پشت این میثاق نانوشته و نامیمون نهفته است و دیگر هیچ.

اما با تمام این اوصاف در زمانی که با شدت تمام رژیم منحوس رضاخانی با اذتاب بی‌مایه خود در راستای از بین بردن و نابود ساختن هویت ملی آذربایجانیها از هیچ تلاشی فروگذاری نمی‌کردند و سومین پرده از نمایش سوم فارس بازی را که نهایتاً آخرین مرحله آن نیز می‌باشد به اجرا درآوردند؛

آذربایجانیها هیچگاه از پای ننشستند و در راه بیداری و آگاهی ملی هموطنانشان از هیچ فرصتی دریغ نورزیدند که تا امروز در مقاطع مختلف تاریخی با خیزش ملی برای اعاده مطالبات قانونی و ملی خود به اشکال گوناگون اعتراض‌شان را نشان داده‌اند.

دکتر همایون کاتوزیان در رابطه با این دوران و وضعیت سیاسی حاکم و نیز موضوع تمرکزگرایی مفرط رضاخان می‌نویسد "هدف بیشتر انقلابیون موقتی (و به خصوص انقلابیون ایالات) کاهش قدرت استبدادی مرکز و تغییر ماهیت قدرت در ایالات از طریق ایجاد انجمنهای ایالتی و ولایتی دایمی بود این خواسته تا اندازه‌ای در قانون اساسی تبلور یافته است. با این همه در هیچ دوره‌ای تمامی قدرت در پایتخت متمرکز

نبوده است و نظام ریشه‌دار حکومت ایالتی که بوسیله دیوانسالاران منسوب مرکز اداره می‌شد پیوسته موقعیت مستحکمی داشته است. شورش نافرجام دموکراتهای آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی ناشی از انکار این حق قانونی مردم آذربایجان (و سایر نقاط) بود اما بسیاری از مفسران مغرض و نیز بی‌غرض اما غیرمطلع خیابانی را که با شکست قیام بنحو فجیعی کشته شد به تجزیه طلبی متهم کرده‌اند در هر حال استبداد رضاشاه از هر لحاظ متمرکز بود. بعلاوه شاه که شبه مدرنیست و مستبدی ناسیونالیست به بدترین معنای کلمه بود به خصوص اقلیتهای زبانی و خاصه ترک‌زبانان را که از لحاظ تعداد بیشترین و از لحاظ اجتماعی، اقتصادی پیشرفته‌ترین اقلیت بودند تحقیر می‌کرد. در دوران رضاشاه بی‌عدالتی نظامی - اداری در همه جا وجود داشت اما آذربایجانیان بالنسبه، بیشترین فشارها را تحمل کردند" [۱۲]

بعد از فروکش کردن جنبش آزادی‌خواهانه شیخ محمد خیابانی و سرکوب آن به دست مزدوران رضاخان ستم ملی آذربایجان با ابعاد جدید سرعت بیشتری را به خود گرفت و این پروسه سبب شکل‌گیری هسته‌های مقاومت ملی در سطح آذربایجان و دیگر ملل تحت ستم گردید تا در سروقت مقتضی خود را عیان سازد.

یرواند آبراهامیان در این راستا می‌نویسد: سیاست بستن مدارس و انتشاراتها برای اقلیتها به ویژه آذربایجان بسیار زیان‌بار بود؛ آذربایجانی که نسبت به کردها، اعراب، بلوچها و ترکمنها، بیشتر شهرنشین شده بودند و روشنفکران بومی خود را داشتند، بنابراین هنگامی که مدارس، روزنامه‌ها و انتشاراتیهای فارسی‌زبان جای مدارس، روزنامه‌ها و انتشاراتیهای ترک‌زبان آذربایجان را گرفت، نارضایتی فرهنگی افزایش یافت. بدین ترتیب روند نوسازی، شکل جدیدی از گروه‌گرایی را پدید آورد که نه بر جوامع روستایی، قبایل و محلات شهری بلکه بر اقلیتهای فرعی زبانی و فرهنگی مبتنی بود. [۱۳]

با سقوط رژیم رضاخانی و بوجود آمدن فضای ممکن برای طرح دیدگاههای مختلف، مردم آذربایجان نیز فرصتی مناسب برای بدست آوردن حقوق ملی خود پیدا کردند بنحوی که در ابعادی فراگیر با بهره‌گیری از مکانیسمهای موجود در فضای سیاسی حاکم بر منطقه، آزادی ملتهای تحت ستم ملی را در زمره شعارهای اصولی خود قرار دادند و دست آخر فرقه دموکرات آذربایجان به رهبری سید جعفر پیشه‌واری در مورخه ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ موجودیت خود را اعلام و منشور خویش را در دوازده بند تنظیم

نمودند که به باور این جانب اگر این منشور در سروقت خود در کل سرزمین ایران با رنگ و روی جغرافیایی خاص می‌توانست به اجرا در آید شاید این کشور از لحاظ پیشرفتهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در جایگاهی بس رفیع قرار می‌گرفت چیزی که امروز فاقد آن است.

منشور دوازده ماده‌ای فرقه دموکرات آذربایجان در برگیرنده حقوق و مطالبات فروخته چندین دهه این ملت بود که دقیقاً بر مبنای اصول بین‌المللی و حق تعیین سرنوشت توسط ملت‌ها تنظیم شده بود و می‌توانست همگام با دولتهای اروپایی اصول اولیه انسانی را که در آن بر آزادی و استقلال ملی تأکید و پافشاری شده است راه توسعه همه جانبه را برای اتحاد ملت ایران به ارمغان بیاورد اما پان‌ایرانیستها و شوونیستهای فارسی‌زبان با کج فهمی و دژم‌اندیشی خود بازهم با ترفندهای سیاسی آمال و آرزوهای بر حق مردم آذربایجان را سرکوب نمودند. در ماده یک منشور فرقه دموکرات آذربایجان آمده است که: با حفظ استقلال و تمامیت ایران باید به مردم آذربایجان آزادی داخلی و مختاریت مدنی داده شود تا امکان داشته باشند در راه فرهنگ خود و برای آبادی و ترقی آذربایجان با رعایت قوانین عادلانه مملکتی سرنوشت خود را تعیین نمایند.

آری حکومت یک ساله متکی به عزم و اراده ملی آذربایجان که در واقع می‌توانست موهبتی الهی برای کل ایران باشد بعد از یکسال مقاومت و پایداری در مقابل تبلیغات پان‌ایرانیستها و دسیسه‌های توطئه‌گران داخلی و خنجر زهردار روسها که از پشت برگرده آن وارد آوردند در هم شکست و ارتش شاهنشاهی پهلوی همچون فاتحانی مغرور در آذربایجان به جنایتهای بی‌شماری دست زدند و به اشغال دوباره آذربایجان پرداختند.

دکتر کاتوزیان در این باره می‌نویسد: بعد از اشغال دوباره شهرهای آذربایجان سربازان بزرگوار دولتی به دستور صریح محمدرضا شاه به مجازات دسته‌جمعی مردم بی‌گناه و بی‌دفاع دست زدند و قتل، آتش سوزی، غارت و تجاوز به عنف در مقیاسی گسترده اعمال شد این بار آذربایجان نه بوسیله خارجی‌ان بلکه بوسیله هموطنان ایرانی مورد تجاوز قرار گرفته بود. [۱۴]

هرچند رژیم پهلوی توانست با پشت‌گرمی به قدرتهای خارجی حکومت ملی آذربایجان را مغلوب نماید و دوباره اختناق و استبداد را در آذربایجان حکمفرما سازد

لیکن حرکت ملی آذربایجان بس ریشه‌دارتر از آن چیزی بود که در فکر محدود بان‌ایرانیستها و شوونیستهای فارس بگنجد و به همین علت امروزه مشاهده می‌کنیم ملت آذربایجان با عزم و اراده‌ای آهنین، بعد از سپری کردن سالهای طولانی سیاه که هرگونه اظهارنظر در مورد هویت و فرهنگ آذربایجان جرمی بس بزرگ تلقی می‌شد در جهت بیداری ملی و کسب جایگاه اجتماعی خویش از هیچ تلاشی فروگذاری نمی‌کنند.

ما امروز در دوره‌ای به سر می‌بریم که آگاهیهای ملی در سطح گسترده جهانی رو به گسترش می‌باشند و همه ملت‌ها با استفاده از ارتباطات جهانی به آن درجه از شعور اجتماعی دست یافته‌اند که متوجه باشند دغدغه اصلی امروز بشر دست یافتن به هویت واقعی اوست و همگرایی ملت‌ها را در احترام به حقوق همدیگر می‌دانند نه آنطوریکه در ایران رایج است با سیاست‌های واگرایانه، حذف و انکار را در رابطه با ملت‌های دیگر در پیش گرفته است.

نتیجه گیری

۱- همانطوریکه اشاره شد سرزمین تحت عنوان ایران از گذشته‌های دور جایگاه ملت‌های مختلف با فرهنگ و زبان مخصوص خودشان بوده است و در هیچ دوره تاریخی به غیر از ادوار یاد شده منسوب به فارس‌ها سیستم تمرکزگرایی با سلطه فرهنگ و زبان قومی خاص بر آن حاکم نبوده است و روحیه حاکم بر ملت‌های آن هیچگونه سنخیتی با سلطه قومی خاص به محوریت زبان و فرهنگ یکدست نبوده است.

۲- آذربایجان بعنوان سرزمینی با فرهنگ و تمدن بس دیرین از جایگاه ممتازی برخوردار است و علیرغم سلطه هر از گاه دیگران بر این ملک، دست از آزادیخواهی برنداشته است و به همین علت مشاهده می‌کنیم که از آتورپاتن تا سیدجعفر پیشه‌وری و موج آزادیخواهی امروزمین حرکت ملی آذربایجان، فرزندان این ملک همیشه خواستار صیانت از هویت آذربایجانی خود بوده‌اند.

۳- کشور ایران نیاز به مهندسی اجتماعی تازه‌ای دارد که بر مبنای آن در فرایندی نوین به تعریف از سیستم سیاسی قدرت حاکم بر این ملک پردازد و در رابطه با ملت‌های غیرفارس تکلیف خود را مشخص نماید چه علل عقب ماندگیها و ناکارآمد بودن سیستم

حکومتی در ایران بیشتر در گرو سیستم غلط حکومتی بر مبنای تمرکزگرایی تحت سلطه فرهنگ فارس است.

۴- برخورداری از آزادیهای عمومی در زمره حق طبیعی هر انسان است که از طرف دولتها باید به رسمیت شناخته شود و ابزار و تسهیلات لازم برای دستیابی آحاد مردم بر آنها به سهولت انجام پذیرد که در کشور ما صرفنظر از اینکه ملتهای مختلف را از این حق طبیعی محروم ساخته‌اند بلکه با تبعیت از سیاستهای مطرود رضاخانی در راستای سیاست قوم‌کشی گام برمی‌دارند که "هدف آنها از میان بردن فرهنگ یک قوم و جایگزینی آن با فرهنگی دیگر است بدون آنکه دست به نابودی فیزیکی آن قوم یا حتی جابجا کردن سرزمین آن زده شود. فرهنگ جایگزین نیز عموماً فرهنگ فاتحان یا استعمارگران است." [۱۵]

۵- در شرایط تازه جهانی و با توجه به وضعیت منطقه و موج خیزش عمومی ملتهای مختلف در ایران برای رهایی از هرگونه ستم ملی تنها راه کار ممکن در وضعیت حاضر تن دادن مسئولین امر به سیستم فدرال و از میان بردن تصور غلط هژمونی فرهنگ و زبان فارسی بر دیگر ملل می‌باشد.

۶- تنها رهیافت ممکن برای برون رفت از این آچماز سیاسی جامعه ایران که در آن با انباشت قدرت سیاسی و فرهنگی به نفع ناسیونالیسم سلطه طلب فارسی، کشور ایران را که در برگیرنده ملتهای متفاوت از هم است، استفاده از دموکراسی قومی با مشارکت تمامی گروههای ملی و قومی می‌باشد "دموکراسی چند قومی نظامی سیاسی است که در آن چند گروه قومی - مذهبی - فرهنگی در قدرت سیاسی سهیم هستند و در تصمیم گیریهای سیاسی مشارکت دارند."

شاخصه‌های مهم دموکراسی قومی که در برگیرنده منافع تمامی گروههای ملی است و اتحاد و اتفاق را در درون بافت سیاسی چند قومی می‌تواند به نمایش بگذارد عبارتند از:

الف- مشارکت تمامی گروههای ملی در تصمیم گیریهای سیاسی جامعه.

ب- اعطای خودمختاری به گروههای ملی داخل در کشور برای اداره امورات فرهنگی و سیاسی خویش.

ج- جلوگیری از انباشت قدرت در سیستم سیاسی و توزیع عادلانه آن در میان گروههای ملی.

در خاتمه ذکر این نکته خالی از فایده نیست، آن چیزی که بنیان وحدت ملی را در یک کشور به خطر می‌اندازد و جامعه را به سوی تنشهای ملی و قومی سوق می‌دهد تمرکزگرایی بیش از حد دولت مرکزی و تحمیل فرهنگ و زبان خاص بر دیگر گروههای ملی است و آنچیزی که باعث تحکیم مودت و امنیت ملی را در جامعه فراهم می‌کند و همزیستی مسالمت‌آمیز را برای همگان به ارمغان می‌آورد پذیرش تنوع قومی جامعه است و به عوض اینکه جامعه را به زندان ملتها تبدیل نماییم بهتر است با به رسمیت شناختن حقوق اجتماعی و فرهنگی اقوام مختلف میزان وفاداری آنان به جامعه را بالا ببریم؛ چراکه این نابرابریهای فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی است که موجب نارضایتی عمومی در بین یک ملت را فراهم می‌سازد و جامعه ما نیز از آن مستثنی نیست و اگر در ادوار مختلف تاریخی از مشروطیت تا نهضت خیابانی و پیشه‌وری و دست آخر حرکت ملی آذربایجان در حال حاضر را مدنظر قرار دهیم همه اینها مبین این مهم است که تضیع حقوق ملی آنها از طرف دولت مرکزی و عدم مساوات در کلیه شئون اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی باعث بوجود آمدن ناسیونالیسم رهایی‌بخش آذربایجان در برابر ناسیونالیسم سلطه‌طلب فارسی شده است.

پی نوشت ها :

- ۱- نقدی بر فدرالیسم، محمدرضا خوبروی پاک، ص ۱۸
- ۲- همان، ص ۲۸
- ۳- فصلنامه مطالعات ملی، سال دوم، شماره ۶، ص ۶۴
- ۴- قوم شناسی سیاسی، رولان برتون، ص ۱۲۰
- ۵- نقدی بر فدرالیسم، محمدرضا خوبروی پاک، ص ۳۰
- ۶- آزادیهای عمومی و حقوق بشر، منوچهر طباطبایی، ص ۱۶
- ۷- همان، ص ۱۲۵
- ۸- جمهوری آذربایجان، محمدامین رسولزاده، ص ۱۳
- ۹- نقدی بر فدرالیسم، محمدرضا خوبروی پاک، ص ۱۹۲
- ۱۰- همان، ص ۱۹۶
- ۱۱- موانع تحقق توسعه سیاسی در دوره سلطنت رضاشاه، خلیل. . . سردارآبادی، ص ۱۶۳
- ۱۲- اقتصاد سیاسی ایران، همایون کاتوزیان، ص ۵-۱۹۴
- ۱۳- ایران بین دو انقلاب، ص ۲۰۱
- ۱۴- اقتصاد سیاسی ایران، همایون کاتوزیان، ص ۲۰۰
- ۱۵- قوم شناسی سیاسی، رولان برتون، ص ۱۸۸

سایر منابع و مأخذ:

- ۱- درآمدی بر ایده‌تئولوژی‌های سیاسی - اندرو هی‌وود
- ۲- باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران - رضا بیگدلو
- ۳- فصلنامه مطالعات راهبردی سال چهارم شماره اول و دوم
- ۴- فصلنامه مطالعات راهبردی پیش شماره اول بهار ۱۳۷۷
- ۵- مکاتب ناسیونالیسم - مونتسرات گیرنا
- ۶- جامعه‌شناسی سیاسی - حسین بشیریه
- ۷- لویاتان - توماس هابز - ترجمه حسین بشیریه
- ۸- درسهای دموکراسی برای همه - حسین بشیریه

فدرالیسم نوشداروی ایران

یا

اقوام و ملل ایران!؟

آیدین صادقی

مقدمه:

در حالی که جامعه سیاسی ایران با توجه به روند تحولات سالهای اخیر می رود به نوعی با انسداد موقت و یا نیمه موقتی روبرو گردد و اجرای اصول قانون اساسی و بعضی از قوانین عادی با مشکل روبروست، شاید به نظر می رسد که ورود به بحث فدرالیسم یک نوع تصور خیالی و غیر رئالیستی است. سنگین چنین تفکری زمانی بیشتر حس می گردد که بحث فدرالیسم و ساختار فدرالیستی در تضاد بسیار قابل ملاحظه ای با سیاستها و تفکراتی دارد که بعد از انقراض سلسه قاجار و روی کار آمدن حکومت پهلوی وجود داشته و ساختار اداری سیاسی فرهنگی اقتصادی و اجتماعی کشور را شکل بخشیده است و نسل جدید مردم به نوعی با آن بدون لحاظ کردن درست یا نادرست بودنش، حلال شکلات بودن و نبودنش اخت گرفته اند

اگر چه اداره کشور به شیوه ساختار غیر متمرکز سابقه ای در تاریخ دارد، ولی واژه فدرالیسم و اداره کشور به شیوه فدرالیستی با ادبیات سیاسی پراگماتیک ما بیگانه است. از اینرو، ورود به چنین مبحثی به نوع خود مخالفت با روندی خواهد بود که مردم و

از همه مهمتر سیاستمداران و اداره کنندگان کشور به آن عادت کرده اند. طبیعی است که در بدو ورود به چنین مبحثی شاهد مخالفت‌های شدید باشیم که می‌تواند ناشی از دو دلیل و دو گروه عمده باشد: اول افراد، گروه‌ها و مردمان محافظه‌کاری که به وضع موجود عادت نموده‌اند و با هرگونه تغییر و تحول مخالفند. دوم آنهایی که با تغییر ساختار سیاسی و اداری کشور، منافع فردی، گروهی و قومی آنها به خطر می‌افتد. در خصوص گروه اول می‌توان گفت: «یکی از دلایلی که ما هرچه بیشتر رشد می‌کنیم خلاقیت‌مان کمتر می‌شود آن است که قربانی عادات می‌شویم. در نتیجه تحصیلات و تجارب، عوامل باز دارنده‌ای ایجاد می‌شود که طرز فکر ما را بسوی جمود می‌کشاند و این عوامل در هنگام برخورد خلاق ما با مسائل مانع ایجاد می‌کنند»^(۱). طبیعی است هر چه قدر رهایی از عادات نیازمند ریسک‌پذیری بالایی باشد، رویکرد به ایجاد تغییر عادات به سختی صورت خواهد گرفت و تنها زمانی که خطر عدم ترک عادات بیشتر از حفظ وضع موجود باشد، به جبر در جهت ترک عادات اقدام خواهد شد. اما در خصوص گروه دوم که با تغییر ساختار سیاسی و اداری کشور، منافع فردی، گروهی و قومی آنها به خطر می‌افتد، در مبحث «ضرورت وجودی فدرالیسم در ایران» به تفصیل به موضوع خواهیم پرداخت.

دیدگاه‌های مختلف و موضع‌گیری‌های گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی در خصوص فدرالیسم

طرح مبحث فدرالیسم در داخل و خارج کشور بین سیاسیون داخل قدرت و حاکمیت و اپوزوسیون خارج از لحاظ بین‌المللی بعد از تحولات یازده سپتامبر و حمله آمریکا به افغانستان و عراق - بویژه عراق - و از لحاظ داخلی بعد از مطرح شدن طرح تقسیم و اداره کشور به ۱۰ ایالت از سوی دولت آقای خاتمی قوت گرفت و به نوعی فعالان سیاسی، بویژه فعالان سیاسی اقوام و ملل ایران را به موضع‌گیری کشاند. فارغ از اعتقاد قلبی و عملی سیاسیون عرصه جامعه ایران به فدرالیسم، طرح دیدگاه‌های مختلف ارائه شده در این بازه زمانی اندک بعد از مطرح شدن موضوع، تا حدود زیادی می‌تواند در روشن موضوع، بحث، دیدگاه‌ها و منافع موافقان و مخالفان کمک نماید.

ضیاء صدرالشرافی نویسنده و محقق که نوشته‌های متعددی در خصوص مسئله اقوام و ملل ایران دارد، در کنفرانس «چشم انداز مردم سالاری در ایران» که در لندن

برگزار گردید، ضمن دفاع از جریان آزاد سرمایه و آزادیهای سیاسی و مدنی به عنوان پایه های دموکراسی اظهار می دارد: «تحقق دموکراسی در شرایط کنونی ایران، بدون در نظر گرفتن فدرالیسم ممکن نیست. زیرا ایران کشور اقلیت ها است و هیچ قومی در آن اکثریت ندارد» (۲).

دکتر احمد نقیب زاده، استاد دانشگاه تهران و تحلیل گر روابط بین الملل، از حاکم کردن نوعی فدرالیسم در کشورهای خاورمیانه برای کاهش قدرت دولتهای مرکزی این منطقه به عنوان اقدام احتمالی آمریکا یاد می کند و وقوع تغییرات جغرافیایی و چند پاره شدن کشورهای منطقه را در آینده ای نزدیک محتمل نمی داند. وی توضیح می دهد: «به نظر نمی رسد که این استراتژی بلافصل آمریکا در منطقه باشد. چیزی که آمریکائیهایی خیلی دنبالش هستند، مسأله فدراسیم است. فدراسیم قدرت دولتهای مرکزی را تضعیف می کند و نوعی اعتماد از نظر شکل نگرفتن یک مرکز قدرت درونی بوجود می آورد. بنابراین، آنها دنبال تجزیه نیستند، ولی مقدماتی را فراهم خواهد کرد که در آینده دست به این کار بزنند. یعنی الان مسأله خود مختاری مطرح است که در عراق آن را تجربه خواهند کرد و ایران نیز تحت فشار خواهد گرفت تا به سوی این سیستم حرکت کند. البته کشورهای خاورمیانه نمی تواند مانند کشورهای اروپا از مرحله فدراسیم بدون خطر و بدون فروپاشی بگذرند. بنابراین، نوعی هرج و مرج و بلا تکلیفی ابتدا شکل خواهد گرفت و اگر یک دولت بیدار و هشیار باشد، در نهایت وضعیت اروپا پیش خواهد آمد و اگر نباشد، زمینه برای تجزیه پیش خواهد آمد» (۳).

در این میان دکتر فاطمه کولایی عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس شورای اسلامی و از نمایندگان فراکسیون مشارکت مجلس با بیان دلایل مدافعان طرح استانی شدن انتخابات، با پیش کشیدن بحث قانون شوراهای شهر، استان و شوراهای عالی استانها و دفاع از واگذاری امور محلی و منطقه ای به شوراهای منطقه ای در کنار تمرکز زدایی، این مسئله و روند را «صورت بسیار خفیف فدرالیسم» می داند (۴).

رضا پهلوی سردمدار سلطنت طلبان آریامهری که پدر و پدر بزرگش بزرگترین ستمها و دیکتاتوریه را در حق اقوام و ملل غیر فارس ایران انجام داده اند و در سالها و ماههای اخیر ژستهای دموکراتیکی به خود می گیرد و از انواع حکومتهای سلطنتی مشروطه گرفته تا جمهوری حمایت می کند، در سخنرانی خود در شهر تورنتو کانادا، در

روز ۲۶ ماه مه ۲۰۰۳، در جواب سؤال یکی از حاضرین در مورد حل مسئله کرد در کردستان ایران می گوید: «هرچند خود را مشروطه خواه می دانم، لیکن در این مورد با جمهوریخواهان موافق هستم و ایران باید فدرالی باشد» (۵).

سهراب مبشری در کتاب «سلسله گفتارهایی درباره دموکراسی» و در مبحث تقسیم قدرت میان نهادهای متمرکز و غیرمتمرکز، ضمن دفاع از ضرورت ایجاد نهادهای غیرمتمرکز معتقد است که «فدرالیسم در اغلب کشورهای که دارای نظام سیاسی فدرالند، نه تنها به معنای واگذاری امور محلی به نهادهای غیرمتمرکز قدرت، بلکه علاوه بر آن به معنی حق رأی ایالات در تصمیم گیریهای مربوط به کل کشور نیز هست. از طریق سهم کردن ایالات در اداره امور سراسری، گرایشهای واگرایانه و تجزیه طلبانه خنثی می شود» (۶).

همانطوری که مشخص است دیدگاه مبشری درست در تقابل دیدگاه دکتر نقیب زاده قرار دارد که فدرالیسم را مقدمات تجزیه می داند.

مبشری ضمن طرح تاریخ شکل گیری نظامهای فدرال، با تأکید بر وجود یک قانونمندی غیر قابل انکار در خصوص تشکیل نظامهای فدرال (وی معتقد است نظام فدرال نظامی است که از اتحاد (فدراسیون) چند دولت تشکیل می شود). در مورد ایران می نویسد: «تاریخ ایران متفاوت است. در ایران سنت اتحاد حکومتهای محلی برای تشکیل یک فرا دولت، وجود ندارد. اگر قرار باشد نظام سیاسی آینده ایران بر مبنای اصول فدرالیسم سازمان باید، کشور ما باید تجربه جدیدی را از سر بگذارند. تجربه ای که به موجب آن، دولتهای خودمختار محلی ایجاد شوند و سپس اتحادی داوطلبانه در چارچوب کشوری واحد تشکیل دهند. به نظر نگارنده، تجزیه کشوری که در تاریخ خود فاقد سنت اتحاد دولتهای محلی است، به منظور اتحاد مجدد آنها، راهی نسبت که اکثریت مردم ایران، حتی در مناطقی که از ستم ملی رنج می برند، خواهان آن باشند. از انیرو ضروری است راه غلبه بر نابرابری و تبعیض ملی و تمرکز گرایی را در تقسیم قدرت میان دولت مرکزی و شوراهای محلی جستجو کرد، راهی که متضمن حفظ وحدت و در عین حال پاسخگوئی به خواستههای دهها ساله اقلیتهای قومی برای اداره امور محلی و پایان دادن به تبعیض ملی باشد. شاید لازم باشد قبل از یافتن نامی برای نظام سیاسی مبتنی بر تقسیم قدرت میان نهادهای متمرکز، در مورد محتوای این نظام توافق حاصل شود. برگزینی

نامهایی مانند خود مختاری، خودگرانی یا فدرالیسم امری است که می تواند به بعد از مباحث محتوایی درباره چگونگی تقسیم وظایف و اختیارات در نظام سیاسی آینده موکول شود. آنچه مسلم است، این است که تبعیض ملی در ایران واقعیتهای انکار ناپذیر است و روند دموکراتیزاسیون در کشور ما بدون گام نهادن در راه حل این معضل، سترون و ناقص خواهد ماند» (۷).

در این میان منصور حکمت از چپها و کمونیستهای دو آتش که با گذشت بیش از ۱۴ سال از فروپاشی شوروی و بلوک شرق هنوز با توپ و تشر و از مسند قدرت سخن می راند، واکنش تندی در مقابل بحث فدرالیسم دارد. او می گوید: «نه فقط شعار فدرالیسم جایی در ذهنیت و زندگی مردم ندارد، بلکه هویت قومی و قومگیری بطور کلی هم در بین میلیونها مردم ساکن ایران محلی از اعراب ندارد» (۸).

منصور حکمت ضمن بیماری سیاسی - فرهنگی رایج خواندن ناسیونالیسم و قوم پرستی، فدرالیستها و مدافعان حقوق اقوام را سفیهانی معرفی می کند که در صدد صدور شناسنامه های قومی هستند. وی در خصوص فعالیتهای عملی که فعالین حزب کمونیست کارگری ایران می توانند در مقابله با فدرالیسم و دفاع از حقوق قومیتها و ملیتها انجام دهند، می گوید: «باید تفکر و سیاست قومی و ملی را بی آبرو کرد، همانطور که تفکر و سیاست مذهبی امروز بی آبرو و منفور است. باید اگر نه کل مردم زحمت کش، لااقل بخش های پرتحرک و فعال طبقه کارگر در ایران آنچنان آگاهانه از ارتجاع ملی و قوم پرستی، که شعار فدرالیسم صرفاً یک بسته بندی لوکس تر آن است، بیزار و متنفر و نسبت به آن حساس باشند که هیچ نیرویی نتواند فردا جلوی پیشروی کارگر و کمونسیم کارگری را با علم کردن کشمکش ها و فجایع قوی سد کند» (۹).

محمد رضا خوبروی پاک نویسنده کتاب «نقدی بر فدرالیسم» در مقاله ای با عنوان «اشتباه بنیادین مبلغان فدرالیسم و قوم گرایی» معتقد است که «بحث فدرالیسم و خود مختاری بیشتر از آنچه مورد درخواست اعضای گروه قومی باشند؛ محدود به نخبگانی است که خود را برگزیده گروههایی قومی می دانند» (۱۰).

وی با «توهم شاعرانه» خواندن فدرالیسم برای ایران، به نوعی بر تمرکز زدایی اداری صحنه می گذارد: «با واگذاری قدرت تصمیم گیری و اجرا به دیارها، شهرستانها و دهستانها - روشهایی که راههای کلی آن به وضوح در قانون اساسی پیشین و قانون

انجمنهای ایالتی و ولایتی وجود دارد - می توان به نوعی از خود مدیریت رسید که سرآغازی است برای دموکراسی و واگذاری کار مردم به مردم» (۱۱).

صالح سخنگوی جبهه دموکراتیک مردمی خلق عرب که نسبت به حل مسئله ستم ملی در قالب ساختار فعلی ایران، بویژه نظام فعلی بدبینانه می نگرد، بر این باور است که «مطرح کردن فدرالیسم از طرف شخصیت‌های مختلف و حتی بعضی از سازمانهای معتبر با دیدگاهها و هدفهای متفاوتی صورت گرفته است که بعضاً تفاوتهای قابل توجه و مهمی با هم دارند. از دیدگاه شخصیتها و سازمانهای ملت‌های تحت ستم، فدرالیسم یک راه حل بسوی احقاق حقوق ملی خلقها و رسیدن به یک زندگی آزاد و شرافتمندانه است، در حالی که ملیون و مشروطه خواهان و حتی رضا پهلوی فرزند شاه سابق ایران به فدرالیسم به عنوان چاره ای برای فرار از استقلال این خلقها و به قول خودشان حفظ تمامیت ارضی ایران می نگرند و این دو دیدگاه باهم اختلاف وسیع جوهری دارند. ما به فدرالیسم به عنوان یکی از راههای پیش پای خلقها می نگریم و تحقق آن باید در کنار مطرح کردن حق استقلال کامل و بدون قید و شرط خلقها مطرح شود و این یعنی اتحاد آزادانه خلقها در یک جمهوری دموکراتیک فدراتیو و یا استقلال آنان بر مبنای اصل حق تعیین سرنوشت که به نظر ما حق تک تک خلقهای به زنجیر کشیده شده در ایران است. من معتقدم باید به خلقها حق انتخاب داد و آنان در یک همه پرسی آزادانه آینده سیاسی خود را تعیین کنند. در غیر اینصورت هر نظامی بدون شک غیر مشروع و بر پایه سلب حق اختیار پایه گذاری می شود که شدیداً از دیدگاه ما مردود است و قابل تحقق نیست» (۱۲).

عبدالله مهتدی رهبر کومله (سازمان زحمتکشان انقلابی کردستان) در گفتگویی با رادیو پیک ایران «ساختار فدراتیو دموکراتیک برای ایران» را شعار کومله دانسته می گوید: «در مقابل تبلیغات عظمت طلبانه فارس، ما کمونیستها پیگیرانه و با صراحت از "حق تعیین سرنوشت ملی" به مثابه حق دموکراتیک تخطی ناپذیر ملل تحت ستم در ایران دفاع می کنیم. "حق تعیین سرنوشت" یعنی اینکه حتی اگر یکی از ملل تحت ستم در ایران خواهان جدائی باشد، این حق را دارد» (۱۳).

مهتدی در خصوص فدراتیو می گوید: «فکر می کنم شعار ایران دموکراتیک و فدراتیو بهترین صورت بندی سیاسی است که می تواند در ایران وجود داشته باشد. باعث

می شود که مردم ایران، مردم محلها و مناطق گوناگون در سرنوشت خود دخالت کنند» (۱۴).

رهبر کومله پهناور و چند فرهنگی بودن ایران را از دلایلی می داند که نتوان آنرا توسط یک حکومت مرکزی بروکراتیک اداره کرد.

«نهضت آزادی ایران» که بر جدیت مرحوم طالقانی، یکی از مؤسسان خود در خصوص تهیه و اجرای قانون شوراها در اوایل انقلاب سلامی می بالد، طی بیانیه ای با اشاره به نظامهای فدرال حکومتهای آلمان و هند، فدرالیسم در ایران را در محدوده تکامل یافته قانون شوراها، فعلی قبول نموده و بیشتر بر عدم تمرکز اداری تأکید ورزیده است. نهضت آزادی ایران معتقد است که «اجرای فصل هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تحت عنوان «شوراها» آغاز خوبی برای طرح توزیع قدرت و مدیریت خواهد بود و در این مورد تشکیل شوراها از سطح ده تا استان و بالاخره ایجاد «شورای عالی استانها» که بلافاصله بحث و بررسی خود را در زمینه برنامه های مورد نظر آغاز نماید، از اولویت بسزایی برخوردار است» (۱۵).

«اتحاد ملیت های ایرانی برای دموکراسی» متشکل از سازمان دفاع حقوق ملی خلق ترکمن، جبهه متحد بلوچ، اتحاد عشایر جنوب ایران، کانون فرهنگی آذربایجان و اتحاد عشایر جنوب ایران طی بیانیه ای در فروردین ۱۳۸۲ (مارس ۲۰۰۳) ضمن معرفی کشور ایران به موزائیک و ترکیبی از ملیت ها و اقوام گوناگون، در خصوص فدرالیسم آورده است: «در شرایط کنونی، فدرالیسم بعنوان مناسب ترین سیستم اداره کشور ما مطرح است. فدرالیسم حفظ تمامیت ارضی ایران را با ایجاد نظامی برخاسته از اراده ملیت ها و اقوام ساکن در کشور ایران جهت تحقق دموکراسی پایدار تضمین می نماید» (۱۶).

فعالان اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آذربایجان طی سندی تحت عنوان «آذربایجان سخن می گوید» که تا بحال به امضای صدها نفر رسیده است، ضمن تأکید بر کثیرالملله بودن کشور ایران و ضرورت تحصیل به زبانهای مادری ملل و اقوام در ایران آورده اند: «با توجه به تنوع قومی و وسعت جغرافیائی و نیز سابقه تاریخی کشورمان حرکت بسوی برقراری فدراتیو در ایران امری اجتناب ناپذیر است. طی یکصد سال اخیر، وجود اصول مشهوری چون انجمنهای ایالتی و ولایتی و نیز شوراها، اسلامی در قوانین اساسی دوران مشروطه و جمهوری اسلامی گویای ضرورت ایجاد نظام فدرال در ایران

است که طی دو سال اخیر نیز تحت عنوان ده ایالتی شدن ایران بنحو فزاینده ای بر اهمیت آن افزوده شده است» (۱۷).

بحث در خصوص منشأ و مبدا دولت و حکومت، تعریف دولت و حکومت یکی از مباحث عمده و کلیشه ای در علم سیاست، علوم اجتماعی و سیاسی می باشد. در تحقیق منشأ و مبدا دولت اختلافات زیادی بین علمای سیاست و حقوق وجود داشته است و نظریات مختلفی همچون نظریه «طبیعی یا فطری» بودن (ارسطو)، «الهی» بودن (سنت آگوستین، ابوعلی سینا)، «قرارداد اجتماعی» بودن (هوگو کروسیوس، توماس هابز - بوندروف، لاک، کانت، ژان ژاک روسو)، «تکاملی» بودن، نظریه «غلبه» (ابن خلدون، ویل دورانت، اپنهایم) و نظریه «اقتصادی» (انگلس) ارائه گردیده است. اما در این میان وجود و بقای هر دولتی به چهار عنصر اساسی قلمرو، جمعیت، حکومت و حاکمیت مقید شده است. برای حکومت نیز فرمهای مختلفی از لحاظ «شکل حکومت» مانند حکومت سلطنتی (سلطنت مشروطه اثنایی - Morarchie Dualiste - و سلطنت مشروطه پارلمانی) و حکومت جمهوری (جمهوری بلاواسطه و مع الواسطه) در حالت موجود فعلی و حکومت ملوک الطوائفی (فتوالیسم)، حکومت متنفذین (الیگارشی)، حکومت اشرافی (آریستوکراسی) و حکومت نخبگان (الیت) در گذشته مطرح شده است. از لحاظ طرز اداره حکومت نیز تقسیم بندی های حکومت دموکراسی و دیکتاتوری با انواع مختلف آن مانند دیکتاتوری سزاریسم، افسولوتیسم (حکومت مطلقه و ریاست یک نفر شخص مطلق العنان بر جامعه)، توتالتریانیسم (حکومتی که در کلیه شئون زندگی فرد دخالت کرده و آن را تنظیم و برای آن مقررات وضع می کند) صورت گرفته است.

علاوه بر این می توان نظام حکومتی را بر اساس تقسیم بندی سیستمی به صورت حکومت متمرکز و غیر متمرکز تقسیم بندی کرد. به بیانی دیگر میان گونه های مختلف «دولت - کشور» و اشکال مختلف «حکومت» تفاوت وجود دارد. شکل حکومت همان رژیم سیاسی است. شکل دولت را می توان از دو دیدگاه متفاوت مورد بررسی قرار داد: (۱۸ و ۱۹)

۱- شکل دولت - کشور از نظر سیاسی

در بررسی دولت - کشورها از نظر سیاسی، می توان از دولت لیبرال، دولت سوسیالیستی، دولت فاشیستی و نظایر آن نام برد. معیار این نوع تقسیم بندی ها در فلسفه

سیاسی و اجتماعی نهفته است که دولت خود درصدد تحقق آن فلسفه یا کمک به تحقق آن است.

۲- گونه های مختلف دولت، کشور از نظر حقوقی

در این طبقه بندی اولاً ساخت دولت مأخذ تقسیم قرار می گیرد و ثانیاً به دنبال پاسخ به چگونگی سازمان یافتن قدرت هستیم. با توجه به ساختار درونی دولت- کشور و بررسی نحوه تنظیم قدرت در نهادها، دولت- کشور از نظر حقوقی به دو مقوله زیر تقسیم می شود:

الف) دولت- کشور تک ساخت «بسیط» یا سیستم حکومت متمرکز

دولت- کشور هایی که دارای «یک مرکز واحد عملکرد سیاسی» هستند دولت بسیط خوانده می شوند. در دولت- کشور بسیط، قدرت سیاسی در مجموع اختیارات و وظایف خود به وسیله یک سازمان سیاسی واحد و یک شخصیت واحد حقوقی اعمال می شود. بافت قدرت در دولت- کشور بسیط غیر قابل تفکیک و تجزیه ناپذیر است. به عبارت دیگر در این سیستم حکومت، مجموع قوای ثلاثه دولتی یعنی قوه مجریه، مقننه و قضائیه در مرکز مملکت متمرکز بوده و تمام واحدهای تابعه از دستورات حکومت مرکزی موظفاً متابعت می کنند. فرانسه، اسپانیا، پرتغال، یونان، سوئد، دانمارک، ایران، ترکیه و نظایر آنها دارای دولت- کشورهای بسیط هستند. شرایط یکپارچه بودن دولت- کشور را علی الاصول در سه گونه وحدت ساختار، جماعت و سرزمین می توان بیان کرد. هر چند در دولت- کشورهای بسیط، گرایش کلی به سوی وحدت، همگونی، تمرکزطلبی و یکپارچه سازی است، اما نباید تصور کرد که صفت تک ساختی با «عدم تراکم» (Deconcentration) امور اداری یا «عدم تمرکز» (Decentralisation) در تعارض است. اکثر دولت- کشورهای بسیط در حال حاضر برخی از اختیارات خود را به مجموعه های محلی درون خود اعطاء می کنند و این نوع عدم تمرکز بیشتر جنبه اداری دارد.

ب) دولت - کشورهای مرکب و چند پارچه یا سیستم حکومت غیر متمرکز

در این نوع دولت، برخلاف دولتهای بسیط، چندین مرکز عملکرد سیاسی وجود دارد و حاکمیت در اینگونه دولتها چندگانه است. اصطلاح عدم تمرکز در موارد مختلفی به معانی و مفاهیم متفاوتی چون عدم تمرکز اداری، عدم تمرکز سیاسی، عدم تمرکز فنی و عدم تمرکز سازمانی بکار رفته است. همچنان که در بالا هم ذکر گردید، دولتهای بسیط نیز تا حدود زیادی عدم تمرکز اداری و سازمانی را در ساختار اداره کشور در نظر گرفته و بر اساس آن عمل می نمایند. ولی آنچه که در سیستم حکومت غیرمتمرکز فدرال مطرح است، عدم تمرکز سطح بالای اداری و سیاسی است که دولتهای بسیط با آن مخالفند.

به عقیده «الکسیس دوتوکویل» دانشمند قرن نوزدهم فرانسه، تمرکز سیاسی وقتی تحقق پیدا می کند که نیروی تشکیل دهنده و تصمیم گیرنده در زمینه منافی که مشترک میان تمام اجزای یک ملت و واحدهای گوناگون یک مملکت است، یعنی منافع عمومی جامعه در یک محل و یا در دست یک عده از افراد اجتماع متمرکز باشد. از روی این تعریف تمرکز سیاسی به خوبی می توان دریافت که حق تصمیم گیری و تعیین سیستمها و خط مشیها در زمینه اموری که منافع و مضار آن عاید تمام مردم جامعه می شود، از قبیل امور گمرکی، روابط بین الملل و سیاستهای خارجی، چاپ و نشر اسکناس و سیاستهای پولی مملکت در سیستم غیرمتمرکز باید سیاست یکپارچه و جامعی اتخاذ گردد.

اما دولت - کشور مرکب عبارت است از گردهمایی چندین دولت حاکم در کنار هم و سپردن میزانی از حاکمیت و قدرت سیاسی بگونه ارادی به قدرت یا نهاد یا دولت یا شخص مورد نظر که در درجه بالاتری از دولت عضو قرار گیرند.

کشور فدرال و کنفدراسیون کشورها (اتفاق دول)

از آنجا که کنفدراسیون الگویی ناپایدار و ناآبایت از گونه های دولت - کشور مرکب است که بر اساس جبر و الزام و اقتضای تحول، به دولت - کشور تغییر شکل داده است (مانند کنفدراسیون های سوئیس و آمریکا قبل از تشکیل نظام کنونی فدرال در این کشورها)، ابتدا کنفدراسیون کشورها را مورد بررسی قرار می دهیم و سپس به بحث کشور فدرال می پردازیم.

الف- کنفدراسیون کشورها (اتفاق دول)

هرگاه چند دولت - کشور مستقل، به منظور حفظ خود بخواهند در زمینه های دفاعی، نظامی، اقتصادی و نظایر آن باهم اشتراک مساعی مشترک داشته باشند و طی پیمان نامه ای، میزانی از حاکمیت خود را به یک سازمان مشترک مرکزی بسپارند، یک کنفدراسیون بوجود آمده است. کنفدراسیون کشورها یا اتفاق دول، اتحادیه شکل یافته و نهادین کشورهایی است که بر اساس عهدنامه ای با ماهیت بین المللی بوجود آیند.

برای تحقق یک کنفدراسیون شرایط زیر الزامی است:

۱- وجود چند دولت مستقل که بگونه ای ارادی، خواهان پیوند مشترک سرنوشت های خود در برخی امور باشند، ولی نخواهند حاکمیت سیاسی خود را از دست بدهند.

۲- وجود یک پیمان نامه یا قرارداد یا ماهیت بین المللی که جنبه کلی و عمومی داشته باشد و همه کشورهای عضو کنفدراسیون آنرا تصویب و از آن اطاعت کنند.

۳- وجود نهادهای لازم برای اداره امور کنفدراسیون که نمایندگان دولتهای عضو در آن گرد آیند و با تداومی کم و بیش مستحکم، به حل و فصل مسائل خود در قالب پیمان نامه پردازند.

۴- دولتهای عضو بطور ضعیفی در هم مستهیل می شوند، ولی انتقال حاکمیت دولتهای عضو به کنفدراسیون جزئی است.

۵- قطعیت تصمیمات نشستهای (مجالس) کنفدراسیون پس از تأیید و تصویب دولتهای عضو رسمیت می یابد.

۶- هر کدام از کشورهای عضو کنفدراسیون می توانند بنابر تصمیم خود از کنفدراسیون خارج شوند.

در کنفدراسیون اصل بر استقلال و خودمختاری کشورهای عضو است و صلاحیتهای کنفدراسیون به نسبت کشورهای عضو، امری فرعی و جزئی است. کنفدراسیون الگویی ناپایدار و ناثابت از گونه های دولت مرکب است که بر اساس جبر و الزام و اقتضای تحول، به دولت فدرال تغییر شکل داده است. ساختار و روند فعلی اتحادیه اروپا نه از لحاظ اسمی، بلکه از لحاظ محتوایی کنفدراتیو می نماید.

ب- دولت - کشور فدرال یا سیستم حکومت فدرال

از آنجا که به وجود آمدن دولت - کشور فدرال یا سیستم حکومت فدرال بر اساس جبر و ضرورت‌های تاریخی و سیاسی مختلف بوده است، از اینرو تعاریف ارائه شده به آن نیز متنوع می باشد. لذا قبل از پرداختن به تعاریف مطرح شده برای فدرالیسم، نگاه گذرا به تاریخ کشورهای فدرال و چگونگی بوجود آمدن حکومت فدرال در آنها می تواند به درک بهتر ما از تنوع فدرالیسم و ضرورت وجودی آن کمک نماید. کشورهایی که تاکنون با بکاربردن این اصطلاح فدرال نوع حکومت خود را معرفی نموده اند عبارتند از:

جمهوری فدرال آلمان، جمهوری دموکراتیک فدرال ایتالیایی، ایالات متحده آمریکا، جمهوری فدراتیو برزیل، اتحاد جماهیر شوروی سابق و فدراسیون روسیه فعلی، فدراسیون سنت کیتس و نویس، فرمانداری کل کانادا، جماهیر عربی خلق لیبی، جمهوری مارشال (الجزایر)، ایالات متحده مکزیک، ایالات متحده میکرونزی، جمهوری فدرال یوگوسلاوی.

نوع دیگری از اداره کشور به شیوه فدرالیسم، سیستم حکومت کشورهایی است که از ترکیب دو و یا سه کشور تاریخی تشکیل شده اند و با اینکه از عنوان «فدرال» چشم پوشی نموده اند، عملاً و ظاهراً بصورت فدرالیسم اداره می شوند. مانند: آنتیکوا و باربودا، امارات متحده عربی، بریتانیا (متشکل از انگلستان، ایرلند شمالی و اسکاتلند)، جمهوری بوسنی و هرزگوین، جمهوری متحده تانزانیا، جمهوری ترینیدا و توباگو، جمهوری دموکراتیک سائومه و پرنسپ، فرمانداری کل جزایر سلیمان، سنت وینسنت و گرنادین (۲۰)، هند، پاکستان، سوئیس.

تعدادی از دیدگاهها و تعاریف ارائه شده برای فدرالیسم:

۱- ابوالفضل قاضی: هر گاه چند کشور مستقل و حاکم تصمیم بگیرند که سرنوشت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی خود را بنابه ملاحظات گوناگون که ویژه انگیزش هر دولت فدرالیسم طلبی است، به هم پیوند دهند و تواتماً کشور وسیع و پهناوری بوجود آورند تا از حیث قدرت نظامی، امکانات دفاعی و نیروی دفاعی و نیروی اقتصادی و نظایر آنها در حد شایسته ای در خانواده بین المللی جای گیرند و زندگی کنند، گام اساسی به سوی فدرالیسم بر داشته شده است (۲۱).

۲- مونتسکیو: جمهوری فدراتیو شکلی از حکومت قرار دادی است که بوسیله آن چند گروه سیاسی توافق می کنند تا به شهروندان دولت بزرگتری که می خواهد آن را تشکیل دهند، تبدیل شوند. این جامعه تازه مرکب از جوامع مختلفی است که ممکن است با الحاق دیگر جوامع به آن گسترش پیدا کند (۲۲).

۳- پیر ژوزف پرودون: فدرالیسم به معنای وسیع، عبارت است از قواعد کلی اصلاح روابط اجتماعی. به نظر او، نظم اجتماعی هر می از قرار دادهاست و سیستم فدرالیست قراردادی سیاسی است. چنین سازمانی امحال دولت را تسهیل خواهد کرد و دولت فقط در موارد مشخص و معینی که در قرار داد سیاسی پیش بینی شده است، بکار گرفته خواهد شد. در این حالت دولت پدیده ای قانونی است نه حاکم (۲۳).

پرودون معتقد است که «اصل فدراتیو» اصولاً باید شامل توافق و آشتی دادن قدرت و آزادی باشد. به عقیده او «نظم سیاسی» بر اساس دو اصل متعارض قدرت و آزادی استوار می گردد. سیستم فدرالیست به آزادی ارزش بیشتری می دهد. پرودون سه اصل را برای برقراری فدرالیسم لازم می شمارد:

الف- حکومتهای مستقل می بایست با تنظیم معاهده ای، اتحاد خویش را در شکل یک فدراسیون اعلام نمایند.

ب- هر حکومت عضو فدراسیون باید بر طبق قانون نسبت به تفکیک قوای خود اقدام و موارد بازنگری در قانون اساسی خود را پیش بینی کند.

ج- به جای جذب حکومتها در دولت مرکزی و یا تضعیف قدرت آنها، باید قدرت دولت مرکزی را به حداقل ممکن رساند. (۲۴)

۴- دنیس د روگمونت: فدرالیسم را می توان سیاستی تعریف کرد در جستجوی اتحاد همراه با تضمین استقلال و یا آن را می توان سیاست گروههای مستقلی دانست که در جستجوی تضمین استقلال خود از طریق اتحاد هستند (۲۵).

۵- سؤز: فدرالیسم نوع ایده آل یک سیستم است به عنوان ساختار حقوقی - دولتی که گروههای متفاوت قومی و زبانی را در بر می گیرد که دیگر طبق تعریف اقلیت نبوده، بلکه ملیتها و یا خلقهایی خواهند بود که دولت را تشکیل می دهند. بدینوسیله فدرالیسم یک شکل تکامل یافته جهت دفاع از سرزمین گروهها است، زیرا دولت‌های عضو توجه خاص را به دولت در شکل اجرایی ویژه و محلی برای تأمین قانون و قدرت دولتی در نظر می گیرند (۲۶).

۶- داود ائلدنیز: کلمه فدرالیسم ریشه در کلمه فتودوس لاتین دارد. فتودوس به معنی قرارداد و معاهده است. برای دست یابی به صلح و برون رفت از جنگهای هزارساله اخیر در اروپا، در قرن ۱۷ «ایمانوئل کانت» تئوری خود را چنین بیان کرد: بخاطر دست یافتن به صلح و عدالت، دولت‌های ملی باید بخشی از قدرت خود را به یک ارگان ما فوق دولت بسپارند.

برای ایجاد دولت فدرال چهار عامل دموکراسی، اصل خود مختاری، اصل مشارکت و تقسیم قدرت لازم است (۲۷).

۷- ابوالقاسم طاهری: در سیستم حکومت فدرال علاوه بر تفکیک قوای سه گانه حکومتی، به موجب قوانین اساسی ملی و ایالتی و یا قوانین عادی، اعمال قوای حکومتی بین مرکز و حکومت‌های ایالتی و ولایتی و محلی تقسیم می شود و ایالات و ولایات و واحدهای کوچکتر کشوری، حتی دهکده، تا حدی که قانون اجازه دهد، در امور داخلی خود آزادند و می توانند امور مربوط به محل خود را متناسب با اوضاع و احوال و رسوم و شرایط محلی و تمایلات خود انجام می دهند (۲۸).

۸- مورپیس دوورژه: فدرالیسم محدود ساختن زمام داران یک دسته اجتماعی نسبت به توده مردم به وسیله دخالت دادن ثالثی که در این مورد زمام داران یک دسته اجتماعی دیگر خواهد بود، می باشد (۲۹).

۹- حسین رحمت الهی: فدرالیسم در حقیقت راه حلی است در جهت ارضای گرایش های استقلال طلبی در میان گروههای نژادی، جغرافیائی و ملی که هر کدام قصد

حفظ منافع خود را دارند و در عین حال به دنبال آن هستند که با پیوند دادن سرنوشت خود با سرنوشت سایر واحدهای دولتی، نژادی، جغرافیایی و ملی بر قدرت خود بیافزایند و یا جلوی هجوم خطر حمله کشورهای دیگر را بگیرند.

دولت - کشور فدرال مجموعه است سیاسی، مرکب از کشورهای کوچکتر از نظر حقوق داخلی، روابطی بین خود برقرار کرده اند. حقوق حاکم بر روابط بین اعضای دولت - کشور فدرال حقوق اساسی (داخلی) است و نه حقوق بین الملل. دولت فدرال یک اتحاد ساده نیست و دولتهای عضو آن از حیث حقوق بین الملل، دولتهای واقعی بشمار نمی روند و فقط دولت مرکزی (فدرال) است که از نظر حقوق بین الملل شناخته می شود. هدف دولت - کشور، همگون کردن و مستحیل نمودن دولتهای عضو در یک تشکل دولتی جدید است (۳۰).

محاسن و مضرات حکومت فدرال

در خصوص محاسن و مضرات حکومت فدرل بسیار سخن گفته شده است. بویژه پس از مطرح شدن بحث و ضرورت فدرالیسم در ایران در دو سال اخیر، بسیاری از گروهها، افراد و شخصیتها در این خصوص قلم فرسایی نموده یا سخن گفته اند. آنان که یا به وضع موجود عادت کرده و یا منافع خود را در حفظ وضعیت موجود می بینند، بیشتر بر اساس بزرگ نمایی احتمال تجزیه کشور سخن رانده اند و بدون در نظر گرفتن وضعیت ناپایدار و نیمه پایدار فعلی و از همه مهمتر تضییع حقوق اقوام و ملل غیر فارس زبان، در خوشبینانه ترین حالت بر تکامل قانون شوراهای فعلی که به نوعی همان عدم تمرکز اداری است، تأکید نموده اند. از طرفی دیگر گروههایی که در سالهای گذشته بر حل مسئله قومیتها و ملیتهای ایران از بعد تجزیه و استقلال نگاه کرده اند، فدرالیسم مطرح شده فعلی را ترفند شوونیسم می دانند و به شدت با آن مخالفت می نمایند. از انیرو، ذکر محاسن و مضرات ذکر شده در خصوص فدرالیسم می تواند به روشن شدن موضوع کمک شایانی نماید.

الف - محاسن حکومت فدرال

در سیستم حکومت فدرال بعضی اوقات واحدهای کوچکتر ارضی به منزله لابراتواری هستند که بعضی از برنامه های دولتی قبلاً در آن واحد به مرحله آزمایش

گذاشته می شوند تا چنانچه رضایت بخش باشند، آن را در تمام مملکت به مرحله اجرا بگذارند.

در سیستم حکومت فدرال، حکومت مرکزی می تواند بدون لطمه زدن به حق حاکمیت ایالات و یا واحدهای تابعه در اداره امور داخلی خود، قوانین متحدالشکلی برای یکنواخت کردن امور اداری کشور در موضوعات مربوط به منافع عمومی به تصویب رسانده و اجرا کند.

سیستم کنترل و موازنه که در حکومت فدرال وجود دارد، از تمرکز غیر نافع قوا جلوگیری کرده و مانع از محدود کردن و یا از بین بردن آزادیهای فردی می گردد. عدم تمرکز اختیارات و قوا که از خواص سیستم حکومت فدرال است، از فشار زیاد کار بر دوش حکومت مرکزی، که بخصوص در کشورهای وسیع و پر جمعیت اشکالات گوناگون تولید می کند، جلوگیری می نماید.

سیستم حکومت فدرال مانند یک مدرسه تعلیم و تربیت است و اهالی کشور را آماده و اداره می کند در امور کشور نظارت و دخالت کنند (۳۱).

سیستم فدرال را از بعضی جهات می توان به منزله یک نوع تفکیک قوا به شمار آورد؛ منتهای مراتب این تفکیک در جهت عمودی است و نه افقی. بسط و نشر چنین سیستمی بی شک وسیله بسیار مؤثری برای تقویت دموکراسی و آزادی و باعث ترقی عمده آنهاست.

سیستم فدرال موفق باعث رشد و توزیع مناسب ثروت بین مرکز و مناطق پیرامون می شود. درآمدهای مرکزی باعث توزیع مجدد ثروت بین مناطق مرفه و فقیر می شود، در حالیکه درآمدهای محلی اقتصاد و خلاقیتهای فرهنگی مناطق را ارتقاء می بخشد.

تقسیم قدرت به شکل موفقیت آمیزی گراشیات جدایی طلبانه را در مواردی می تواند کنترل کند (۳۲). زیرا فدرالیسم دو نیاز عمده جامعه را که ظاهراً در تضاد اما باطناً مکمل یکدیگرند، با هم آشتی می دهد. یکی از این نیازها نیاز به خودمختاری و آزادی است و دیگری نیاز به امنیت و نظم. آشتی بین این دو از طریق اصل تفکیک، اصل خودمختاری و اصل مشارکت انجام می گیرد (۳۳).

فدرالیسم وسیله ای است برای احترام به ویژگیهای قومی، فرهنگی، زبانی و رعایت منافع سرزمین های مختلف، همراه با ایجاد قدرتی مشترک (۳۴).

تأمین آزادی و اراده انسان هدف اصلی فدرالیسم است. زیرا موجودیت انسان مدیون اراده و خواست خود اوست. از منظر فدرالیسم موجودیت انسان نه به خاطر دولت، اقتصاد و ایدئولوژی، بلکه به خاطر خود وی است.

حقوق شهروندی که مورد نظر فدرالیسم است، از تمامی قید و بندها و اجبار بیگانگان فارغ می باشد و باید با برخورداری از امکانات رشد و استعدادهای نهفته اجتماعی بارور گردد. بدین خاطر فدرالیسم برای تأثیرگذاری لازم بر افراد، تمامی حوزه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را در بر می گیرد (۳۵).

سیستم مرکزیت و متمرکز قهرماً موجب کندی جریان امور و تصمیم گیری است. بویژه که به لحاظ لزوم رعایت سلسله مراتب اداری و عدم دسترسی سریع و بهنگام به مقامات تصمیم گیرنده، کارها کمتر به موقع انجام می شود.

ب- مضررات حکومت فدرال (از دیدگاه مخالفین)

در عصر حاضر که عصر سرعت نامیده می شود و همه چیز دستخوش تغییرات دائمی است، سیستم فدرال بطور غیر لازمی پیچیده و بطور غیر مرتبی کند است.

سیستم حکومت فدرال بیش از سیستم حکومت متمرکز غیر قابل انعطاف است. تنوعی که در سیستم حکومت فدرال وجود دارد، در عین حال که ممکن است در بعضی شرایط دارای فوایدی باشد، به تجربه ثابت شده است که فقدان تمرکز قوه مقته و اداری کشور در موضوعات مخصوص پیچیده ای مثل طلاق، بیمه و بانکداری دارای نتایج خوبی نیست.

به سبب وجود موانع قانون محلی، در بعضی موارد بعضی از کشورهای فدرال نتوانسته اند در مناسبات خارجی تصمیمات قاطعی اتخاذ کنند.

عده ای از صاحب نظران طرز تنظیم بودجه را در سیستم فدرال از نقاط ضعف این نوع حکومت می دانند و معتقدند در حکومت های متمرکز به علت احاطه دستگاه حکومت به حوایج محلهای مختلف، اقلام بودجه دقیقتر و فشرده تر و به واقعیات نزدیک تر است و در این سیستم حکومت می توان حداکثر کار را با حداقل بودجه انجام داد و از اسراف و تبذیر در تنظیم بودجه مصون ماند. ولی در سیستم حکومت فدرال به علت اینکه بودجه بوسیله ایالات و ولایات و محلهای مختلف تنظیم و مصرف می شود، هزینه اداره کشور از حکومت های متمرکز بیشتر است.

یکی از مشکلات مهم و اصولی سیستم حکومت فدرال که باید آن را از نقایص این نوع حکومت دانست، این است که در سیستمهای مذکور به تقویت احساسات محلی کمک می شود و چون قسمتهای مختلف یک کشور معمولاً به یک نحو از مواهب طبیعی برخوردار نیستند، انتقال ثروت از نقاط غنی و ثروتمند به نقاط ضعیف و فقیر به سهولت مسیر نسبت (۳۶).

فدرالیسم در ایران

بررسی تاریخ سیاسی و اجتماعی فلات ایران نشان می دهد که به نوعی در این سرزمین سیستم حکومتی غیرمتمرکزی حاکم بوده است که اگر آن را با سیستم فدرالیسم فعلی مقایسه کنیم، می توان آن را نوعی فدرالیسم دانست که برخلاف سیستمهای فعلی که اصول و ماده های قانونی، سیاسی و حقوقی زیادی را برای اجرا شدنشان در قوانین اساسی کشورها اشغال کرده اند، بر طبق اصول ساده ای که همانا اطاعت و تمکین از یک سیستم حکومت مرکزی (بویژه در مسائل نظامی و قشون)، دادن خراج و مالیات به حکومت مرکزی بود، اداره می شدند. از زمان سقوط ساسانیان تا تشکیل دولت صفویه، ایران هرگز یکپارچه نبوده و حاکمیت مرکزی در آن وجود نداشته است. از اینرو ایالات، ولایات، ایلات و قبایل ساکن در فلات ایران در بیشتر موارد دارای خودمختاری بودند. بعد از شاه اسماعیل صفوی بود که نام ایران به عنوان یک کشور یکپارچه به زور شمشیرهای قزلباش بوجود آمد و حتی پرچم سه رنگ فعلی ایران نیز توسط شاه اسماعیل که در دوران حکومت خود زبان ترکی را به عنوان زبان رسمی برگزید، خلق گردید. با وجود این، اسم ایران را در عصر صفویه و قاجاریه با «ممالک محروسه» ممزوج شده می بینیم که این خود نشانگر وجود حاکمیتهای محلی خود مختار می باشد.

در دوره قاجاریه به علت مواجهه با سیاستهای خارجی، کوشش های زیادی برای شکل گیری وحدت سیاسی منسجم تر صورت پذیرفت. فتحعلی شاه به اسکان برخی از عشایر و ایلات یا معدوم کردن سران آنها اقدام نمود. در این زمان ایران به نه ایالت بزرگ تقسیم شده بود؛ این تقسیم بندی در زمان ناصرالدین شاه تغییر کرد. در زمان او، ایران به چهار مملکت بزرگ تقسیم می شد: مملکت آذربایجان، مملکت اصفهان، مملکت خراسان و سیستان، و مملکت کرمان و بلوچستان و فارس (۳۷).

بعد از صدور فرمان مشروطیت در چهاردهم جمادی الثانی ۱۳۲۴ هجری قمری (۱۴ مرداد ۱۲۸۵ شمسی)، مجلس در ۱۸ شعبان رسماً بوسیله مظفرالدین شاه افتتاح گردید و وکلا به تصویب قانون اساسی پرداختند، قانون اساسی که در آن هیچ زبانی به عنوان زبان رسمی کشور تعیین نگردید. قانون تشکیل انجمنها از نخستین لوایحی بود که مجلس آن را تصویب کرد و این خود نشانگر اهمیت انجمنهای ایالتی و ولایتی، بویژه در پیروزی مشروطیت بود. از ممالک ایران فقط چهار مملکت آذربایجان، خراسان، فارس و کرمان و بلوچستان بعنوان ایالت مقبول شد و سایر ممالک ایران تماماً به عنوان ولایت شاخته شد که فقط در شهر حاکم نشین هر ولایت یک انجمن ولایت تشکیل می گردید (۳۸).

انتخاب چهار مملکت فوق الذکر که سابقه تاریخی و سیاسی پایداری در طول تاریخ داشته اند، خود نشانگر اهمیت این چهار مملکت می باشد که می تواند به نوعی در ساختار جدیدی که بر اساس فدرالیسم پیشنهاد می گردد، مورد توجه قرار گیرد. به هر حال آنچه بیش از همه ما را به دنبال پیدا کردن راه حل و ساختار جدید برای اداره ایران تشویق می کند، انباشت خواستهای فرهنگی - سیاسی اقوام و ملل، عدم گسترش دموکراسی در بطن جامعه، عدم توزیع صحیح افقی و عمودی قدرت، ناکارآمدی سیستم اداری کشور و از همه مهمتر تضییع حقوقی ملی، قومی، انسانی و بشری میلیونها انسان می باشد که ساختار اداری و سیاسی موجود توان پاسخگویی به آنها را بویژه تضییع حقوق فرهنگی اقوام و ملل ندارد و نیاز به نوشدارو قبل از مرگ دارند. به نظر می رسد قبل از آنکه به یک سیستم فدرالی و عدم تمرکز مشخصی برسیم، لازم است که چارچوب چنین سیستمی و از همه مهمتر مبانی اصولی و بنیادی آن به بحث گذاشته شود.

در ساختار پیشنهادی باید اصول بنیادین زیر به عنوان اصول کلی در نظر گرفته شود:

۱- عدالت:

همانطوری که در قرآن کریم اشاره شده است، هدف از ارسال انبیاء برقراری قسط و عدل در جامعه بشری می باشد. این هدف به عنوان یکی از اصولی ترین اهداف

جوامع و دولتهای بشری بوده و مذاهب و ادیان بر آن تأکید ورزیده اند. از اینرو تمام سیاستهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی باید در جهت تحقق این اصل مهم باشد و لازمه اصلی آن پرهیز از هرگونه تبعیض و برتریت طلبی قومی، ملی، فرهنگی و فردی است.

۲- پلورالیسم:

بافت جمعیتی جامعه ایران نشانگر یک جامعه ای پلورال از لحاظ فرهنگی، زبانی، دینی و مذهبی می باشد. از اینرو در کلیه سیاستگذاریها این مسئله باید مورد توجه قرار گیرد و مطابق اصل نوزدهم قانون اساسی فعلی (اصل نوزدهم: مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود) (۳۹) و همچنین مواد ۲ و ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر (۴۰) که دولت ایران نیز آنرا پذیرفته است، باید بافت پلورال فرهنگی، زبانی، دینی و مذهبی ایران به رسمیت شناخته شود و بطور یکسان، بر اساس نفوس، بویژه در حوزه های مخصوص جغرافیائی اقوام و ملل، امکانات دولتی و کشوری بطور عادلانه و یکسان در اختیارات حمایت از زبان، فرهنگ و مذهب های مختلف قرار گیرد.

۳- دموکراسی و آزادی:

مطابق ماده اعلامیه جهانی حقوق بشر، تمام افراد بشر آزاد آفریده می شوند و از لحاظ حیثیت و کرامت و حقوق باهم برابرند. آزادی موهبتی خدادادی است که تمام ابناء بشر در طول تاریخ در راه بدست آوردن آن تلاش، مجاهدت و مبارزه کرده اند. زیرا انسانیت و کمالات انسان تنها در صورت آزادانه زیستنش تأمین می گردد. مفهوم این آزادی بطور اعم بوده و تنها محدود کننده آن حقوق و آزادیهای دیگران است. مطابق مواد ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۷ (۴۱) اعلامیه جهانی حقوق بشر، هر شخصی حق دارد از آزادی اندیشه، عقیده، بیان، تشکیل اجتماعات و مجامع و انجمنهای مسالمت آمیز، انتخاب نمایندگان برای اداره امور عمومی کشور خود، دستیابی به مشاغل عمومی کشور خود، انتخاب کار، تشکیل اتحادیه برای دفاع از منافع خود، سهم شدن در زندگی فرهنگی اجتماع برخوردار گردد و حاکمیت و ارکان آن ملزم به فراهم آوردن شرایط برای دستیابی به آزادیهای مصرح فوق الذکر می باشد.

۴- توزیع افقی و عمودی قدرت سیاسی:

ساختار سیاسی باید قابلیت دخالت و حضور آحاد مردم گروه‌های مختلف قومی، ملی، سیاسی، فرهنگی، صنعتی را در تعیین سرنوشت خود داشته باشد. از انیرو باید توزیع مناسب قدرت وجود داشته باشد که لازمه آن لحاظ پلورالیسم قومی، ملی و فرهنگی در توزیع عمودی قدرت سیاسی و پلورالیسم حزبی، صنفی، ایدئولوژیکی، مکتبی و فکری در توزیع افقی می باشد. بدیهی است که با در نظر گرفتن وضعیت موجود جامعه ایران، سیستم عدم تمرکز قدرت سیاسی با لحاظ پلورالیسم قومی، ملی و فرهنگی و عدم تمرکز اداری یکی از راهکارهای غیر قابل اجتناب می باشد. در این میان سیستم فدرال غیرمتمرکز می تواند راهکار و سیستم مناسبی باشد که برای برون رفت از انبوه مشکلات و خواسته های فعلی مفید باشد.

اصول و ساختار فدرالیستی پیشنهادی

۱- تقسیم بندی سیاسی

الف- ایالت: با توجه به بافت فرهنگی، جمعیتی، قومی، ملی و همچنین انباشت خواسته های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اقوام و لحاظ تاریخ، تقسیم بندی ایالتی می تواند بر اساس ایالت آذربایجان (شامل استانهای آذربایجان شرقی، غربی، اردبیل، همدان، قزوین، و زنجان)، ایالت کردستان (شامل استانهای کردستان، کرمانشاه و قسمتهایی از استان ایلام)، بلوچستان (شامل استان سیستان و بلوچستان)، ایالت فارس (شامل استانهای اصفهان، فارس، چهارمحال و بختیاری، سمنان، کرمان و ...)، ایالت خوزستان (شامل استان خوزستان و قسمتهای عرب نشین ساحل خلیج فارس)، ایالت خراسان (شامل استان خراسان)، ایالت شمال (شامل استانهای گیلان، مازندران و گلستان) و ایالت مرکز (شامل استان تهران).

ب- ولایتها: از آنجا که در بعضی از ایالتهای فوق الذکر پیشنهادی تنوع فرهنگی و زبانی وجود دارد، می توان در داخل ایالتها محدوده های سیاسی ای را تحت عنوان «ولایت» که سابقه تاریخی در کشور ما دارد، تعریف نمود. در محدوده ایالت پیش فرض فارس می توان ولایتهای لرستان، بختیاری، قشقایی، ... و در محدوده ایالت پیش فرض

شمال ولایت‌های گیلان، مازندران و ترکمن و در محدوده ایالت پیش فرض خراسان ولایت ترکستان را در محدوده فرهنگی ترک نشین خراسان به رسمیت شناخت که با داشتن خودمختاری های نسبی بویژه در امور فرهنگی، از لحاظ سیاسی و اداری زیر مجموعه ایالت‌های مربوطه باشند.

ج- استان: از آنجا که عدم تمرکز اداری برای اداره مناسب ایالت‌ها و کشور لازم و ضروری است، لذا در داخل ایالت‌ها می توان تقسیم بندی‌های اداری را بر اساس استان لحاظ نمود که نمونه مناسب آن می تواند تقسیم بندی‌های استانی باشد. استان‌ها از لحاظ سیاسی و اداری زیر مجموعه ایالت بوده و تابع قوانین ایالت می باشند.

۲- اصول تقسیم بندی فرهنگی و زبانی

الف- زبان‌های رسمی و سراسری مشترک: با توجه به ریشه های زبانی زبان‌های اقوام و ملل ساکن در ایران و لحاظ نفوس آنها، زبان ترکی با لهجه های ترکی آذربایجانی (حداقل ۳۵ درصد)، ترکی ترکمنی (حداقل ۲،۵ درصد)، ترکی قشقایی (حدود ۲،۶ درصد)، ترکی مردم ساکن شمال خراسان (حداقل ۲،۹ درصد) و سایر ترک زبانان (حداقل ۲ درصد) و زبان فارسی (باتوجه به لهجه های مختلف زبان فارسی و هم ریشه بودن با زبان‌ها و لهجه های کردی، لری،) به عنوان زبان‌های رسمی و سراسری مشترک می توانند شناخته شوند.

ب- زبان‌های ملی: زبان‌های ترکی آذربایجانی، فارسی، کردی، بلوچی و عربی به عنوان زبان‌های ملی در سطح ایالات مربوطه به عنوان زبان ملی آن ایالت شناخته شود.

ج- زبان‌ها و لهجه های محلی: زبان‌ها یا لهجه های ترکمنی، گیلکی، مازنی (مازندرانی)، لری، بختیاری، ترکی قشقایی و ... در محدوده ولایات، شهرها و مناطق خود به رسمیت شناخته شده و مورد حمایت، تدریس و آموزش قرار می گیرند.

۳- اصول کلی

الف- اصول کلی سیاسی:

- قوه مجریه ایالت‌ها و کل کشور فدرال در دست رئیس جمهور که مستقیماً از سوی مردم ایالت و کل کشور انتخاب می شوند، می باشد که می تواند به یکی از دو

صورت هیئت وزیران مسئول در برابر قوه مقننه یا غیر مسئول در برابر قوه مقننه که در اینصورت در برابر رئیس جمهور مسئول خواهند بود، باشد.

- هر ایالت دارای قوه مقننه ای که بر اساس قانون اساسی ایالت و فدرال دارای اختیارات قانون گذاری است، می باشد که در حیطه ایالت سیاست گذاری نموده و قانون تصویب می کند.

- امور بین الملل و خارجه، دفاع، گمرک، سیاستهای پولی، استهسال مواد فسیلی و معدنی در اختیار قوه مجریه و دولت فدرال می باشد.

- درآمدهای هر ایالت منهای درصدی که مطابق قانون اساسی مشخص می شود، در اختیار دولت ایالت بوده و صرف مخارج و رشد و شکوفایی آن ایالت می شود. مواد فسیلی و معدنی استخراج شده در اختیار دولت فدرال می باشد که با تنظیم و تقسیم مناسب آن می تواند رشد همگونی را در مناطق مختلف کشور بوجود آورد. البته باید درصد قابل قبولی از درآمد حاصله از این استحصال جهت رونق منطقه استهسال شده در اختیار دولت ایالت مربوطه قرار گیرد.

- قوه مقننه فدرال از دو مجلس تشکیل می شود که بر اساس قانون اساسی فدرال به تصویب لوایح و طرحهای پیشنهادی در حیطه اختیارات دولت و مجالس فدرال می پردازند. یکی از مجالس که می تواند نام مجلس نمایندگان فدرال را به خود بگیرد، به نسبت جمعیت هر ایالت از نمایندگان مستقیم انتخاب شده توسط مردم هر ایالت تعیین می گردد. مجلس دیگر دارای نمایندگانی خواهد بود که به تعداد مساوی از سوی مردم هر ایالت انتخاب می شود و وظیفه اصلی آن می تواند حفظ منافع ایالتها و حفظ موجودیت دولت فدرال باشد. در ایالتهایی که «ولایت» وجود داشته باشد، سهمیه ای از تعداد نمایندگان لازم منتخب برای مجلس دوم به آن ولایت اختصاص می یابد که توسط مردم آن ولایت انتخاب می گردد.

- قوه قضائیه نیز می تواند در سطح ایالتی و فدرال باشد که در حوزه های اختیارات ایالت و دولت فدرال فعالیت نمایند.

- احزاب سیاسی می توانند به صورتهای محلی، ایالتی و سراسری بوجود آمده و فعالیت نمایند. احزاب محلی می توانند در حوزه های شهری و استانی، ایالتی در سطح ایالت و احزاب سراسری در سطح تمام ایالات و کل کشور فعالیت نمایند. بدیهی است

که احزاب سیاسی سراسری نیز باید سازمانهای مهم خود را بصورت چند زبانه اداره کنند تا بتواند به خواستههای شهروندان، اعضای حزب و انتخاب کنندگان پاسخ گویند.

ب- اصول کلی فرهنگی

- برای هر ایالت یک زبان رسمی و سراسری مشترک و یک زبان ملی باید تعیین شود. زبان ملی زبان اکثریت آن ایالت و زبان رسمی زبانی است که مردم آن ایالت از بین زبانهای رسمی مشترک ترکی و فارسی انتخاب می کنند و می توانند هر زمانی آنرا تغییر دهند. شهرها نیز می توانند برای خود زبانها و لهجه های محلی داشته باشند که از حقوق مخصوص به خود برخوردار می گردند.

- تمام قوانین و مقررات دولت فدرال به زبانهای رسمی و مشترک منتشر می گردند.

- قانون و حاکمیت فدرال و ایالتها تمام امکانات موجود را در خدمت آموزش به زبانهای رسمی مشترک، ملی، زبان و لهجه های محلی قرار می دهند.

- ایالتها در امر آموزش از مسئولیت تام برخوردار بوده و در زمینه فرهنگ با دولت فدرال تنها تشریک مساعی می کنند.

- با توجه به بافت جمعیت ایالت مرکز، هر دو زبان رسمی مشترک به عنوان زبان رسمی مشترک ایالت مرکز تعیین می گردد و به جای زبان ملی، تمام زبانها و لهجه های مردم ساکن در ایالت مرکز مورد حمایت و آموزش قرار می گیرند.

البته آنچه که به عنوان ساختار پیشنهادی مطرح گردید و از همه مهمتر کل مبحث «فدرالیسم» و دولت فدرالیستی نیازمند داشتن مردمانی دموکرات، آزاد اندیش و معتقد به برابری انسانهاست که در غیر اینصورت حتی با وجود قوانین اساسی و ایالتی مرفقی هم نمی توان سیستم فدرالی موفقی را که تضمین کننده سعادت ملی و بشری باشد، به اجرا گذاشت. از اینرو با توجه به وضعیت موجود و افکار حاکم بر اندیشه سیاستمداران ایرانی داخل حاکمیت و حتی اپوزسیون، بهترین راهکار گام برداشتن آگاهانه بسوی فدرالیسم یا هر سیستم سیاسی دیگر است که نیازمند بسترسازی مناسب، بویژه با افزایش آگاهیهای لازم در زمینه حقوق بشر، دموکراسی، سعادت ملی و بشری می باشد.

منابع و مراجع:

- ۱- دکتر الکس اس. اسبورن، «پرورش استعداد همگانی ابداع و خلاقیت»، انتشارات نیلوفر، بهار ۱۳۷۱
- ۲- کنفرانس «چشم انداز مردم سالاری در ایران»، لندن، www.BBCPersian.com
- ۳- ماهنامه «گزارش»، شماره ۱۴۴، اسفند ۱۳۸۱، بخش مقالات سیاسی - اجتماعی
- ۴- محسن مصطفی، روزنامه همشهری، پنجشنبه ۱۳ تیرماه ۱۳۸۱ - شماره ۲۷۶۹، مقاله «نگاه به ایران در رؤیای یک فدرالیسم خفیف»
- ۵- حسین مرادیگی، مقاله «نقب رصا پهلوی به جمهوری خواهی فدرالیسم قومی»، www.Iran-political.com
- ۶- سهراب مبشری، «سلسله گفتارهایی درباره دموکراسی»، فصل سوم، تقسیم قدرت میان نهادهای متمرکز و غیرمتمرکز
- ۷- مرجع بالا
- ۸- منصور حکمت، «مجموعه آثار منصور حکمت»، جلد هشتم، انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران، چاپ اول، نوامبر ۱۹۹۷، سوئد
- ۹- مرجع بالا
- ۱۰- محمدرضا خوبروی پاک، مقاله «اشتباه بنیادین مبلغان فدرالیسم و قوم گرایی»، www.Parspejvak.com
- ۱۱- مرجع بالا
- ۱۲- www.sarbedaran.org
- ۱۳- حقیقت، ارگان حزب کمونیست ایران (م ل م)، شماره ۳، بهمن ۱۳۸۰، www.sarbedaran.org
- ۱۴- مرجع بالا
- ۱۵- بیانیه «نهضت آزادی ایران»، www.tribun.com
- ۱۶- بیانیه «اتحاد ملیت های ایرانی برای دموکراسی»، فروردین ۱۳۸۲ (مارس ۲۰۰۳)، www.tribun.com
- ۱۷- «آذربایجان سخن می گوید»، <http://news.gooya.com>
- ۱۸- دکتر ابوالقاسم طاهری، «حکومت های محلی و عدم تمرکز»، انتشارات قومس، سال ۱۳۷۰

- ۱۹- حسین رحمت الهی، «بررسی سیاسی - حقوقی تشکیل و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (فدرالیسم در شوروی)، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۱
- ۲۰- پارس، گاهنامه شماره ۱۷، سال چهارم، شهریورماه ۱۳۸۱ - اوت ۲۰۰۲، مقاله «فدرالیسم در ایران»
- ۲۱- ابوالفضل قاضی، «حقوق اساسی و نهادهای سیاسی»، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، صفحه ۲۶۱
- ۲۲- محمدرضا خویروی پاک، «نقدی بر فدرالیسم»، چاپ نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۷۷
- ۲۳- مرجع بالا
- ۲۴- مرجع بالا
- ۲۵- مرجع بالا
- ۲۶- کریم سیدی، نشریه «سؤز»، انجمن پژوهشی ترکمن، مقاله «فدرالیسم در کشور سوئیس و مصاحبه بنی صدر - نگهدار و کشتگر»
- ۲۷- دکتر ابوالقاسم طاهری، «حکومتهای محلی و عدم تمرکز»، انتشارات قومس، سال ۱۳۷۰، صفحه ۹۴
- ۲۸- داود ائلدنیز، مقاله «نگاهی به مسئله فدرالیسم در ایران و خواسته های جنبش ملی آذربایجان»، www.tribun.com
- ۲۹- موریس دوورژه، «رژیم های سیاسی»، ترجمه ناصر صدرالحفاظی، چاپ سوم، تهران، انتشارات حبیبی، ۱۳۵۸، صفحه ۷۰
- ۳۰- حسین رحمت الهی، «بررسی سیاسی - حقوقی تشکیل و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (فدرالیسم در شوروی)، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۱، صفحه ۲۵
- ۳۱- دکتر ابوالقاسم طاهری، «حکومتهای محلی و عدم تمرکز»، انتشارات قومس، سال ۱۳۷۰، صفحه ۹۵
- ۳۲- عدیه داویشا- فارین افروز، مقاله «آینده ایران در عراق شکل می گیرد؟»، می و ژوئن ۲۰۰۳، www.peyknet.com

- ۳۳- محمدرضا خوبروی پاک، «نقدی بر فدرالیسم»، چاپ نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۷۷، صفحه ۲۹
- ۳۴- مرجع بالا
- ۳۵- کریم سیدی، «منشور فدرالیستی»، www.tribun.com
- ۳۶- دکتر ابوالقاسم طاهری، «حکومت‌های محلی و عدم تمرکز»، انتشارات قومس، سال ۱۳۷۰، صفحه ۹۷
- ۳۷- محمدرضا خوبروی پاک، «نقدی بر فدرالیسم»، چاپ نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۷۷، صفحه ۱۸۹
- ۳۸- منصوره رفیعی، انجمن (ارگان انجمن ایالتی آذربایجان)
- ۳۹- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اداره کل فرهنگی و روابط عمومی مجلس، چاپخانه مجلس شورای اسلامی، شهریور ۱۳۷۷
- ۴۰- گلن جانسون، اعلامیه جهانی حقوق بشر و تاریخچه آن، ترجمه محمد جعفر پوینده، نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۷۷ تهران
- ۴۱- مرجع بالا

نگاهی به واقعیت تنوع قومی و ملی ایران

و

چشم اندازی از ایران فدارل

علیرضا صرافی

پیشگفتار:

دشواریهای جامعه ایران برای رهائی از عقب ماندگی تاریخی خود عمدتاً در شش عرصه مهم خودنمایی میکند:

- ۱- لزوم گذار به سیستمی مردمسالار بر اساس اصول شناخته شده در جمهوریهای دموکراتیک و تضمین حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی
- ۲- حل مسئله زن بعنوان مسئله نیمی از شهروندان
- ۳- حل مسئله ملی به مثابه مسئله اکثریت شهروندان
- ۴- تامین عدالت اجتماعی، به مثابه مسئله اکثریت زحمتکشان جامعه
- ۵- توسعه پایدار علمی، فرهنگی، فنی، اقتصادی و اجتماعی
- ۶- قرار گرفتن کشور در بستر روابط هارمونیک با همسایگان منطقه‌ای و جامعه جهانی.

ناگفته پیداست که عدم توجه به هر کدام از این مسائل و نداشتن برنامه‌ای مشخص و مدون جهت رفع این معضلات، باعث به هرز رفتن بسیاری از نیروهای اجتماعی و به تاخیر افتادن روند رشد جامعه ایرانی خواهد شد. در این نوشته سعی شده است راه حلی برای مورد سوم (مسئله ملی) ارائه شود.

نوشته حاضر از سه بخش تشکیل شده است:

در بخش نخست از دلایل اجتناب‌ناپذیر بودن تنوع قومی در ایران و انطباق طبیعی سیاست اداره کشور با این واقعیت جامعه در طول تاریخ سخن رفته است. در این بخش به ویژگیهای جغرافیائی و تاریخی این سرزمین اشاره شده و در واقع نگاهی ست به گذشته دور.

در بخش دوم به زمینه‌های خارجی سیاست سانترالیستی و ظهور ایدئولوژی شوونیستی اشاره شده است. این بخش نیز نگاهی به گذشته نزدیک و حال دارد. در این بخش بطور گذرا به ابعاد مهم مسئله ملی اشاره شده و خود اذعان دارم که هر کدام از گوشه‌های این مسئله نیاز به نگارش کتابهای مجزایی دارد. در بخش سوم به هدف اصلی تدوین این نوشته اختصاص یافته است. در این بخش مدلی برای اداره کشور با برسمیت شناختن حقوق ملیتها و اقوام ایرانی و رفع ستم از آنان پیشنهاد گردیده است. این بخش نیز چشم‌اندازی از آینده را ترسیم میکند.

لازم میدانم پیش از وارد شدن به اصل مطلب جهت پیشگیری از هرگونه سوء تفاهم به ذکر چند نکته بپردازم: نخست اینکه در واقع "مسئله ملی" تنها یکی از معضلات و دشواریهای عمده جامعه ایران شمرده میشود.

همچنین ذکر دو نکته را جهت اجتناب از هرگونه سوء تفاهمی لازم میبینم: اول اینکه من در مقابل آنچه که برخی نظریه پردازان آنرا صرفاً "خلق" و یا "قوم" مینامند، از اصطلاح "ملیت" و "ملت"، استفاده کرده‌ام. چرا که در ادبیات سیاسی ما

اصطلاحات جاافتاده‌ای چون "کثیرالملّه"، "واحد‌های ملی"، "مسئله ملی" و "ستم ملی"، سابقه طولانی دارند. و در اصطلاحات فوق‌الفاظ "ملّه" و "ملّی" منسوب به ملّت‌اند.

اصطلاح "قوم" را نیز صرفاً به مفهوم اتنولوژیک آن در مورد گروه اجتماعی نسبتاً کوچک هم‌زبان و هم‌فرهنگ و هم‌سرزمینی بکار می‌برم که عموماً حول رابطه خونی گردهم آمده‌اند.

اقوام در مناسبات جدید تولید به شهرنشینی روی می‌آورند، با هم می‌آمیزند و رابطه خونی در میان آنها رفته-رفته کمرنگ شده، تشکیل گروه‌های اجتماعی بزرگتری را میدهند. در این مرحله میتوان از آنان تحت عنوان "ملّیت" نام برد. ملّیتها میتوانند در اتحاد با یک یا چند قوم و ملیت دیگر تشکیل ملّت بزرگتری را بدهند و توسط یک دولت فراگیر امور خود را اداره کنند.

خود معترفم که در این زمینه تعاریف دیگری نیز صورت گرفته که هیچ کدام هم خالی از اشکال نیستند و اصولاً ترمینولوژی مسئله ملی با توجه به اختلاف نظر فراوان در مباحث آن تا حدودی مخدوش است.

نکته دیگر اینکه منظور من از اصطلاح "زبانهای ایرانی" در این نوشته زبانهای است که ایرانیان بدان تکلم می‌کنند، مانند فارسی و ترکی و کردی و عربی و .. به هیچوجه معنا و مفهوم زبانشناسانه‌ای^۱ از این اصطلاح مدّ نظر من نیست.

۱- زبانشناسان اصطلاح "زبانهای ایرانی" را برای مجموعه زبانهای هم‌خانواده پشتو و اوستی و کومزاری و همچنین بخش بزرگی از زبانهای رایج در ایران مانند فارسی و کردی و لری و بلوچی و تاتی و تالشی و .. بکار می‌برند. برخی از شوونیستها از این نامگذاری قراردادی در جهت تقسیم اهالی کشور به ایرانی‌زبانهای خودیتر و غیرایرانی‌زبانهای بیگانه سوء استفاده‌هایی کرده‌اند.

بخش نخست

نگاهی به واقعیت تنوع قومی در ایران

ایران کشور پهناوری است با وسعت $۱/۶۴۸/۰۰۰$ کیلومتر مربع با جمعیت $۶۰/۰۵۵/۰۰۰$ نفر (در سال ۱۳۷۵) که از این منظر جزو پانزده کشور بزرگ دنیا محسوب میشود.

همچنین ایران دارای تنوع آب و هوایی بسیار زیاد^۲ و موانع جغرافیایی قابل توجهی چون: کویرهای لوت و نمک و رشته کوههای البرز و زاگرس و... میباشد. در زبانشناسی تطبیقی ثابت می شود که حتی اگر تنها یک قوم با یک زبان در کشوری با وسعت و طبیعت ایران ساکن می بود و از تاثیر عوامل خارجی نیز بکلی صرف نظر میکردیم، باز پس از گذشت قرون متمادی بعلت تفاوت نوع زندگی و بسته بودن اقتصاد و محدودیت ارتباطات، زبان اهالی هر منطقه ای مستقل از دیگران دستخوش چنان تغییراتی میگردد که دیگر نمیتوانستیم صحبت از زبانی واحد بنمائیم.^۳

به عبارت دیگر چون زبان ذاتا در طول زمان تغییر میابد، لذا زبان اهالی مناطقی که بدور از هم و بدون ارتباط مستمر با هم بسر میبرند، مسیر تغییرات جداگانه ای را طی میکند که منجر به ایجاد گویشها و لهجه ها و حتی زبانهای مستقل (و البته هم ریشه با زبان اولیه) میگردد.

۲ - تنوع اقلیمی ایران بعضا قابل مقایسه با قاره هاست. بعنوان مثال اختلاف حداقل و حداکثر مطلق درجه حرارت در سال ۱۳۷۵ مابین اردبیل و اهواز ۷۸ درجه سانتی گراد، در همان سال میزان بارندگی در رشت ۱۰۱۵ میلیمتر و در یزد تنها ۲۹ میلیمتر بوده است. البته این آمارها صرفا مربوط به مراکز استانهاست و گرنه در مقایسه جامع تر شرایط آب و هوایی گوشه و کنار کشور متوجه گستره بازم بیشتر این اختلاف خواهیم شد.

۳ - برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به کتاب :

آنتونی آرنولا - درآمدی بر زبانشناسی تاریخی - ترجمه یحیی مدرسی (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳) صص ۲۳ الی ۲۷

بر اساس همین نحوه استدلال میتوان پذیرفت که با گذشت زمان در آداب و رسوم و فرهنگهای مردم مناطق مختلف نیز دگرگونیها و اختلافات فراوانی بوجود میاید. لذا تنوع قومی جزو خصوصیات ذاتی و اجتنابناپذیر کشوری با مشخصات ایران است. اما موقعیت جغرافیائی سیاسی ایران نیز مزیدی بر این علت است. چنانچه میدانیم کشور ما از این منظر دارای موقعیتی کاملاً استثنائی است. اگر جهان قدیم (یعنی قاره‌های آسیا و اروپا و بخش شمالی قاره آفریقا) را در نظر بگیریم، ایران تقریباً در مرکز ثقل آن واقع شده‌است که از شرق با فرهنگهای چین و هند و از سمت غرب با فرهنگهای روم و یونان و مصر مرآموده داشته‌است. ۴

موقعیت استثنائی ایران در چهارراه جهان قدیم ۵ باعث شده‌است که از سپیده‌دم تاریخ اقوام مختلفی چون ایلامیها، لولوبی‌ها، گوتی‌ها، اورارتوها، کاسی‌ها، مانناها و ... در آن سکنا گزیده و در قرون و اعصار بعدی نیز اقوامی چون سکاها، مادها، پارسها، یونانیها، ارمنیها، پارتها، خلجها، عربها، ترکها و مغولها بدینجا مهاجرت نمایند، این اقوام گاه در میان اقوام قدیمی‌تر هضم و جذب گردیده و گاه آنها را در خود مستهلک نموده‌اند. و البته در هر دو صورت عناصری از زبانهای میرنده در زبان بالنده مورد پذیرش قرار گرفته است که موجب غنای آن گردیده است. ۶

هم از این رهگذر باورهای دینی مختلفی چون میترائیسم، مزدکیسم، شامانیسم، زرتشتی‌گری، مانویت، یهودیت، مسیحیت، صائبی و اسلام در جای-جای این سرزمین (گاه بطور محدود و گاه بطور فراگیر) گسترش یافته‌اند و هرچند بعضی از این ادیان پس از طی مدتی جای خود را به کیشی نو داده‌اند، معه‌ذا عناصر بسیاری از ادیان قدیمی نیز یا

۴ - و ناگفته پیداست که فرهنگها و تمدنهای بین‌النهرین و ماورالنهر خود از دیرباز با فرهنگ ما چنان عجین شده که به جرأت میتوان گفت فرهنگ و تمدن ملل ایرانی مایه اصلی خود را از این دو مرکز تمدنی شرق گرفته‌اند.

۵ - جاده تاریخی ابریشم که از شرق به غرب امتداد داشت و راههای جنوب به شمال که از باب‌الابواب (در بند قفقاز) عبور میکرد، هر دو از خاک ایران میگذشت.

۶ - چنانچه در زبان کنونی ترکی آذربایجانی واژه‌هایی از زبانهای سومری، پهلوی، یونانی و مغولی ردیابی شده‌اند.

به نوعی وارد ادیان جدید شده‌اند و یا به صورت باورهای عامیانه و آداب و رسوم به حیات موازی خویش با دین اصلی ادامه داده‌اند.

نکته بسیار مهم اینکه در تمام حکومت‌هایی که در این آب و خاک تشکیل شده، شیوه و شکل حکومت انطباق خاصی با همین ویژگی ذاتی ایران دارد.

چنانچه سیستم‌های اداری حکومتی در ایران یا به صورت شاهنشاهی و بیگلریگی (یعنی حکومت‌های بزرگ با چندین ایالت خودمختار که در راس آن شاه یا بیگی حکومت میکرده) بوده‌است و یا به صورت حکومت‌های مستقل کوچکتر خانجانی.

برای مورد نخست میتوان به ساتراپ‌نشینهای دوره هخامنشی و مرزبانیه‌های دوره ساسانی و ایالات دوره سلجوقی و بیگلریگی‌های دوره صفوی و ممالک محروسه دوره قاجار اشاره نمود. و برای مورد دوم نیز میتوان بطور نمونه از اتابکان آذربایجان، اتابکان لرستان، اتابکان فارس که کاملاً مستقل از یکدیگر عمل میکردند، نام برد.

سابقه سیستم اداره کشور به صورت ایالات مختار نیمه مستقل و یا حکومت‌های کاملاً مستقل در این سرزمین برابر با کل تاریخ حکومتگری نیاکان ما (منهای هشتاد سال اخیر) است. ۷

با گسترش مناسبات سرمایه‌داری و توسعه شهرنشینی در اواخر دوره قاجار، دیگر حکام مستبد محلی قادر به جوابگوئی به نیازهای جدید جامعه نبودند لذا در انقلاب مشروطیت یکی از اهداف اصلی مشروطه‌خواهان این بود که اختیارات وسیع حاکمان مختار محلی به مردم محل واگذار گردد. به بیان دیگر انقلاب مشروطه ضمن محدود کردن اختیارات شاه بعنوان یک قدرت مرکزی، قصد گذار از سیستم **غیردموکراتیک خودمختار** به سیستم **دموکراتیک خودمختار** داشت که این سمتگیری در قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی بخوبی نمود عینی پیدا کرد.

انجمن‌های ایالتی و ولایتی چند صباحی در صدر انقلاب مشروطیت، خوش درخشیدند ولی دولت مستعجلی بودند که تحت حملات خوانین و حکام محلی و سنگ

۷ - گفتنی است که گرچه سیستم‌های حکومتی ماقبل پهلوی‌ها نیز همه استبدادی و خودکامه بودند، معهذا آنان ظلم و ستم ملی را بر بدیه‌های خود نیافزوده‌بودند. (گواینکه اگر مشوق خارجی داشتند، یا دستشان برمیامد، مضایق نمیکردند).

اندازی مرکز نشینان اعم از مستبد یا آزادیخواه به تعطیلی کشانده شدند. و دوباره کفه قدرت بدست حکام محلی افتاد. در دوره پهلویها نیز همین قدرت از حکام محلی سلب و تماما به دولت مرکزی (و نه مردم محل) تفویض گردید.

به این ترتیب از ابتدای دوره پهلویها در ایران یک رژیم غیردموکراتیک و متمرکز پایه ریزی شد که تاکنون نیز ادامه دارد. علت اصلی این دگرگونی ناخواسته در سیاست داخلی، در بخش بعدی بررسی شده است.

بخش دوم

ظهور سانترالیسم بوروکراتیک و ایدئولوژی شوونیستی

تغییر ژئوپولتیک منطقه و بتبع آن تغییر سیاست داخلی ایران به سانترالیسم

بوروکراتیک

وقوع جنگ جهانی اول و تبعات آن شرایطی فراهم کرد تا امپریالیسم انگلیس در ایران صاحب قدرتی بلامنازع شود. پیش از آن ایران در میان سه امپراتوری روسیه و عثمانی و انگلیس محصور بود، این سه قدرت تا مدت‌ها اجازه پیشروی و زیاده خواهی در ایران را از همدیگر سلب کرده و تا حدی محدود نموده بودند. با تضعیف نسبی امپراتوری عثمانی، دو قدرت انگلیس و روسیه، ایران را به دو منطقه نفوذ شمالی (برای روسیه) و جنوبی (برای انگلیس) تقسیم کردند. بدین ترتیب عملاً نوعی تقسیم منافع میان آنها صورت گرفت. سیاستمداران این دوره نیز سیاست موازنه مثبت را در پیش گرفته بودند.^۸

۸- موازنه مثبت یعنی هر امتیازی که به یک قدرت خارجی داده شود، بایستی نظیر و معادل آن به قدرت رقیب نیز اعطا شود تا به نوعی بین آنها موازنه قدرت بهم نخورد. این سیاست در مقابل موازنه منفی قرار دارد که به معنای سلب متساوی امتیازات از قدرتهای رقیب است. (سیاستی که در دوران دکتر مصدق پیشه گرفته شد و انگلیس امتیازات عملی خود را در میدین نفت جنوب از دست داد و این در حالی بود که متقابلاً و پیشاپیش شوروی نیز امتیازات متصوره خود را از نفت شمال فراچنگ نیاورده بود).

انگلستان که سابقاً از طریق بلوچستان انگلیس^۹ و آبهای خلیج فارس و دریای عمان همسایه شرقی و جنوبی ایران بود، پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی در جریان جنگ جهانی اول، عراق نیز کلاً به جنگ این کشور افتاد و بدین ترتیب قسمت اعظم مرزهای غربی ایران در اختیار انگلیس قرار گرفت.

اما با وقوع انقلاب بلشویکی و بروز جنگ داخلی در روسیه، این کشور برای مدتی از صحنه سیاسی ایران کنار رفت ۱۰ و خود درگیر مسائل خاص داخلی گردید. لذا در شرایطی که نه روسیه و نه عثمانی قدرت سابق را در محدود نمودن مطامع انگلیس در ایران نداشتند و در شرایطی که مردم ایران و بخصوص نیروهای انقلابی و آزادیخواه آن نیز با تحمل پانزده سال مبارزه تقریباً بی نتیجه خسته شده و دیگر یارای تحمل ناامنی و جنگ را نداشتند، انگلستان یکه تاز میدان سیاست ایران شد.

سیاست امپریالیسم انگلیس با ملاحظه نظم نوین منطقه، ایجاب می کرد که در ایران یک حکومت متمرکز سرسپرده ایجاد گردد تا به کمک حکومت مذکور هم بتواند مانع توسعه مجدد قدرتهای رقیب (عثمانی و روسیه) گردد و هم منابع نفتی ایران را براحتی در اختیار خود بگیرد. لذا تهران به مرکز اصلی اعمال مقاصد امپریالیسم انگلیس در ایران تبدیل شد.

و متقابلاً بزرگترین موانع در برابر مطامع انگلیس قدرتهای منطقه در ایران بودند که در راس آن آذربایجان^{۱۱} و در درجه دوم گیلان و سپس عشایر و قبایل عرب و قشقایی و لر و کرد قرار داشتند.

۹ - بلوچستان انگلیس اکنون جزو پاکستان است ولی سابقاً به همراه کل پاکستان جزئی از کشور هند بوده و توأماً تحت استعمار انگلیس قرار داشتند.

۱۰ - نیروهای روسیه که جهت سرکوب آزادیخواهان در جریان انقلاب مشروطیت، آذربایجان را بمدت شش سال به اشغال خود درآورده بودند، تحت تأثیر شرایط جدید، اینک از در عذرخواهی از مردم تبریز و تجلیل از شهدای انقلاب مشروطیت درآمدند و نهایتاً خاک ما را به مقصد آنسوی ارس ترک کردند و با اعلام استقلال جمهوریهای سه گانه آذربایجان و ارمنستان و گرجستان نیز تا آنسوی کوههای قفقاز عقب نشستند.

۱۱ - آذربایجانها به علت همزبانی با اهالی ترکیه و قفقاز ارتباط وسیع فرهنگی-اقتصادی با اهالی ترکیه و جنوب روسیه داشتند و طبعاً به هیچوجه تمایلی به قطع رابطه اقتصادی و فرهنگی خود با این کشورها (آنهم

لذا انگلیس پس از چندین بار تلاش مذبحخانه همچون تحمیل قرارداد مشهور به معاهده ۱۹۱۹ و ثوق الدوله و تشویق مخالفین شیخ محمد خیابانی به قیام علیه وی، نهایتاً توانست با کودتای حوت ۱۲۹۹ و روی کار آوردن رضاخان سردار سپه، کلیه قدرتهای منطقه‌ای اعم از قدرتهای مرقی آذربایجان و گیلان و یا قدرتهای سنتی و قبیله‌ای عرب، لر و کرد و قشقائی و ... را یکی پس از دیگری از صحنه خارج کرده و نهایتاً با خلع سلسله قاجاریه در سال ۱۳۰۴، شرایط لازم را برای اعمال سیاست جدید خود کاملاً مهیا سازد.

پس از تثبیت پایه‌های حکومت پهلوی، سیاست سلب اختیارات از آذربایجان و سایر ایالات، سرکوب آزادیخواهان و به تعطیل کشاندن نشریات مرقی و ایجاد جو رعب و وحشت در شهرها و خلع سلاح و اسکان اجباری عشایر و سرکوب نظامی برخی از آنان و یا تبعید خوانین و روحانیون و عوامل ذی‌نفوذ در میان اقوام و ملیتها به پیش گرفته شد و همزمان با آن نیز سیاست تمرکز امور در پایتخت به اجرا در آمد.

همچنین دولت مرکزی اقدام به ممنوعیت تحصیل به زبانهای غیرفارسی، تعطیل تئاترهای ترکی در آذربایجان و تهران و تغییر بسیاری از اسامی مکانهای جغرافیائی که ترکی و عربی بودند و هویت‌زدائی از مناطق غیرفارس نشین ایران نمود.

ظهور ایدئولوژی شوونیستی

بدیهی است اجرای چنین تغییرات شدیدی بدون وجود یک ایدئولوژی که مدافع آن باشد، میسر نبود. لذا ایدئولوژی "پان‌فارسیسیم" یا "پان‌آریانیسم" از سوی روشنفکرانهای وابسته به حاکمیت با تأکید بر محوریت نژاد آریائی ۱۲ و زبان فارسی ۱۳ و نظام شاهنشاهی ۱۴ ساخته و پرداخته شد.

به دلیل ملاحظات سیاسی انگلیس) نداشتند. و از سوی دیگر بعثت سابقه مبارزات آزادیخواهانه و رشد نسبتاً بالای سرمایه‌داری ملی نسبت به منافع ملی خود و عموم ایرانیان از آگاهی بیشتری برخوردار بودند و مسلماً انگیزه بیشتری برای مخالفت با سیاستهای استعماری انگلیس داشتند.

۱۲ - آریا محوری: تصور اینکه تاریخ ایران با ورود قبایل آریائی شروع میشود، همراه با دروغ‌بانی و داستان‌پردازی و غلو در تاریخ قبل از اسلام (جهت توجیه سیاست عرب‌ستیزی و اسلام‌ستیزی‌شان)، تحریف و مغطه‌گری در تاریخ هزارساله اخیر (جهت توجیه سیاست ترک‌ستیزی‌شان)، لاپوشانی و گاه فراموش نمودن

و بدین ترتیب حکومت توانست در حیطه نظری، گروهی از مردم عادی و حتی بسیاری از روشنفکران آنزمان را فریب داده و در تار ایدئولوژیکی تنیده شده حول سیاستهای ضدملی خود گرفتار ساخته و رژیم را از هرگونه آسیبی در امان دارد.

پس از انقلاب اسلامی هرچند علی‌الظاهر همه چیز ما اسلامی شد و هرچند به منافع و مطامع امپریالیستها لطمات جدی وارد آمد، معهذا رژیم جدید بنا به علل زیر نخواست و نتوانست سیستم اداری سابق را از میان بردارد:

۱- ناآگاهی صادقانه اغلب گردانندگان امور در بدو حکومت اسلامی از

چندوچون مسئله ملی.

۲- وجود نیروی عادت و گران‌سنگی سیستم قدیم و انرژی‌بری ایجاد تحولات اساسی در سیستم اداری کشور (بخصوص که تقریباً همه انرژی موجود به مدت هشت سال صرف جنگ با نیروهای بعثی عراق شد).

۳- وجود منافع گروهی از مرکز‌نشینان که با تغییر در سیستم تمرکزگرا منافع باآورده‌شان دچار آسیب جدی میشدند.

تاریخ پیش از مهاجرت قبایل و کلائی و تحقیر و تقبیح تمام جریانهای تاریخی که به زعمشان منشاء آریائی نداشتند. نتیجه منطقی اینکه لاجرم بایستی حکومت ایران باید بدست آریائیان اصیلی چون سلسله پهلوی و شاهنشاه آریامهر باشد و نه ترکان ایرانی.

۱۳- فارس محوری: غلو در مورد زبان و ادبیات فارسی و بومی‌انگاری آن و عنوان اینکه زبان قدیم مردم آذربایجان و خوزستان فارسی بوده و بیگانه‌انگاری زبانهای عربی و ترکی و عنوان اینکه مثلاً ترکی گرامر ندارد و زبان ناقصی است که مغولها به زور به آذربایجانها تحمیل کرده‌اند. و عنوان کردن اینکه کردی و بلوچی و لری و... همه لهجه‌های منشعب از فارسی‌اند. در جهت توجیه سیاست فارس‌یزه کردن زبان مردم ایران

۱۴- شاه محوری: عنوان اینکه رمز وحدت و جاودانگی ایران اعتقاد ایرانیان به نظام شاهنشاهی است که البته منظورشان از نظام شاهنشاهی صرف وجود یک شاه در راس هرم قدرت بود و کاری به اجزای داخلی آن نداشتند، درحالیکه لفظ شاهنشاه بر جای مانده از فرهنگ سیستم فدرالیستی (بمعنای سنتی آن) است که با سیستم متمرکز پهلویها مغایرت تام داشت.

هم از اینرو اطلاق صفت "شاهنشاه" (بمعنی شاه شاهان) برای رضاخان و پسرش محمدرضاشاه مناسب نیست و حداکثر میتوان آنها را همان "خان" یا "شاه" نامید.

۴- عدم اعتقاد واقعی برخی از حکومتگران به مردمسالاری و موضعگیری محافظه کارانه شان در قبال مسئله. (چرا که تصور میکردند با اعطای اختیارات به مناطق مختلف و گسترش دامنه مشارکت مردمی در اداره حکومت، نهایتاً کنترل اوضاع از دست آنها خارج خواهد شد و.....)

لذا بناچار همان سیاست تمرکزگرای سابق را ادامه دادند و به تبع آن نیز بخشا ناگزیر به ورطه ایدئولوژی شوونیستی سابق کشیده شدند. این ایدئولوژی پس از طی چند سال دوره نقاهت با معالجات و اصلاحاتی چند توسط نوابها ۱۵ مجدداً احیا شده، وارد فرهنگ جامعه گردید.

مسئله ملی

آنچه تحت عنوان مسئله ملی از آن یاد میشود، مجموعه مسائلی است که از طریق اعمال سیاست ستم ملی دامنگیر ملل و اقوام میگردد. این مساله خود از مصادیق بارز رشد نیافتگی جوامع میباشد.

اعمال سیاست ستم ملی، بجز تأمین نیت امپریالیسم (تا مقطع انقلاب اسلامی) باعث ایجاد گره گاهی دیگر در رشد جامعه ایرانی شده است که آنرا تحت عنوان مساله ملی میشناسیم.

جغرافیای ایران به مناطق نسبتاً رشد یافته مرکزی (فارس نشین) و مناطق نسبتاً عقب مانده (غیر فارس) تقسیم شده است. مناطق مرکزی سیل عظیمی از جمعیت مهاجرین آذربایجانی و کرد و لر و عرب و... را بسوی خود میکشد. در این مناطق مهاجرین جویای کار عموماً در رده های پایین و ساکنان بومی این مناطق در رده های بالای تقسیم اجتماعی کار قرار میگیرند. و از این رهگذر احساس کاذب برتری نژادی بدانان مشتبه شده برای تثبیت امتیازات خود به تحقیر و تمسخر سایر ایرانیانی که معروض ستم ملی قرار گرفته اند، واقع میشوند.

۱۵ - اصطلاح نوابان را نخستین بار حدود سه سال پیش از زبان دوست فرهیخته ام آقای داوود سعیدخانلو شنیده ام.

اصلاحات نوابها در ایدئولوژی شوونیستی بیشتر شامل حذف شاه محوری و جنبه های آشکار اسلام ستیزی آن میشود (هر چند که از اغلب شاهان به اصطلاح آریانژاد بجز محمدرضا شاه بخوبی یاد میشود).

عوارض عمده مسئله ملی شامل موارد زیر است:

- ۱- رشد ناموزون ۱۶ مرکز به بهای تضعیف مناطق پیرامونی
- ۲- توسعه نسبی اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی مناطق مرکزی در قبال عقب ماندگی مناطق دیگر
- ۳- بالا بودن میزان بیسوادی و کم سوادی در میان ملیتهای تحت ستم
- ۴- بالا بودن نرخ بیکاری و آمار مهاجرت اهالی مناطق غیرفارسی زبان به شهرهای فارس نشین،
- ۵- آسیمیلاسیون فرهنگی ملیت های ایرانی در فرهنگ رسمی
- ۶- تشدید گرایشات گریز از مرکز در ملیتهای تحت ستم.

ادامه سیاست تمرکزگرایی رفته-رفته تضادها و اختلافات داخلی را تشدید کرده، ملیتهای مختلف ایرانی را در مقابل هم قرار داده و فرصت شکوفائی را از استعدادهاى بالقوه احاد جامعه خواهد گرفت و انرژی را که میتواند با مدیریت درست در خدمت جامعه باشد، در حب و بغضها و تعصبات قومی به هرز خواهد برد.

این سیاست در مجموع به ضرر منافع ملی ایرانیان است، از طرفی یکی از موانع عمده در راه رشد و تعالی جامعه ما محسوب میگردد و از طرفی نیز وحدت ملی را به مخاطره جدی میافکند.

در این مورد گفتنی بسیار است صرفا به سرفصلهای عمده آن اشاره کرده ام. علاقه مندان میتوانند به نشریات و سایتهای اینترنتی ملیتهای غیر فارس ایران مراجعه نمایند.

۱۶ - تهران و شهرهای اطراف (کرج، اسلامشهر، ورامین، قلعه حسنخان و...) به تنهایی قریب به پانزده درصد اهالی کشور را در خود جای داده اند و مشکلات عدیده ای چون معضل ترافیک و آلودگی هوا گریبانگیر ساکنین آنها میباشد.

بخش سوم

چشم‌اندازی از ایران فدرال یا مبانی داوطلبانه بودن اتحاد ملیتهای

ایرانی^{۱۷}

مقدمه:

حل مسئله ملی و تأمین وحدت واقعی در گرو گذار از سیستم متمرکز و غیردموکراتیک کنونی به سیستم غیرمتمرکز و دموکراتیک یا بطور خلاصه گذار به جمهوری فدرال^{۱۸} است که در آن کلیه حقوق ملیت‌ها و اقلیت‌های دینی مورد عنایت قانونی قرار گیرد و اهالی هر منطقه بتوانند در کلیه امور مربوط به خود مشارکت عملی نمایند.

طرح اصول ذیل راهکاری جهت نیل به نوعی پلورالیسم سیاسی و فرهنگی با توجه به ویژگیهای خاص ایران است و در واقع این اصول را میتوان راهحلی جهت حل مسئله ملی در کشورمان تلقی نمود که ضمن اعتلا بخشیدن به رشد و شکوفائی جامعه، وحدت ملی ما را استحکام بخشیده و تمامیت ارضی کشور تضمین میکند.

اصول زیر همچنین میتواند مورد استفاده کسانی قرار بگیرد که مایلند به اصول ۱۵ و ۱۹ و ۴۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی جامه عمل بپوشانند. ۱۹

پیش از وارد شدن به اصل مطلب خود را ناگزیر از اشاره به نکات زیر می‌بینم: نخست اینکه حل مسئله‌ای با تاریخچه هشتادساله نمی‌تواند بطور آنی و یک‌شبه انجام پذیرد، به منظور تهیه و تنظیم قوانین ناظر بر حقوق ملیت‌ها، تغییرات بنیادی در

۱۷ - در تدوین مطالب این بخش مدیون تنی چند از دوستان اندیشمندم بخصوص آقای دکتر ضیاء صدرالاشرفی میباشم.

۱۸ - فدرالیسم طبق تعریف "راینر اولاف شولتسه" قبل از هر چیز دو وظیفه اصلی را بر عهده دارد: از طرفی تقسیم قدرت به کمک تفکیک عمودی قوا و حمایت از حقوق ملیتها و اقلیتهای ملی به یاری اعطای استقلال داخلی به آنها،

از طرف دیگر ادغام و هم آمیزی (انتراسیون) این جوامع چندگونه در یک واحد بزرگتر.

۱۹ - هرچند که برای حل کامل مسئله ملی نهایتاً لازم خواهد بود تا تجدیدنظرهایی در قانون اساسی متناسب با نیازهای زمان بعمل آورد.

سیستم اداری کشور، تربیت مدیران جدید در ایالات، تبلیغ و ترویج فرهنگ احترام به حقوق ملیتهای دیگر و ... چندین سال وقت لازمست. بخصوص اینکه بسیاری از این اصلاحات تا برقراری موازنه میان حکومت فدرال و ایالتها توام با چندین بار سعی و خطا خواهد بود.

دوم اینکه اصول زیر صرفاً جنبه پیشنهادی و اولیه دارد، در آینده می‌توان با دریافت نکته نظرات جدید به تکمیل و اصلاح آن اقدام نمود.

مبانی داوطلبانه بودن اتحاد ملیتهای ایرانی:

۱- ایران کشوری است کثیرالملله متشکل از ملیتهای فارس، ترک، کرد، ترکمن و عرب و بلوچ و ... این ملت‌ها، ملت‌های ایرانی هستند و زبانهای آنها زبانهای ایرانی میباشند.

فرهنگ ایران همانا مجموعه فرهنگ‌های این ملت‌هاست. اتحاد این ملت‌ها مبتنی بر اراده اکثریت اتحاد این ملت‌هاست که آزادانه و از طریق مراجعه به آراء رأی‌دهندگان هر ملت، مشروعیت می‌یابد.

۲- فرهنگ‌های ملت‌های ایرانی بخشی از فرهنگ جهانی هستند، سیاست شکوفائی تک-تک این فرهنگ‌ها باید جایگزین سیاست آسیمیلسیون فرهنگی یعنی جذب و حل آنها در فرهنگ حاکم و انحصاری شود، لذا کلیه سیاستهای ناظر بر تغییر اسامی تاریخی شهرها و روستاها و مکانهای جغرافیایی و یا برنامه‌ریزی و حمایت از تغییر ترکیب اتنیک اهالی مناطق مختلف کشور، ممانعت از انتخاب نامهای غیرفارسی ایرانی برای فرزندان، مکانهای کسب و واحدها و مؤسسات و معابر، تحریف تاریخ، تحقیر و توهین نسبت به ملیتهای گوناگون ایرانی باید متوقف شوند.

۳- سیاست‌های فرهنگی، اجتماعی و سیستمهای آموزشی در کل کشور باید از سویی در جهت نزدیکی ملیتهای ایرانی به یکدیگر و از سوی دیگر در جهت همگرایی منطقه‌ای و جهانی باشد، ایران بعنوان کشوری نمونه در اقدام به رعایت حقوق ملیتهای تابع خود و احترام به ملل همسایه باید مبتکر گفتگوی منطقه‌ای برای از میان بردن موانع تردد کالا، نیروی کار، خدمات و سرمایه به قصد شکوفائی اقتصادی منطقه باشد.

۴- تقسیمات اداری کشور باید با توجه به واقعیت‌های فرهنگی، اتنیک، علائق تاریخی و اقتصادی، مورد تجدیدنظر قرار گرفته و به جای استانهای کنونی، ایالت‌های ملی ایجاد شوند.

۵- شهر تهران و مناطق اطراف آن بعنوان مرکز استقرار دولت مختلط فدرال با رژیم ویژه‌ای و با توجه به موارد زیر اداره خواهد شد:

۱- حفظ حقوق متعلقین به ملیت‌های مختلف ساکن آن.

۲- لزوم دوری از قدرتیابی نامتناسب مرکز به بهای عقب ماندگی ایالت‌های ملی.
۶- هم دولت فدرال و هم دولت‌های ایالتی، دارای ارگانهای دولتی، کابینه دولت، وزارتخانه‌ها و ارگانهای قضائی و امنیتی و پارلمانهای خاص خود خواهند بود. وظایف و اختیارات هر دو سطح ۲۰ باید حتی الامکان بدقت مشخص و تعریف باشند.
۷- هم دولت فدرال و هم دولت ایالتی دارای قوانین اساسی مستقلی خواهند بود، قانون اساسی فدرال ضامن برقراری و حفظ قوانین اساسی ایالت‌هاست، مشروط براینکه در این قوانین موردی متناقض با قانون اساسی فدرال وجود نداشته باشد.

۸- نظام پارلمانی در دو سطح پارلمان فدرال و پارلمان ایالتی تشکیل خواهد شد، علاوه بر آن در ایالات نسبتاً بزرگ (بلحاظ جمعیتی و وسعت اراضی و ...) میتوان پارلمانهای ولایتی نیز تأسیس نمود تا نسبت به حل مشکلات و مسائل خاص هر منطقه‌ای با مشارکت مستقیم مردم آن اقدام شود.

۹- جهت تنظیم مناسبات مابین دولت فدرال و دولت‌های ایالتی هئیتی مرکب از نمایندگان ایالات تحت عنوان "شورای عالی فدرال" تشکیل خواهد شد، "شورای عالی فدرال" بر کلیه تصمیمات دولت فدرال نظارت کرده، در حل و فصل مسائل مشترک بین‌ایالتین داوری نموده، در صورت لزوم تصمیم نهائی را اتخاذ خواهد کرد.

۲۰- مناسبترین روش برای تقسیم وظایف بهره‌گیری از اصل جایگزینی است، بدین معنی که وظیفه‌ای را که واحدهای کوچکتر میتواند انجام دهند نباید به واحد بزرگتر واگذار کرد. اگر شهرداریها بتوانند مشکلی را در داخل شهر حل کنند، دولت ایالتی نباید در آن مداخله نماید. و اگر دولت ایالتی قادر به رفع معضلی در قلمرو خود است، دولت فدرال یا مرکزی نباید در آن مداخله داشته باشد.

{ ر. ک. محمد رضا خوبروی پاک - نقدی بر فدرالیسم (شیرازه - ۱۳۷۷ - تهران) }

- ۱۰- ارگانهای قضائی و امنیتی هر ایالتی از استقلال کامل برخوردار خواهند بود، و هر ایالتی باید قوانین کیفری و جزائی خود را به تصویب برساند.
- ۱۱- دولت ایالتی به ریاست والی منتخب و از طریق ادارات وابسته و نهادهای اجرائی مسئول کلیه امور مربوط به حوزه قوه مجریه در ایالت خواهد بود. دولت ایالتی در مقابل پارلمان ایالتی مسئول و جوابگو خواهد بود.
- دولتهای ایالتی در چارچوب قانون می‌توانند با کشورهای دیگر وارد مبادلات تجاری، فرهنگی، علمی- تکنولوژیکی شوند.
- ۱۲- حقوق شهروندان ایران در رابطه با آزادی زبان در سه سطح (شهروند، اقلیت ملی و اکثریت ملی) تضمین خواهد شد.
- ۱۲-۱- بعنوان شهروند، هر شهروند ایرانی حق دارد بهر زبانی که می‌خواهد حرف بزند، بنویسد و دست به آفرینش‌های قلمی و هنری بزند و با همزبان خود در هر گوشه ایران در این زمینه‌ها همکاری نماید.
- ۱۲-۲- بعنوان اقلیت ملی، شهروندانی که به صورت اقلیت ملی در ایالتی ساکنند^{۲۱}، از حقوق اقلیت برخوردار خواهند شد. اقلیت‌های ملی از حقوقی چون داشتن مدارس (تا سطح متوسطه) به زبان خود و داشتن نماینده در پارلمان ایالتی برخوردار خواهند بود.
- ۱۲-۳- بعنوان اکثریت ملی، هر ایالتی دارای زبان رسمی ایالتی خواهد بود که زبان اکثریت اهالی آن ایالت می‌باشد. غیر از مواردی که به حقوق اقلیت‌های ملی مربوط می‌شود یا جزو حوزه ارتباطات سرتاسری در سطح دولت فدرال است، زبان رسمی ایالتی مورد استفاده قرار خواهد گرفت.
- ۱۳- یکی از زبانهای ایرانی براساس خواست اکثریت مردم ایران نقش زبان مشترک و ارتباطی را خواهد داشت^{۲۲}. همچنین لازمست دولت فدرال با اختصاص دادن

۲۱ - مثلاً کردهای ساکن آذربایجان و یا ترکهای ساکن مناطق فارس‌نشین بعنوان اقلیت ملی آن ایالتها محسوب میشوند. در حالیکه ترکهای آذربایجان و فارسهای مناطق فارس‌نشین اکثریت ملی ایالتهای خود هستند.

۲۲ - با توجه به واقعیت‌های موجود به نظر می‌رسد زبان فارسی این نقش را به خوبی می‌تواند بر عهده گیرد.

امکاناتی جهت آموزش حداقل یک زبان ایرانی (بغیر از زبان مادری و بعنوان زبان دوم ملی)، زمینه مساعدتری برای ایجاد همگرایی ملی و منطقه‌ای فراهم نماید. ۲۳

۱۴- با توجه به لزوم پیوند ارگانیک با علم و اقتصاد جهانی و ارتباطات منطقه‌ای لازمست زبان انگلیسی به نحو جدی‌تری در سیستم تحصیلات همگانی وارد شود. از جمله در امر تربیت معلم و تهیه کتب درسی در دروسی چون ریاضیات و علوم بایستی توجه خاصی به زبان انگلیسی داشت.

۱۵- همه شهروندان در انجام مراسم دینی خود آزاد خواهند بود. کلیه امور دینی در هر ایالتی دارای تشکیلات مستقل خود خواهد بود. اقلیتهای مذهبی نیز از کلیه حقوق برابر با دیگران در امور مربوط به دین و مذهب خود برخوردار خواهند بود.

۱۶- احزاب سیاسی در دو سطح سراسری و ایالتی تشکیل خواهند شد. هر گروه از این احزاب میتوانند بطور همزمان نمایندگانی در شورای عالی فدرال، پارلمان فدرال، و همچنین در پارلمانهای ایالتی، ولایتی، داشته باشند.

۱۷- رسانه‌های همگانی (مانند رادیو و تلویزیون و مطبوعات و...) در هر ایالتی مراکز مستقلی خواهند داشت. رسانه‌های همگانی دولت فدرال علاوه بر استفاده از زبان مشترک، از زبانهای ایالتی نیز متناسباً استفاده خواهند نمود.

۱۸- سهم ملیت‌های ایرانی از قدرت سیاسی در تمامی ارگانهای مرکزی همچون مجلس قانونگذاری فدرال، هیئت دولت فدرال، رسانه‌ها، ارتش، ... و سایر نهادهای فدرال باید متناسب با شمار نفوس آنان و گستره پراکندگی اهالی آن ملیت در سراسر کشور باشد.

۱۹- امور دفاعی، عقد پیمانهای بین دولتی با کشورهای دیگر، نشر اسکناس، تنظیم استانداردها و برنامه‌ریزی اقتصاد فدرال بر عهده دولت فدرال (مرکزی) خواهد بود. هم چنین دولت فدرال موظف خواهد بود تا بر رشد موزون ایالت‌ها براساس موقعیتهای و استعدادهای موجود محلی نظارت کرده و با توسعه فقر در ایالتها مبارزه کند.

۲۳- مثلاً آموزش زبان و ادبیات کردی در آذربایجان غربی و یا آموزش ترکی در استان فارس و یا آموزش زبان عربی در میان بختیارها و الوار ساکن خوزستان و بالعکس تاثیر فراوانی در ایجاد همدلی و کاهش سوء تفاهات مابین اهالی خواهد داشت.

۲۰- ارتش موظف به حفاظت از مرزهای کشور است و حق دخالت در امور داخلی ایالتها را ندارد. هیچ ایالتی نیز حق تشکیل ارتش خاص خود را ندارد. امور انتظامی و مسائل امنیتی در داخل هر ایالت بر عهده ارگانهای انتظامی و امنیتی خود آن ایالت خواهد بود.

۲۱- بودجه کشور از محلهایی چون: مالیاتها، درآمدهای ناشی از صادرات کالاهای نفتی و غیرنفتی، درآمدهای ناشی از تعرفه‌های گمرکی و.... تامین میشود. در تخصیص بودجه و نحوه هزینه آن لازمست موارد زیر مد نظر باشد:

۱-۲۱- آن دسته از درآمدهایی که مستقیماً توسط دولتهای ایالتی وصول میشوند، مستقیماً نیز در اختیار دولتهای ایالتی قرار گیرد. مانند درآمد گمرکات و درآمدهایی چون مالیاتها و صادرات فرآورده‌های غیرنفتی هر ایالت.

و آن دسته از درآمدهایی که صرفاً توسط دولت فدرال وصول میگردند، مانند کلیه درآمدهای (مرکزی) فدرال و درآمد حاصل از فروش فرآورده‌های نفتی در اختیار دولت فدرال (مرکزی) قرار گیرد.

دولت فدرال موظف است، پس از کسر هزینه‌های پیش‌بینی شده خود، مابقی را به نسبت نفوس اهالی هر ایالتی در اختیار دولتهای ایالتی قرار خواهد داد.

۲-۲۱- دولت فدرال (مرکزی) در ایالتها تنها بر هزینه شدن بخشی از بودجه ایالتی که از محل بودجه مرکزی تأمین شده است، نظارت خواهد کرد.

۳-۲۱- تخصیص هزینه‌ها و اولویت‌بندی آنها در امور مربوط به دولت فدرال با تصویب نمایندگان پارلمان فدرال و تایید نهائی شورای عالی فدرال و در هر ایالت با تصویب نمایندگان پارلمان آن ایالت صورت خواهد پذیرفت.

۴-۲۱- در تخصیص بودجه (مرکزی) فدرال لازمست اولویت خاصی به مناطقی که در گذشته مورد تبعیض ملی بوده‌اند، داده شود.

در پایان باید بگویم طرح اصول فوق در این مقطع زمانی صرفاً ارائه چشم‌اندازی از فدرالیسم در یک جمهوری فدرال است. حتی اگر نیل بدان کاملاً هم میسر نشود، اما می‌تواند در تعیین اهداف و عقلانیت بخشیدن بیشتر به روند حرکت آزادخواهانه و عدالت‌طلبانه مردم مؤثر باشد.

فدرالیسم

برترین میراث سیاسی تاریخ ملل فلات ایران

فرزانه سیف السادات

۷۵۰۰ سال تاریخ، گذشته ای بسیار با ارزش و پر عبرت برای مللی است که در فلات امروزی ایران زندگی می کنند.

بی شک تاریخ کهن یک سرزمین، از نقشی تعیین کننده در حیات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ملتهای مقیم آن برخوردار است.

با توجه به اینکه در حال حاضر فلات ایران همانند گذشته مسکن ملل مختلفی است که هریک از این ملتها واجد تفاوتهای ویژه ای در زبان، دین، فرهنگ و تاریخ خود هستند لذا تعلم از تاریخ گرانهای فلات ایران و آشنایی با تجربیات زندگانی اجداد توانمندان خواهد توانست راه گشای بسیاری از معضلات موجود در عرصه همزیستی و همیاری ملل هموطن در ایران پر فراز و نشیب امروز شود.

آنچه که در سراسر تاریخ کهن ملل فلات ایران بروشنی در امر مملکت داری قابل تشخیص است وجود ساختارهای بارز فدرالیستی و یا کنفدرالیستی در سراسر قلمروی پهناور امپراطوریهای حاکم بر پهنه ای وسیع از کاشغر ترکستان تا آنسوی دریای سفید (مدیترانه) می باشد.

مقاله حاضر در تلاش است تا روند عموماً ناگسسته فدرالیسم و احیاناً کنفدرالیسم را در مطرح‌ترین ساختارهای تاریخ سیاسی کشوری جستجو کند که اکنون بعنوان نظام جمهوری اسلامی ایران در جهان شناخته می‌شود. لازم به ذکر است آنچه که در ذیل بعنوان پادشاهی های حاکم بر فلات ایران معرفی شده اند تنها گروهی از مهمترین سلسله های حاکم در گذر زمان هستند. بعنوان مثال در این مقاله از دولتهای طاهریان، صفاریان، آل بویه، علویان، اسماعیلیه، آق قویونلو، قرا قویونلو، افغانه، افشاریان و زندیه جهت اجتناب از تطویل مطلب تحت یک عنوان مشخص نام برده نشده است. اما بررسیهای تاریخی نشان می‌دهد که تقریباً در قریب به اتفاق سلسله های پیش گفته، به ویژه پادشاهی های مقتدری که توسط ترکان تاسیس شده اند نظام اداری حاکم، از ساختارهایی نرم و غیر متمرکز برخوردار بوده است. بی شک جهت کاملتر شدن بررسی روند فدرالیستی و بعضاً کنفدرالیستی حاکم بر فلات ایران می‌بایست تحقیقات بیشتری در کانون نظر محققان بی طرف قرار گیرد.

قبل از کوچ بیابانگردان پیش تاتی به فلات ایران

قبل از آنکه قبایل بدوی پیش تاتی (آنهايي را که به غلط آریایی می‌نامند) همراه با احشام خود وارد فلات ایران شوند اقوام التصاقی زبان متعددی در این اقلیم پهناور سکونت داشتند و از نظامهای ویژه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برخوردار بودند. عمر چنین ساختارهایی را می‌توان از قریب به ۵۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در فلات ایران رصد نمود. اما از ۳۰۰۰ سال پیش با هجوم انبوه پیش تاتیان به فلات ایران نظم هزاران ساله حاکم بر این جغرافیای وسیع بتدریج دچار خدشه شد.

بیابانگردان پیش تاتی که فاقد جنبه های فرهنگی و نظامهای اجتماعی مرفعی اقوام التصاقی زبان معاصر خود بودند و اساساً در بدویت و وحشیت به سر می بردند با هجوم به فلات ایران و شکست در برابر مظاهر قدرت ملل التصاقی زبان حاکم، بتدریج به مزدوری آنان پذیرفته شدند و به مرور با مفاهیم تمدن و فرهنگ آشنا گردیدند.

در تمام این مدت تمدنهای پرشکوهی از ملل التصاقی زبان سومری، ایلامی، هیتی، هوری، ماننا، اورارتو، کاسی، قوتی، لولو بی و سکایی (ایشغوزها) در فلات مرکزی و یا حاشیه نزدیک فلات ایران بر پا بود.

آنچه که مسلم است در اکثر دورانهای یاد شده نظام سیاسی تمرکز گرایی که از مرکز با صدور دستورات لازم الاجرا خواهان اداره قلمروی سیاسی تحت حاکمیتش باشد موجود نبود و اساسا با توجه به شرایط آن روزگاران چنین نحوه اداره ای بسهولت می توانست سبب بروز آشوبها و در نهایت فروپاشی در امپراطوریهای یاد شده گردد.

بعد از کوچ پیش تاتیان تا قبل از حاکمیت اعراب

با ورود تدریجی انبوهی از پیش تاتیان به فلات ایران ترکیب جمعیت این فلات اندکی دستخوش تغییر گردید. اما به سبب مقهور شدن پیش تاتیان در برابر عظمت مدنی ملل بومی، ساختارهای سیاسی و فرهنگی و اجتماعی فلات دچار دگرگونی محسوسی نشد.

چراکه پیش تاتیان به دلیل فقر شدید مادی و معنوی به شدت محتاج دانایی ها و تواناییهای ملل التصاقی زبان بودند.

ایلامیان و مادها:

برای قرنهای متمادی وجود اتحادیه های ایلامی (۲۸۵۰ تا ۷۰۵ پیش از میلاد) سبب بقای این تمدن بزرگ گردید. سپس در پی جنگهای متعدد با تبدیل شدن این اتحادیه ها به اتحادیه های مادی (۷۰۵ تا ۵۵۰ پیش از میلاد) در واقع پادشاهی کنفدرال ماد ایجاد گردید. به همین سبب زمانیکه از پادشاهی ماد سخن می گوئیم مقصود ما تمام دول و ملل خودمختار متحد و یا بعضا مستقل هم پیمانی هستند که در غالب یک کنفدراسیون پهناور مادی گرد هم آمده اند.

هخامنشیان:

در سال ۵۴۹ پیش از میلاد فردی قدرت طلب بنام کوروش که در روزگار جوانی پیشه ای جز یاغیگری و تن فروشی نداشت بدنبال استفاده از ضعفهای سیاسی و امنیتی پادشاهی کنفدرال ماد از «انشان» سرزمین تحت نفوذ تاتهای نخستین (فارسها) کودتای خونینی را علیه آستیاگ آخرین فرمانروای ماد رهبری کرد و به این ترتیب بر قلمروی این پادشاه حاکم شد. کوروش سپس به کشور گشایی پرداخت و با حمله خصمانه به تمدنهای مجاور سبب سقوط و نابودی آنان گردید. بدین ترتیب تمدنهای پرشکوه لیدی و بابل منهدم شدند. اما هنگامی که وی به سرزمین ایشغوزها (سکاها)،

وطن اجداد ترکان امروزی واقع در بین دریای خزر و دریاچه آرال هجوم برد در سال ۵۲۹ قبل از میلاد همزمان طعم تلخ شکست و مرگ را چشید و در برابر تومروس ملکه ترکان سکا به خاک افتاد. بدین ترتیب با هلاکت یکی از کشورگشایان حریص و خونریز تاریخ، ملل منطقه و به ویژه مصریان هرچند برای مدتی کوتاه از حملات آزمندانه هخامنشیان در امان ماندند.

اما کمبوجیه پسر کوروش که همانند وی از خوی جاه طلبی و کشور گشایی برخوردار بود کوشید تا انتقام هخامنشیان را از ملت مصر بازستاند. مصریان که در دوجنگ نخست هخامنشیان، هم پیمان دولتهای مستقل لیدی و بابل بودند می دانستند که قدرت بدخیمی که اکنون در حال رشد در فلات مرکزی ایران است دیر یا زود آنان را نیز هدف حملات خود قرار خواهد داد.

کمبوجیه مصر را در سال ۵۲۵ پیش از میلاد متصرف شد. اما وی نتوانست از این پیروزی تا مدت زمان زیادی بر خود ببالد چرا که دشنه مرگ به او نیز مهلت نداد و احتمالاً در اثر توطئه ای داخلی در راه کشته شد. بدین ترتیب در سال ۵۲۱ پیش از میلاد داریوش که به احتمال قوی قاتل کمبوجیه و فاقد پیوندهای نسبی با هخامنشیان بود بر اریکه قدرت جلوس کرد و آتوسا همسر و خواهر کمبوجیه را به تهدید به زنی گرفت!

داریوش چنانچه در کتیبه ای منسوب به خود اقرار می کند بسیاری از ملل به پا خاسته تحت حاکمیت هخامنشیان را که از شدت ظلم آنان به جان آمده بودند به شدت سرکوب کرد.

او همانند دو پادشاه پیشین هخامنشی اقدام به کشور گشایی های جاه طلبانه و بسیار خسارت بار نمود. داریوش با یونان به جنگ برخاست و لطمات دهشتناکی را به ملل ایران وارد نمود. بعد از داریوش در سال ۴۸۶ پیش از میلاد پسرش خشایار شاه به پادشاهی رسید. شواهد تاریخی نشان می دهد که این پادشاه از جنون جنگ برخوردار بود.

خشایار شاه برای سالها کشور را در جنگهای جاه طلبانه و نابخردانه ای با یونانیان در گیر کرد. برخی معتقدند اسکندر مقدونی با به آتش کشیدن تخت جمشید انتقام کشتارهای وحشتناک و ویرانگریهای دهشتناک ارتش هخامنشیان را در زمان تصرف آتن گرفته است.

با مرگ خشایار شاه در سال ۴۲۳ قبل از میلاد، داریوش دوم به حکومت رسید. از زمان سلطنت این پادشاه تا شکست نابود کننده داریوش سوم در سال ۳۳۰ قبل از میلاد، کارکرد پادشاهان هخامنشی چیزی جز جنگ و جهل و فقر و ننگ نبود. در چنین شرایطی می توان القابی چون امپراطوری خاک (به دلیل صرف وسعت قلمرو)، امپراطوری جنگ (به دلیل وقوع جنگهای متعدد و خونین) امپراطوری جهل (به دلیل تحمیل بیسودی بر جامعه)، امپراطوری فقر (به دلیل تجمع حیرت انگیز ثروت در دست طبقات برگزیده) و امپراطوری ننگ (به دلیل زناى موکد نفرت انگیز با محارم) را به سلسله هخامنشیان اعطا نمود.

بعدها خواهیم دید که امپراطوری ساسانیان نیز چنین بوده اند. هخامنشیان برای جلوگیری از متلاشی شدن قلمروی پهناور خود بناچار سیستم فدرال را پذیرفتند و با واگذاری حق حکومت به ساتراپ ها آزادی عمل نسبتاً گسترده ای را به والیان خود دادند. اما به رغم این موضوع، ستم هخامنشیان به دلیل استقرار نظامیان تعدی طلب هخامنشی در ساتراپها به قدری زیاد بود که بسیاری از ملل تحت حاکمیت آنان طی ۲۲۰ سال عمر این سلسله بارها به پا خاستند. قیام خیره کننده ملت مصر نمونه ای معروف در تاریخ قیامهای مردمی ملل تحت ستم سلسله هخامنشی است. تعدا د بیست ساتراپ در قلمروی سلسله هخامنشیان وجود داشتند. این ساتراپها عبارت بودند از:

نام سرزمینهای تابع، در کتیبه ای متعلق به مقبره داریوش که در نقش رستم می باشد، به تفصیل این گونه آمده است: ماد، خووج (خوزستان) پرثوه (پارت)، هری (هرات)، باختر، سغد، خوارزم، زرننگ، آراخوزیا (رخج، افغانستان جنوبی تا قندهار)، ثته گوش (پنجاب)، گنداره (کابل، پیشاور)، هندوش (سند)، سکاھوم ورکه (سکاھای ماورای جیحون)، سگاتیگره خود (سکاھای تیز خود، ماورای سیحون)، بابل، آشور، عربستان، مودرایه (مصر)، ارمنیه (ارمن)، کته په توک (کاپادوکیه، بخش شرقی آسیای صغیر)، سپرد (سارد، لیدیه در مغرب آسیای صغیر)، یثونه (ایونیا، یونانیان آسیای صغیر)، سکاھ تدریا (سکاھای آن سوی دریا: کریمه، دانوب)، سکودر (مقدونیه)، یثونه تک برا (یونانیان سپردار: تراکیه، تراس)، پوتیه (سومالی)، کوشیا (کوش، حبشه)، مکیه (طرابلس غرب، برقه)، کرخا (کارتاژ، قرطاجنه یا کاریه در آسیای صغیر).

در بین اسامی فوق الذکر، به نظر می رسد سرزمینهایی هم وجود داشتند که فاقد ساتراپ مستقلی بوده و به وسیله ساتراپ استان مجاور یا نزدیک اداره می شده اند.

سلوکیان:

اگرچه مرگ زود هنگام اسکندر مقدونی توانست ملل فلات ایران را از آتش کشورگشائیهای این سردار خونریز رهایی بخشد اما ده سال پس از مرگ وی بدنبال جنگهای خونینی که در میان جانشینان وی به وقوع پیوست سولوکوس یکی از فرماندهان جاه طلب اسکندر توانست در سال ۳۱۲ قبل از میلاد بر بابل دست یابد. وی سپس ایلام و بخشهایی از ماد غیر از آذربایجان را به تصرف خود درآورد و به این ترتیب پادشاهی مستقل سلوکیان را وسعت بخشید. سولوکوس در سال ۳۰۱ ق. م. سوریه و بخش عمده ای از آسیای صغیر را نیز بر متصرفات خود افزود.

یونانیان برای افزایش نفوذ در مناطق تحت تصرف خود که اینک از رود سیحون در ترکستان (ماوراءالنهر) تا سواحل شرقی دریای سفید (مدیترانه) ادامه داشت اقدام به ساخت شهرکهای یونانی نشین متعددی کردند.

آنها قصد داشتند در سرزمینی که در سراسر آن بیگانه محسوب می شدند برای خود پایگاهها و در واقع پادگانهای قابل اعتماد یونانی ایجاد کنند.

به این ترتیب دهها شهر یونانی نشین با اسامی تکراری سلوکیه، انتاکیه، لاذقیه، افامیه، اسکندریه ... در پهنه قلمروی سلوکیان تاسیس شدند و به این ترتیب تلاشهای گوناگونی برای کوچ غاصبان یونانی به فلات ایران از جانب سلوکیان به عمل آمد.

از لحاظ اداری و تقسیمات کشوری قلمروی سلوکیان واجد حدود هفتاد و دو حوزه حکمرانی بود که از مجموع چند حوزه آن، یک ساتراپ تشکیل می شد، اما با وجود استقلال محلی ساتراپها، این پادشاه سلوکی بود که می توانست نظر خود را بر احکام ساتراپی تفوق بخشد. پادشاه سلوکی درواقع در غالب یک سیستم فدرالیستی نزدیک به تمرکز بر اعمال حکام تابع نظارت و اشراف داشت و برای اعمال این نظارت، دربار او گهگاه به صورت یک اردوی متحرک نظامی در ایلات مختلف امپراطوری در حرکت بود و بعضاً تا ماهها توقف می کرد.

سلوکیان توانستند دویست و چهل و هشت سال سلطنت کنند. از این مدت آنها به مدت ۶۵ سال بر تمام فلات ایران حاکم شدند و کوشیدند تا تمدن هلنی را در میان ملل تحت سلطه خود رواج دهند.

پادشاهی سلوکیان در سال ۲۴۷ قبل از میلاد با قیام سکاها و اشکانی در فلات ایران منقرض شد.

اشکانیان:

حدود ۲۵۰ ق.م در جنوب ماوراء النهر دولت سکایی مستقلی به وجود آمد که به نام موسس آن دولت، اشکانی نامیده شد. با توجه به اینکه سکاها از اقوام ترک بودند لذا امپراطوری اشکانی بعنوان یکی از بزرگترین امپراطوریهای ترک در زمان باستان محسوب می شود. اشکانیان با اخراج سلوکیان از نظام سیاسی، به شاهنشاهی بزرگی تبدیل شدند که در زنجیره شاهنشاهیهای بزرگ شرق، بعنوان ششمین شاهنشاهی بزرگ دنیای باستان محسوب می شوند.

امپراطوری ترکان اشکانی را می توان طولانی ترین دموکراسی جهان نیز دانست. در این امپراطوری میزان تساهل شاهان در برابر فرهنگ و رسوم و زبان و دین ملل هم پیمان و حتی شکست خوردگان یونانی بسیار چشمگیر بود.

در واقع سلاطین اشکانی با در پیش گرفتن سیاست احترام به ملل امپراطوری و فاصله گرفتن از منشهای نفرت انگیز اخلاقی و سیاست «تشکیل طبقات اجتماعی» از اجرای سیاستهای تبعیض آمیز سولوکیان و به ویژه هخامنشیان خودداری کردند.

قلمروی امپراطوری اشکانی شامل تعداد کثیری دولتهای مستقل و نیمه مستقلی بود که بصورت کنفدرالیستی و یا فدرالیستی اداره می شدند.

این دولتها عبارت بودند از:

بین النهرین: با اراضی شمال بابل.

آپولونیاتیس: جلگه واقع در شرق دجله.

خالونی تیس: بلندیهای اطراف زاگرس.

ماد غربی: حدود نهاوند.

کامبادین: حدود بیستون و بخش کوهستانی ماد.

ماد علیا: اکباتانا (همدان)

رگیان : نواحی شرقی ماد .

ولایت شرقی که استانهای علیا خوانده می شد، از این قرار بودند :

خوارنه : سر دره خوار.

کومیسنه : کومس (قومس) ناحیه کناره کویر.

هورکانیا : گرگان.

استابنه : ناحیه استوا (قوچان).

پارتیا : خراسان.

اپه ورکتی کنه : ایبورد ، حدود کلات.

هریو: ولایت هرات.

انائون : بخش جنوبی هرات.

زرنگیان : زرنج ، کنارهامون.

آراخوزیا : رخج در ساحل علیای هیرمند در ناحیه قندهار.

ولایت سکستان در قسمت سفلی هیرمند، دولت محلی مستقل داشت و بر خلاف آنچه در بعضی ماخذ آمده است، استان نوزدهم قلمرو اشکانیان محسوب نمی شد. علاوه بر این استانهای هجده گانه که فقط قسمتی از قلمرو داخلی هخامنشیها بود، تعدادی از استانهای سابق هخامنشی هم در این دوره به صورت امارت‌های مستقل در اطراف این ولایت وجود داشت. فرمانروایان این مناطق خود را متحد و تحت الحمايه اشکانیان می شمردند. اما، در عین آنکه به پادشاه متبوع خود باج می دادند و در هنگام ضرورت، سپاه مجهز در تحت فرمان او قرار می دادند، در سایر امور استقلال داشتند. معهذاً، در بعضی موارد هم از تبعیت دولت پارت خارج می شدند و به تبعیت دولت مهاجم یا مخاصم در می آمدند.

در واقع امپراطوری اشکانیان شامل یک مجموعه کنفدرال بزرگ بود که خاندان ارشک، در راس آنها قرار داشت. اتحاد واحدهای مستقل و نیمه مستقل این کنفدراسیون پهناور، عمدتاً در مواقع جنگ، می توانست وحدت و تمامیت ارضی ترکان سکایی - اشکانی را تامین کند. در این میان تعدادی از دولتهای تابع که در نهایت جزو قلمرو رسمی پادشاهان سکایی - اشکانی محسوب می شد، عبارت بودند از :

ارمنستان که پادشاه بظاهر مستقل آن ، غالبا " متحد و دست نشاندۀ پارت بود . اما ، با توجه به اینکه وی از خاندان سکایی اشکانیان بود ، ولی بارها به روم می تاخت و بهانه جنگ سکائیان اشکانی و رومیان می شد.

امارت اسروئن در شمال شرقی بین النهرین که تحت حکم سلاله عرب ابجر اداره می شد . مرکز آن ادسا نام داشت که بعد اورفه و الرها خوانده شد. امارت کردئن (بیت کردو) در جنوب دریایچه وان و مشرق دجله که سرزمینی کوهستانی بود .

امارت آدیابن (حدیب ، حاجی آباد) در کنار رود زاب که شامل سرزمین آشور میشد و مرکز آن ، اربل خوانده می شد.

امارت هترا الحضر در واحه ، واقع در مغرب دجله که قلعه ای استوار داشت . امارت آتروپاتن سرزمین آذربایجان که ماد کوچک نیز خوانده می شد و در دوران سلوکی هم مستقل بود . این ولایت در عهد اشکانیان تحت حکمرانی یک شاهزاده اشکانی اداره می شد

امارت میسان که در ارضی بین النهرین جنوبی در اطراف مصب دجله و فرات قرار داشت و مرکز آن به نام خاراکس تقریبا " در محل محمره (خرم شهر کنونی) واقع بود . امارت ایلام در شرق دجله که شامل شوش و الاحواز (اهواز کنونی) بود و تا قسمتی از دره های زاگرس ادامه داشت.

امارت پارس که پادشاهان کوچک محلی آن ، از زمان سلوکیان مستقل بودند. (با برداشتی آزاد از سایت:

(http://www.iranmiras.org/fr_site/history/index.htm)

ساسانیان:

حکومت خاندان ساسانی ، پس از پایان امپراطوری ترکان سکایی به مدت چهار قرن دوام یافت. نخستین سال شاهنشاهی اردشیر اول ساسانی از سال ۲۲۶ مسیحی (مطابق با سال ۵۳۸ سلوکی) آغاز می شود که سال حکومت دولت ساسانی بر سرتاسر فلات ایران است .

پایان حکومت این خاندان، در سال ۶۵۱ یا ۶۵۲ م. است که سال کشته شدن یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی در مشرق قلمروی از دست رفته ساسانی است. بنابراین، حکومت ساسانیان بر ایران بیش از چهار صد سال (۴۲۶ سال) ادامه داشته است. ساسانیان از ستمگرترین سلسله های حاکم بر ملل فلات ایران تلقی می شوند. در زمان آنها بسیاری از حقوق مدنی اعطا شده به شهروندان ممنوع شد و جامعه در وضعیتی به شدت طبقاتی تقسیم بندی گردید.

«اما احوال رعایا به مراتب از آنان (شهرنشینان) بدتر بود، آنها مادام العمر مجبور بودند در همان قریه ساکن باشند و بیگاری انجام دهند و در پیاده نظام خدمت کنند. به گفته آمیانوس مارسلینوس: «گروه گروه از این روستاییان پیاده از پی سپاه می رفتند. گویی ابدالدهر محکوم به عبودیت هستند، به هیچ وجه مزدی و پاداشی به آنان نمی دادند».

(ایران در زمان ساسانیان، صص ۳۴۳-۳۴۶).

ازدواج نفرت انگیز با محارم، تحمیل دهشتناک جهل بر جامعه و نیز ارتکاب جنگهای خونین و وحشتناک حاصل این امپراطوری جدید بود.

ساسانیان می کوشیدند تا با تحمیل قوانین بسیار خشن روحیه برجسته سکایی را که نزدیک به پنج قرن در فلات ایران ادامه داشت از بین ببرند. در واقع آنها در یک سیر قهقراپی تلاش کردند تا راه ورسم خشونت بار هخامنشیان را بار دیگر احیا کنند و به همین منظور برای پاکی نژاد خود همانند هخامنشیان به اقدام نفرت انگیز زنا با محارم روی آوردند تا بقول پان آریائستها خون پاک آریایی را از ورود هر گونه خون چرکین ایمن گردانند!

«ازدواج با محارم که سنتی رایج بوده [و] در آن عهد و از دوران پیشین سابقه داشته است روی همین اساس قرار داشته است، یعنی خاندانها برای اینکه مانع اختلاط خون خود با بیگانه و افتادن ثروت خود در اختیار بیگانه بشوند کوشش می کرده اند تا حد امکان با اقربای نزدیک خود ازدواج کنند، و چون این عمل بر خلاف مقتضای طبع بوده، با زور و قدرت مذهب و اینکه اجر و پاداشش در جهان دیگر عظیم است و کسی که امتناع ورزد جایش در دوزخ است، آن را کم و بیش به خورد مردم می داده اند.

در کتاب اردای ویرافنامه که آن را به «نیک شاپور» از دانشمندان زمان خسرو اول نوشین روان نسبت داده اند و شرحی از معراج روح است، چنین آمده است که در آسمان

دوم روانه‌های کسانی را دیده است که «خویتک دس» (ازدواج با محارم) کرده بودند و تا جاویدان آمرزیده شده بودند و در دورترین جاهای دوزخ، روان زنی را گرفتار عذاب جاودانی دیده زیرا که «خویتک دس» را بهم زده است. سرانجام گفته شده است «ویراف» که روان وی به معراج رفته هفت تن از خواهران خود را به همسری برگزیده است. در کتاب سوم «دینکرت» در این زمینه اصطلاحات دیگری به کار رفته، از آن جمله اصطلاح «نزد پیوند» است که به معنی پیوند با نزدیکان باشد و در این زمینه به پیوند پدر با دختر و برادر با خواهر اشاره کرده‌اند. «نوسای برزمهر» از روحانیان زردشتی که این قسمت از دینکرت را تفسیر کرده سودهای بسیاری برای این گونه زناشویی آورده و گفته است که گناهان جانکاه را جبران می‌کند!

(تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲/ص ۳۹)

«اهتمام در پاک‌ی نسب و خون خانواده یکی از صفات بارز جامعه ایرانی به شمار می‌رفت تا به حدی که ازدواج با محارم را جایز می‌شمردند و چنین وصلتی را «خویندوگدس» (در اوستا خوابت و دث) می‌خواندند. این رسم از قدیم معمول بود حتی در عهد هخامنشیان. اگر چه معنی لفظ خوابت و دث در اوستای موجود مصرح نیست ولی در نسکهای مفقود مراد از آن پی شبیه مزاجت با محارم بود.»

(کریستن سن - ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۴۷)

مرزهای ساسانیان در مشرق، تا دره رود سند و پیشاورو در شمال شرقی، گاهی تا کاشغر کشیده شده بود. در شمال غربی، تا کوه‌های قفقاز و دربند در ساحل دریای خزر و گاهی هم، تا دریای سیاه می‌رسید و در مغرب، رود قره سو (فرات) به طور کلی مرز این دولت با حکومت روم و جانشین آن یعنی روم شرقی با بیزانس بود. البته، گاهی این مرز خیلی فراتر از رود قره سو می‌رفت و گاهی هم به این سوی رود منتهی می‌شد، ولی صرف نظر از کششها و فشرده‌گیها می‌توان رود قره سو را مرزی طبیعی میان دو دولت بیزانس و ساسانی دانست.

همانگونه که گفتیم در امپراطوری سکایی - اشکانی در ایالات و ولایات مختلف، حکومت‌های محلی نیمه مستقلی بودند که از لحاظ سیاست خارجی، تابع دولت مرکزی محسوب می‌شدند..

ایالات تحت فرمان ساسانیان در زمان اردشیر عبارت بودند از:

"ایالات پارس، پارت، خوزستان (سوزیانا)، دشت میسان (مسنه)، آسورستان (عراق)، آدیابنه (حدیب، نوت خشرکان یا نوداردشیر = موصل)، عربستان (بیت عربیه، نصیبین و نواحی مجاور آن)، آذربایجان (آتروپاتنه)، ارمنستان، گرجستان، ماخلونیا (لازیکا)، بلاسگان (دشت مغان) تا قفقاز و دشت آلبنی و تمام سلسله جبال البرز، ماد، هورکانیا (گرگان)، مرگیانه (ناحیه مرو)، آریه (هرات)، و ممالک ماورای آن کرمانیا (کرمان)، سکستان (سیستان)، تورن (طواران)، مکران، پارادنه (بلوچستان)، سند و ممالک کوشان تا مقابل پشکپور (پیشاور) و تا مرزهای کاشغر، سغدیانه و تا شکند، و آن سوی دیگر دریا (در جنوب) عمان.

(با برداشتی آزاد از سایت:

http://www.iranmiras.org/fr_site/history/index.htm"

ساسانیان بارها با همسایگان خود به جنگ پرداختند. آنچه که در شاهان این سلسله به روشنی مشاهده میشود سرکوب خونین ملل تحت ستم، تروورهای منفور و مکرر داخلی، شکستهای حیرت انگیز از ترکان یونانیان و اعراب و پناهندگی های خفت انگیز شاهان ساسانی به دربار همسایگان ترک و یونانی است که معمولاً در تاریخ نگاری شوونیستی اشاره ای بدان نمی شود. بنابراین امپراطوری ساسانیان را نیز همانند هخامنشیان می توان امپراطوری جنگ، جهل، فقر و ننگ دانست البته با این تفاوت که شدت جنگ و جهل و فقر و ننگ ساسانیان بیشتر از هخامنشیان بود!

از حاکمیت اعراب مسلمان تا به امروز:

چون دولت ساسانی به منتهای ضعف خود رسیده بود و اختلاف بزرگان و سرداران ساسانی از حد گذشته بود، آنان نتوانستند در برابر حمله اعراب مسلمان مقاومت کنند.

یزدگرد آخرین شاه ساسانی سپاهی بزرگ را به سرکردگی "رستم فرخ زاد" مامور مقابله با مسلمانان و جلوگیری از حمله ایشان کرد. جناب عمر نیز "سعد بن ابی وقاص" را با سپاهی که عده آنان به سی و چند هزار می رسید به جنگ با ساسانیان گسیل داشت. در "قادیسیه" (واقع در پانزده فرسخی کوفه) جنگ شدیدی بین این دوسپاه روی

داد و ساسانیان اگرچه بسیار مسلح بودند و از فیلهای عظیم الجثه برخوردار بودند شکست سختی خوردند. با این شکست بود که راه تیسفون (یا مدائن) پایتخت شاهنشاهی ساسانی، بر روی مسلمانان باز شد. عربهای مسلمان نخست در صفر سال ۱۳ ه.ق. قسمت غربی مدائن را که "وی اردشیر" نام داشت متصرف شدند و آن گاه از دجله گذشتند و به سمت شرقی مدائن که کاخ معروف پادشاهان ساسانی معروف به "ایوان کسری" در آن مکان بر پا بود رسیدند و به این ترتیب قلب امپراطوری ساسانیان را به تمامی متصرف شدند. سپس، مسلمانان در تعقیب یزدگرد این شاه درمانده ساسانی روی به شرق نهادند و در سال ۱۶ ه.ق. به "جلولاء" که در کنار نهر جلولاء منشعب از رود دیاله واقع بود رسیدند. در این راستا سپاه بی هویت ساسانی را طی جنگ سختی به سرکردگی "مهران راضی" شکست دادند. پس از فتح حلوان و جنوب و شمال عراق به سرتاسر آن مملکت مسلط شدند. بعد از آن، نوبت به الاحواز و لرستان رسید. جناب عمر خلیفه دوم در سال ۱۷ ه.ق. سعد بن ابی وقاص را مامور کرد تا برای اقامت قبایل عرب که به ولایتهای غربی و مرکزی فلات ایران (مادبرگ) حمله می کردند، قرار گاهی دائمی پیدا کند. سعد ابتدا شهر انبار را برای این کار در نظر گرفت. او پس از بررسی و جستجو، محل شهر کوفه را برای این کار برگزید و زمینهای آن را میان قبایلی که با ساسانیان می جنگیدند تقسیم کرد. سپاهیان که از آن پس برای فتح غرب و شمال و مرکز فلات بین البحرین (فلات ایران) اعزام می شدند، از این شهر و زیر نظر حاکم آن بودند.

در زمان بنی امیه سراسر فلات ایران و عراق زیر نظر والیان کوفه بود که از مشهورترین ایشان، می توان حجاج بن یوسف ثقفی را نام برد. در جنوب عراق هم قرار گاهی ساخته شد، که همان شهر امروزی بصره است. لازم به ذکر است که سپاهیان اعزامی به الاحواز و بهبهان و فارس و کرمان و سیستان و مکران، در این شهر اقامت داشتند. ایشان ولایتهای زیر نظر والی بصره را "ماه بصره" و ولایتهای زیر نظر حاکم کوفه را "ماه کوفه" می خواندند.

در سال ۱۹ یا ۲۱ ه.ق. فتح نهاوند که اعراب مسلمان آن را در تاریخ فتوحات اسلام "فتح الفتوح" می خوانند صورت گرفت. در این هنگام یزدگرد که به شدت درمانده شده بود سپاه بزرگی از فرماندهان شهرها و ولایتهای ساسانی به سرکردگی "فیروزان" برای مقابله با مسلمانان فرستاد. جناب عمر "نعمان بن مقرن مزنی" را برای

مقابله با آنان تجهیز کرد. مسلمانان در نهاوند ساسانیان را شکستی سخت دادند اما سردار مسلمانان، یعنی نعمان بن مقرن، در این جنگ به شهادت رسید. پس از فتح نهاوند، همدان نیز به دست مسلمانان گشوده شد. فتح همدان و قزوین و ابهر و زنجان به دست نیروهای مستقر در کوفه انجام گرفت. امیر کوفه که در آن وقت "مغیره بن شعبه" بود، سپاهی به فرماندهی "براء بن عازب" فرستاد که در سال ۲۲ (ه.ق.) ابهر و قزوین را فتح کردند. در زمان حکومت ولید بن عقبه بر کوفه، مسلمانان با مردم بومی گیلان جنگیدند، ولی ظاهراً به دلیل صعب العبور بودن منطقه موفقیتی به دست نیاوردند و فقط زنجان را متصرف شدند.

در سال ۲۱ یا ۲۳ (ه.ق.) مسلمانان، شهر ری را به تصرف خود در آوردند. به دنبال فتح ری، قومه (سمنان و دامغان) و گرگان به دست مسلمانان افتاد. اشغال آذربایجان نیز، در اواخر خلافت جناب عمر اتفاق افتاد. مسلمانان از راه دربند (باب الابواب) به مملکت ترکان خزر تاختند و تا بلنجر (مرکز خزرها) پیش رفتند. مسلمانان نتوانستند در آنجا بمانند و در سالهای بعد از خزرها شکست خوردند و سرداران ایشان کشته شدند.

یزدگرد که اکنون شاه بدون مملکت گشته بود پس از جنگ جولاء به ری و از آنجا به اصفهان و کرمان و خراسان گریخت.

جناب عمر، "احنف بن قیس" را مأمور فتح خراسان کرد. او از راه طیس به هرات رفت و از آنجا روی به شهرهای دیگر خراسان نهاد. در چنین شرایطی یزدگرد با خفت تمام از پادشاه سغد و خاقان ترک و خاقان چین تقاضای کمک کرد و در ابتدا با کمک خاقان ترک و مردم فرغانه و سغد، وارد بلخ شد. احنف با سپاهیان بصره و کوفه به رویارویی سپاه ترک شتافت. ترکان با گرامیداشت مسلمین از یاری به ساسانیان سرباز زدند و حتی خود سربازان ساسانی نیز از کمک جدی به یزدگرد خوداری کردند. یزدگرد ناچار از جیحون گذشت و به غرغانه گریخت. پس از آن، باز به خراسان بازگشت و عاقبت بعد از سالها ظلم، عیاشی سرگردانی در سال ۳۱ ه.ق. هلاکت رسید و با مرگ خود بساط حکومت جنایتکارانه ساسانی را در هم پیچید. پس از کشته شدن جناب عمر در سال ۲۳ ه.ق. جناب عثمان به خلافت رسید.

بعد از قتل جناب عثمان خلیفه سوم، امویان بر سرزمینهای اسلامی حاکم شدند و متأسفانه بر خلاف دستورات نجات بخش دین مبین اسلام اقدام به تحقیر و تضعیف شدید ملل تازه مسلمان منطقه نمودند.

حکومت اسلامی در زمان خلافت عبدالملک و ولید بن عبدالملک، به منتهای وسعت خود رسید. "قتیبه بن مسلم باهلی" سردار حجاج، بلاد شمالی خراسان و خوارزم و ماوراءالنهر و سغد را که مرکز آن سمرقند بود فتح کرد و تا نزدیکیهای کاشغر پیش رفت. همچنین، در زمان حجاج ایالت سند هم فتح شد. در جانب مغرب، مسلمانان فاتحانه تا سواحل اقیانوس اطلس پیش رفتند و اندلس (جنوب اسپانیا) را متصرف شدند و تمدن عظیم اسلامی را برای ملل آوروپا به ارمغان بردند. طی خلافت نود ساله بنی امیه، اوضاع اجتماعی فلات ایران دگرگون شد و اکثریت عظیم ملل فلات ایران با میل و رغبت فراوان دین نجات بخش اسلام را پذیرفتند. اما ملل تازه مسلمان غرور سرداران عرب را که از جاه طلبی حکام بنی امیه الهام می گرفتند تحمل نکردند. مردم خراسان با استفاده از خصومت میان قبایل عرب حاکم بر خراسان و ماوراءالنهر، جانب داعیان و مبلغان بنی عباس را گرفتند. بنی عباس به سبب خویشاوندی نزدیکتر با حضرت رسول اکرم (ص) خود را برای خلافت و حکومت شایسته تر می دیدند. در این راستا ابومسلم خراسانی با اطاعت ناشایست از اعراب بنی عباس و حمایت برخی از خراسانیان حکومت بنی امیه را سرنگون کرد. به این ترتیب بنی عباس به قدرت رسیدند.

بنی امیه در زمان حکومت عبدالملک و ولید و هشام، تنها در اثر توفیق در فتوحات شرق و غرب و سیاست داخلی فشار بسیار زیاد بر طبقات مردم، توانستند به حکومت خود ادامه دهند. فشار حکام و والیان تعیین شده از سوی آنان، ملل فلات ایران را ناراضی ساخت. به ویژه، بی اعتنایی بعضی از آنان به اصول دین اسلام موجبات ناخشنودی اهل دین و تقوا را فراهم آورد. سیاست مالی و اداری آنان نیز در سرزمینهای مفتوح و مغلوب موفق نبود. مهمتر آنکه طرفداری آنان از عصبیت عربی و تحقیر ملل مغلوب که همه را موالی (یعنی بندگان) خود می دانستند، به تدریج مایه های عصیان را فراهم ساخت و مقاومتی بنام شعوبیه بوجود آمد که متأسفانه به دلیل فتناتیزم شدید و نیز سطحی نگرینهای فاحش موجود در آن جز ویرانی برای ملل ایرانی نتیجه ای به بار نیاورد. اما آنچه که تحت نام قیام کبیر «آل کونکلیلر» به رهبری ار بابک در طی ۲۳ سال

حماسه در قره داغ آذربایجان و در قلعه پر افتخار بڈ به وقوع پیوست ابدًا تحت سلسله اقدامات شعوبیه قرار نداشت و از هویتی کاملاً جدا، بسیار اصیل و مقتدر برخوردار بود. لازم به ذکر است که جنگ سلحشورانه آل کوینکلی لر با اعراب و اسلام نبود و آنها تنها و تنها با ستم پیشه گکی و اشغالگری عباسیان می جنگیدند.

سال ۱۳۲ هجری، پایان حکومت نود ساله بنی امیه و آغاز حکومت بنی عباس است. از این سال، خلافت و قدرت شرعی و صوری ایشان در حدود پانصد سال ادامه یافت.

منصور خلیفه عباسی با قتل "ابو مسلم خراسانی" سرنوشت این سردار مزدور و بسیار خونریز را همانند همه سرسپردگان تاریخ رقم زد.

در قرن سوم هجری، نیروی مهم دیگری وارد حکومت اسلامی شد. این انرژی قدرتمند، سرداران ترک بودند که به صورت فرماندهان عالی رتبه جنگی در دستگاه حکومتی وارد شدند و به تدریج، تاج ده و تاج گیر گردیدند. این نفوذ تا بدان جا ادامه یافت که عزل و نصب خلفا هم به دست آنان انجام می گرفت و هیچ خلیفه ای بی رضایت ایشان، نمی توانست تدبیری کند.

در تمام این مدت مناطق پهناور تحت تسلط اعراب مسلمان عموماً درغالب نظامهای فدرال اداره می گردید.

امرای عرب با نصب والی برای ایالات و نیز اعطای اختیارات ویژه به آنها کوشیدند تا نظام سیاسی خود را که با ملل مختلفی همسایه گردیده بود توانا تر سازند.

در این میان آذربایجان یکی از مهمترین ممالک مورد توجه اعراب مسلمان بود. نخستین لشگرکشی های اعراب در قرن هفتم به سرزمینهای آذربایجان (سال ۶۳۹ م.)، ارمنستان (۶۴۳ م.-۶۴۰ م.) و دربند (۶۵۲ م.-۶۸۶ م.) آغاز اولین گامها در جهت گسترش اسلام در این مناطق بود.

نیمه دوم قرن ۸ میلادی با زد و خوردهای شدید مسلحانه میان خلافت عرب و خاقانان ترک خزر جهت تسلط بر قفقاز شمالی سپری شد. در سالهای (۷۶۴ م.-۷۶۲ م.) خزرها به خلافت عرب حمله بردند. اما در سال ۷۹۱ م. اعراب مسلمان به قلمرو ترکان خزر تاختند. مبارزه میان اعراب مسلمان و خزرها از رویدادی چشمگیر تاریخی قرن ۸-۷ میلادی در قفقاز شمالی محسوب می شود. از اواسط قرن ۷ م. تا به آغاز قرن ۹ م. قلمروی

آذربایجان شمالی و داغستان مرکزی جهت دستیابی اعراب مسلمان به قفقاز تصرف گردیدند. به طور کلی روند اشغال قفقاز شرقی توسط اعراب به دلیل مقاومت شدید اقوام ساکن کوهستان، قریب صد سال ادامه داشت.

(مراحل گسترش اسلام در قفقاز، ترکستان و اروپای شرقی، «رامیل ولی اف» «و» رینات نبی اف «اساتید دانشگاه قازان»

"(http://www.c-c-iran-russia.org/persian/Tarikh_Eslam.htm"

چنانچه مشاهده می شود در تمام مناطق تحت تصرف اعراب و الیانی از جانب خلفا نصب شده اند. بنظر می رسد در مقاطع مهمی از تاریخ و الیان تمام قفقاز عمدتاً در آذربایجان اقامت کرده اند که این امر نشانگر اهمیت استراتژیک مملکت آذربایجان برای سرداران عرب بوده است.

سامانیان:

سامانیان که شاخه ای از تاتها بودند کمتر از صد سال (از ۲۸۷ تا ۳۸۹ ه.ق.) در قسمتی از فلات ایران با بخش عمده ای از افغانستان و ترکستان فرمانروایی کردند. قلمروی آنان در حدود فلات ایران عمدتاً شامل خراسان، سیستان، کرمان و در بعضی اوقات نواحی گرگان، طبرستان (مازندران)، ری، قزوین و زنجان نیز می شد. اما سامانیان که می کوشیدند سیاستهای نابخردانه فرهنگی و اجتماعی ساسانیان را دوباره احیا کنند از همان زمان آغازین حکومت خود گام در مسیر انحطاط نهادند. آنها اقوام و ملل مقیم قلمروی سامانی را تحت انقیاد خود می دانستند. به همین دلیل شورشهای متعددی در زمان سامانیان بوقوع پیوست که عمدتاً از جانب طوایف ترک بود. بعدها شیوع فسادهای اخلاقی در دربار، رواج تملقهای شاعرانه برای قدرتمندان و نیز وقوع شورشهای گسترده مردمی انحطاط این سلسله کوتاه مدت را تسریع کرد. انقلابات خراسان که از ناخشنودی امرای ترک از سیاستهای تمرکز دیوان بخارا و امیر سامانی نشأت می گرفت، خراسان را به تدریج از سلطه سامانیان خارج کرد و ماوراءالنهر را نیز دچار تزلزل ساخت. سرانجام، ماوراءالنهر نیز با قیام ترکان ستمدیده از تحت انقیاد سامانیان آزاد گشت. در طی این حوادث، قلمروی نه چندان وسیع سامانیان بین ایلک خانیان و غزنویان تقسیم شد. با کشته شدن امیر ابراهیم بن نوح (۳۹۵ ه.ق.) معروف به

امیر منتصر که آخرین مدعی امارت آن سامان بود دولت سامانیان در اذهان نیز منقرض شد.

قلمروی سامانیان عموماً نزدیک به تمرکزگرایی اداره می شد که همین وضعیت در تشدید مظالم آنان و نیز تسریع سقوطشان نقش بزرگی ایفا کرد.

غزنویان:

بنیانگذار این دولت قدرتمند ترک (۵۵۵-۳۸۵ هجری) ناصرالدین سبکتکین بن قرابجکم، الپ تکین حاجب، معروف به سپهسالار بود که خود او نیز از سرداران بزرگ ترک در دستگاه خلافت سامانی محسوب می شد.

تسخیر غزنه (غزنین، غزنی) و استخلاص آن از دست امرای محلی به وسیله او انجام شد. بدین گونه، این منطقه به قلمرو سامانیان الحاق یافت.

این دولت در حاشیه جنوب شرقی قلمروی سامانیان و در نواحی کوهستانی شرق افغانستان کنونی، در اثر مساعی سبکتکین به تدریج به صورت یک حکومت مستقل و پایدار درآمد (حدود سال ۳۶۷ ه.ق) و در اندک مدتی تمام قلمروی سامانیان را متصرف شد.

غیر از افغانستان کنونی، قلمرو آنان در فلات بین البحرین شامل خراسان، سیستان، گرگان، قومس و حتی ری و نواحی مجاور تا حدود اصفهان و در خارج از این فلات و افغانستان کنونی، شامل خوارزم (خیوه، ترکمنستان)، چغانیان (در بخش علیای جیحون) جوزجانان، مرو، بلخ، مروالرو و هرات، و همچنین دره سند و قسمتی از نواحی شرق و شمال شرقی هند (پنجاب و مولتان) می شد.

با آنکه تمام آنچه در طول زمان، طی غزوات مکرر سلطان محمود و حملات متوالی پسرش مسعود و پدر محمود، سبکتکین، در سرزمین هند عاید این فرمانروایان گشت، این سرزمین به قلمرو آنان ملحق نشد. ذکر نام تعدادی از نواحی مفتوحه آنان در ماوراء سند، وسعت حوزه، فعالیت نظامی و جهادی آنان را قابل ملاحظه نشان می دهد، که از آن جمله لاهور (پنجاب)، قنوج (جنوب غربی دهلی)، و بهند (ساحل چب سند)، ماتوره (شمال غربی اگره)، هانسی (شمال غربی هند)، بهاطیه (سند سفلی)، کالنجر (جنوب غربی الله آباد)، گوالیار (جنوب اگره)، نهرواله (گجرات)، سومنات (در گجرات)، باری (ساحل شرقی گنگ)، ناردین (در مغرب رود جیلیم) و تانسیر

(در شمال دهلی) را می توان یاد کرد. از این میان، لااقل فتح پنجاب یک تختگاه تازه در لاهور به آنان داد که چندی، به خصوص در غلبه غوریان بر غزنه، آخرین تختگاه فرمانروایی ایشان گشت. در داخل فلات ایران و افغانستان کنونی هم ذکر تعدادی از شهرهای که با حوادث دوران فرمانروایی آنان مربوط می شد، تصویری از حدود قلمرو ایشان را در مدت اعتلای آنان به دست می دهد. از آن جمله است: غزنه، گردیز، پروان، کابل، بست، قصدار، غور، زمین داور، پوشنگ، هرات، گنج رستاق، بلخ، ترمذ، مروالرو، مرو، طوس، نیشابور، بیهق، سرخس، باورد، نسا، استوار (قوچان)، دهستان، گرگان، طبرستان، ری و اصفهان.

تشکیلات اداری و سازمان دیوان و درگاه غزنویان از وضعیتی فدرال برخوردار بود و والیان توسط سلطان انتخاب و به ایالات گسیل می شدند. خود سلطان نیز در ظاهر از خلیفه بغداد که امیر المومنین محسوب می شد حمایت می نمود. شاید یکی از بزرگترین اشتباهات امپراطوری غزنوی کم توجهی به زبان قدرتمند و سلیس ترکی بود. جنگهای پی درپی و تشدید حضور عنصر متملق دری گوی در دستگاه دولتی این سلسله یکی از علل انحطاط آن دانسته می شود.

سلجوقیان:

امپراطوری سلجوقیان بی شک قدرتمندترین، باشکوهترین و مترقی ترین امپراطوری تاریخ ۷۵۰۰ ساله ملل فلات ایران است. به جرات می توان پس از تمدن عظیم سومریان تمدن خیره کننده سلجوقی را برترین تمدن تاریخ این سرزمین و بنوعی در جهان معاصر خود دانست. امپراطوری ترک- اوغوز سلجوقی قویترین و امنترین، ثروتمندترین و با رفاه ترین، و بنوعی وسیعترین دولت برپا شده در تاریخ فلات ایران بوده است. این امپراطوری از سال ۴۲۹ ه. که سال پیروزی ار طغرل کبیر سلجوقی بر سلطان مسعود غزنوی در داندانقان سرخس است تا ۵۹۰ ه. که سال سقوط آخرین پادشاه سلجوقی به دست اینانج است به مدت ۱۵۹ سال بصورت موثر ادامه داشته است. اما عمر اتابکان سلجوقی که در ذیل خواهد آمد طولانی تر از این میزان است.

ارطغرل عادل پس از تثبیت قدرت خود در خراسان، امرای ضعیف غزنوی را از این ایالت به هندوستان راند و نیشابور را پایتخت خود قرار داد. وی سلسله آل زیار را برانداخته و با شکست نوشیروان پسر منوچهر بر گرگان و مازندران تسلط یافته و خوارزم را در سال ۴۳۴ه.ق. به دست آورد. سال بعد (۴۳۵ه.ق.) با حمله به ری و بلاد عراق، آل کاکویه و آل بویه را نیز از این سرزمین بیرون کرد و نیروهایی که به سرداری برادرش قورد (گرگ) به کرمان فرستاده بود، توانستند آخرین حکمران آل بویه (بهرام بن لشکرستان) را از فارس و همچنین کرمان اخراج کنند.

بدین طریق، روزی که ارطغرل بزرگ متوجه بغداد شد (۴۴۷ه.ق.) قسمت عمده سرزمین خراسان، ترکستان (ماوراءالنهر - آسیای میانه) و کرمان و گرگان و مازندران و ری و همدان و فارس در قلمرو و اختیار او قرار گرفته بود.

پیروزی او بر ملک رحیم دیلمی که فرمانده ظاهری بغداد بود، و ارسال ساسیری که شهر را فتح کرده بود، بسیار سریع و ساده صورت گرفت. در رمضان سال ۴۴۷ه.ق. در بغداد خطبه به نام سلطان فاتح ارطغرل سلجوقی خواندند.

به این ترتیب برای نخستین بار در تاریخ، تمام جهان اسلام، تورکستان، اوغوزستان ایران و آذربایجان تحت فرمان یکی از اجداد بسیار پر افتخار آذربایجانی های امروز قرار گرفت.

ارطغرل خلیفه (القائم) را از تبعید گاه به بغداد آورد و دوباره با احترام فراوان بر تخت خلافت نشاند. خلیفه با برادرزاده طغرل، یعنی دختر داود (و خواهر آلپ ارسلان)، ازدواج کرد و خود طغرل نیز دختر خلیفه را به زنی گرفت. بدین طریق، پیوند خانوادگی میان سلجوقیان و خلفای اسلامی برقرار شد. مقاومت ساسیری در سال ۴۵۱ه.ق. به جایی نرسید و در آخرین جنگ شکست خورد (حدود کوفه) و کشته شد.

ارطغرل کبیر پسر میکائیل سلجوق اوغلو بود که امپراطوری پر شوکت سلجوقی را تشکیل داد و عادلانه تا رمضان ۴۵۵ه.ق. سلطنت کرد، در این سال در حوالی ری در سن هفتاد سالگی پس از انجام خدمات فراوان چشم از جهان فرو بست. نام اسلامی ارطغرل عادل، ابوطالب محمد بود و از طرف خلیفه عباسی، لقب رکن الدین را به دست آورد.

احتمالا در همین حاکمیت سلجوقیان است که کتاب مشهور و بی نظیر دده قورقود برای اوغوزان سلجوقی در آذربایجان نوشته شده است.

جانشین ار طغرل آلپ ارسلان بزرگ، برادرزاده اش بود و نام اسلامی محمد داشت و ده سال سلطنت کرد. وزیر او، ابو علی حسن بن اسحق معروف به خواجه نظام الملک، شهرت تمام دارد که بعد از قتل عمیدالملک در ذیحجه ۴۵۶ ه.ق. به وزارت انتخاب شد و تحت سلطنت مدبرانه آلپ ارسلان مجری صدیق اوامر وی گردید.

در دوران شکوهمند پادشاهی آلپ ارسلان بود که فتح ارمنستان با قوت صورت گرفت و گرجستان و ابخازیا جزو قلمرو امپراطوری سلجوقی گردید (۴۵۶ ه.ق.)، همچنین، سپاهیان دلیر سلجوقی در شمال تا خوارزم پیش رفتند و در شرق به بلخ رسیدند (۴۵۸ ه.ق.). قورد، برادر آلپ ارسلان، به کرمان تاخت و فارس و کرمان را تا حوالی عمان و طیس (چاه بهار) تسخیر کرد. وی همان شخصی است که سلسله ای به نام سلجوقیان کرمان تشکیل داد که حوزه حکومتی آنان، از حوالی قندهار تا طیس. جرون (بندر عباس) و داراب و طیس (خراسان) توسعه پیدا کرد. آلپ ارسلان به سال ۴۶۲ ه.ق. به روم تاخت و امپراتور روم شرقی " رومانوس دیو جانوس " را در حوالی ملازگرد (مابین دریاچه وان و ارزروم، شمال اخلاط) درجنگی به همین نام که یکی از ده جنگ برتر و بسیار مهم و تعیین کننده در جهان اسلام یعنی جنگهای بدر، احزاب، فتح مکه، فتح الفتوح، اندلس، عموریه، ملازگرد، بیت المقدس، قسطنطنیه و بالکان می باشد به سختی شکست داد و او را به اسارت گرفت. پس از آن، آلپ ارسلان از روی جوانمردی و عزت نفس امپراطوری اسیر روم را بخشید. پیروزی ملازگرد زمینه های پیشرفت ترکان سلجوقی در آسیای صغیر، تاسیس دولت مستقل سلجوقیان آناتولی و در نهایت طلوع آفتاب شوکت و قدرت امپراطوری عثمانی را فراهم ساخت.

آلپ ارسلان در ششم ربیع الاول سال ۴۶۵ ه.ق.، به دست یک نگهبان مجنون به نام یوسف خوارزمی، به ضرب دشنه از پای در آمد و به این ترتیب یکی از مقتدرترین شاهان تاریخ جهان به تاریخ پیوست.

پس از او ملکشاه، فرزند آلپ ارسلان به سلطنت رسید. او نه تنها بر آشوبهای داخلی پیروز شد بلکه بیت المقدس و قدس شریف را نیز در سال ۴۶۳ ه.ق. تسخیر کرد و شام را در سال ۴۷۲ ه.ق. با محاصره دمشق به دست آورد و دیاربکر را در سال ۴۷۷

ه.ق. بر قلمروی وسیع امپراطوری سلجوقی افزود. پس از آن سپاهیان ترک فاتحانه به سواحل انطاکیه رسیدند و بنا به روایت معروف، "اسبان را از بحرروم (دریای مدیترانه یا بقول ترکان آق دنیز) آب دادند". دو سال بعد حلب نیز به تصرف ملکشاه درآمد. ماوراءالنهر نیز در سال ۴۸۲ ه.ق. تسخیر شد و سمرقند و اوزکند و کاشغر تحت تسلط او قرار گرفت. نقل است که کرایه ملاحان جیحون را خواجه نظام الملک وزیر ملکشاه بر خراج انطاکیه حواله نوشت تا وسعت امپراطوری و سهولت جریان سکه و آزادی و ثبات تجارت را ثابت کند. اصولاً، در زمان سلجوقیان به دلیل تثبیت امنیت ارتباطات تجاری و سفرهای علمی در امپراطوری عظیم سلجوقی توسعه بسیار یافت و راه معروف ابریشم پر رفت و آمدترین دوران حیات خود را تجربه کرد.

این دوران را طلاییترین دوران ملل فلات ایران می توان دانست. نه تنها شهرها بلکه برای نخستین بار روستاها نیز آباد شدند و مدارس و مکاتب و نظامیه ها درهمه مناطق امپراطوری سلجوقی بر پا گردیدند.

سبکهای جدیدی در رزم، موسیقی، معماری، نقاشی، شعر، شیشه گری، فلزکاری، سفالگری، خطاطی و ... ابداع شدند.

در راهها کاروانسراها و خوابگاههای بسیاری ساخته شد و برای اینکه در بیابانها کاروانها راه را گم نکنند برجهای بلند بنا شد که هنوز هم نمونه های آن باقی است. مردم آسایش داشتند، چنانکه در کرمان نان صدمن به یک دینار فروخته می شد.

در عصر سلجوقیان، به خصوص ملکشاه، گروه مذهبی مقتدری که به اسماعیلیه یا سبعیه (بعضاً قرمطی) معروف اند، پدید آمد. سلجوقیان تا سالها با این گروه فئاتیک مدارا کردند.

این طایفه به خصوص در قهستان (قائنات) و همچنین ماورای البرز (الموت) پایگاههای بزرگ یافته بودند و این حسن صباح بود که در رجب سال ۴۸۳ ه.ق. بر قلعه الموت استیلا یافت. وی سازمان فداییان اسماعیلی را بنیان نهاد و چنانکه می دانیم، سرانجام خواجه نظام الملک به دشنه یکی از همین فداییان اسماعیلی به قتل رسید (در صحنه کردستان، رمضان سال ۴۸۵ ه.ق.). پیکر وی رادر اصفهان دفن کردند.

در زمان سلطان ملکشاه بود که پادشاه سلجوقی در بغداد، دارالاماره خاص بر پا داشت. ملکشاه سالی چند ماه زمستان را در بغداد می گذراند و چنانکه می دانیم،

سرانجام یکی دو ماه بعد از قتل نظام الملک ، ملکشاه نیز در بغداد در گذشت (نیمه شوال سال ۴۸۵ ه.ق.) و پیکرش را به اصفهان آوردند .

برای نخستین بار حوزه قدرت پادشاهان سلجوقی تا حرمین شریفین - مکه و مدینه - نیز گسترش یافت و هر سال هدایا و نذورات بسیار توسط شاه و وزیر او خواجه نظام الملک ، به مکه می رسید . همچنین ، قدرت و نفوذ خلفای فاطمی که تا آن روزگار در مکه و مدینه زیاد شده بود ، کاهش یافت .

اما دریغ که قدرت سلجوقیان مرکزی (عراق) بعد از ملکشاه کم کم کاستی گرفت و میان برکیارق بن ملکشاه (فوت صفر سال ۴۹۸ ه.ق.) و محمد بن ملکشاه ، (فوت ذیحجه سال ۵۱۱ ه.ق.) کشمکشهایی روی داد و امپراطوری در شرف تجزیه واقع شد . حکومت طولانی سلطان سنجر بر خراسان (۴۹۰ ه.ق. تا ۵۲۲ ه.ق.) که مدتی از آن را در ایام اختلافات برادران ، در این ولایت حاکم بود ، بعضاً در درگیریهای محلی گذشت.

آخرین آنان ، رکن الدین ابوطالب طغرل بن ارسلان شاه ، طغرل سوم سلجوقی بود . که در جنگ با قتلغ اینانج در حوالی ری شکست خورد و کشته شد (ربیع الاول سال ۵۹۰ ه.ق.) بدین طریق امپراطوری سلجوقیان این منبع تابناک تاریخ علم و اندیشه و هنر همانند خورشیدی غروب کرد.

اگرچه اقتدار سیاسی سلجوقیان به پایان رسید اما قدرت فرهنگی آنان آنچنان عظیم بود که بعد از سلجوقیان تمام نظامهای سیاسی آینده فلات پهناور ایران تا به امروز بر شاهراه فرهنگی این تمدن بی نظیر حرکت کردند و بر وسعت دانایی ها و توانایی های ملل ایران افزودند.

در این امپراطوری پهناور که بی گمان یکی از وسیعترین امپراطوریهای فلات ایران می باشد سیستم اداری کشور از وضعیتی فدرال و بعضاً در حد کنفدرال برخوردار بود و هر ایالت را اتابک می نامیدند این اتابکان بتدریج مستقل شدند .

اتابکان (آتابیگر) :

ترتیب اداره مملکت پهناور سلجوقیان (بعد از خارج شدن از استیلای عربها) ، به صورتی درآمد که ولایتهای ایران ، کمابیش به حالت نیمه مستقل امور خود را انجام می

دادند. این ترتیب حکومت، به خصوص در اواخر عصر غزنوی و در تمام دوره سلجوقی به صورت چشمگیری توسعه و گسترش یافت.

ترکانان سلجوقی به سبب وسعت ممالکی که به دست آورده بودند، اداره آن را از حالت تمرکز خارج ساختند، (به خصوص که خود نیز پایتخت ثابت نداشتند). سلجوقیان به تناسب رعایت اوضاع زمان، نیشابور، مرو، اصفهان و اندک زمانی نیز، بغداد را پایتخت خویش قرار دادند. البته، این غیر از موقعیت سلجوقیان کرمان و سلجوقیان آناطولی است که هر کدام پایتختهای خاص خود را داشتند (اگر چه، آن نیز به نوبه خود متغیر بود). به عنوان مثال، سلجوقیان کرمان هفت ماه گرم از سال را در کرمان (بردسیر) و پنج ماه سرد را در جیرفت (قمادین) می گذراندند که با پایتخت زمستانی، بیش از چهل فرسنگ (۲۴۰ کیلومتر) فاصله داشت.

پادشاهان سلجوقی، اصولاً در دربار خود آق ساققالها (ریش سفیدان) و مربیانی داشتند که در اداره مملکت با آنان مشورت می کردند. بعضی از این افراد "اتابک" (معلم یا مربی) بعضی از شاهزادگان سلجوقی نیز بودند. برای اداره ولایتهای دور دست گهگاه بعضی از این اتابکان را مامور می ساختند، چنانکه طوغتکین پسر تاج الدوله تنش را در سال ۴۷۹ ه.ق. مامور دمشق ساختند و عماد الدین زنگی ماموریت موصل را یافت. همچنین، ایلدگز (اتابک ارسلان شاه سلجوقی) به آذربایجان رفت، و سلغوز به فارس و اتابک موید الدین به نیشابور و اتابک سام و عزالدین به یزد فرستاده شدند.

بیشتر این اتابکان موقعیت خود را تا زمان حمله مغول به ایران حفظ کرده بودند و بعضی از آنان، مانند اتابکان فارس و اتابکان آذربایجان، بعد از مغول نیز تا سالها در این ممالک حکومتهای مقتدری داشتند. مهمترین و معروفترین این اتابکان، اتابکان ترک خوارزم بودند که به خوارزمشاهان و خوارزمشاهیه نیز شهرت یافته اند.

اتابکان خوارزم یا خوارزمشاهیان:

خوارزم نزدیک دریاچه آرال قرار داشت و شامل دو قسمت بود: قسمت شرقی (کث) که معمولاً ترک نشین بود و قسمت غربی رودخانه که اورگنج خوانده می شد و شماری از تات زبانان در آنجا ساکن بودند. پهنای رودخانه جیحون در این نواحی گاهی به دو فرسنگ می رسید. این دو شهر در زمان حمله مغول بیشتر به صورت ویرانه

درآمدند. معروفترین اتابکان در تاریخ، اتابکان خوارزمشاهی بودند. دیگر اتابکان عبارت بودند از:

اتابکان آذربایجان

اتابکان آذربایجان بعد از ایلدگز، عبارت بودند از: نصرالدین محمد جهان پهلوان (۵۶۸ ه.ق.)، مظفرالدین قزل ارسلان (۵۸۲ ه.ق.)، نصرالدین ابوبکر (۵۸۷ ه.ق.)، مظفرالدین اوزبک (۶۰۷ ه.ق.) و آخرین آنان، اتابک قزل ارسلان بن اوزبک معروف به اتابک خاموش بود. (۶۲۲ ه.ق.). او به جلالالدین خوارزمشاه تسلیم شد و در الموت به سال ۶۲۶ ه.ق. درگذشت.

اتابکان فارس یا سلغریان - سنقر بن مودود (که در خدمت طغرل سلجوقی بود) به حکومت فارس رسید و قلعه اصطخر و اشکنوای را مرکز حکومت خود قرار داد (۵۴۳ ه.ق.). پس از او، به ترتیب اتابک زنگی (۵۷۷ ه.ق.)، تکه (۵۷۱ ه.ق.)، اتابک سعد (۵۹۱ ه.ق.)، ابوبکر و محمد به حکومت رسیدند و آخرین آنان، ابش خاتون بود که از سال ۶۶۲ ه.ق. تا سال ۶۸۶ ه.ق. حکومت راند. این حکومت توسط امرای مغول منقرض شد.

اتابکان لرستان

اتابکان لرستان بزرگ، از حدود سال ۵۴۳ ه.ق. به حکومت رسیدند. معروفترین آنان افراسیاب بود که در زمان غازان خان شهرتی بزرگ داشت. پایتخت آنان ایذج بود و قلمروشان تا حدود بصره و شوشتر و اصفهان توسعه پیدا کرد. حکومت این اتابکان در زمان مغولان نیز ادامه داشت. سرانجام، در زمان تیمور به وسیله ابراهیم بن شاهرخ منقرض شدند (۸۲۷ ه.ق.).

اتابکان لر کوچک هم که شهرتی یافتند، محلی متمرکز نداشتند و اغلب بیلاق و قشلاق می کردند. معروفترین ایشان، شجاعالدین خورشید نام داشت (۵۸۰ ه.ق.). قلمرو آنان گاهی تا حدود بغداد نیز کشیده می شد. حکومت آنان تا روزگار صفویه ادامه داشت و بیش از بیست امیر داشته اند و در زمان شاه تهماسب صفوی منقرض شدند. (۹۴۹ ه.ق.).

اتابکان شام

اتابکان جزیره و شام با حکومت اتابک عماد الدین زنگی (پسر آق سنقر، حاجب یکی از غلامان ملک‌شاه) شروع شد (۴۷۸ ه.ق.). او در حلب حکومت یافت و بیشتر در جنگ‌های صلیبی با مسیحیان در نبرد بود. پسرانش، نورالدین محمود و سیف الدین غازي، سالها در موصل حکومت راندند. سرانجام، مغول بر جزیره و شام دست یافت و خاندان زنگی موصل منقرض شد.

اتابکان موصل

اتابکان موصل، معروف به امرای بک تکین، از جانب عماد الدین زنگی به حکومت سنجار برگزیده شدند و حران، تکریم و اربل جزو حکومت آنان بود. (از ۵۳۹ ه.ق. تا ۶۳۰ ه.ق.). معروفترین آنان، مظفر الدین کوکبوری نام داشت که با صلاح الدین ایوبی این سردار بزرگ آذربایجانی معاصر بود. حکومت آنان در زمان حمله مغولان خاتمه یافت.

(با برداشتی ازاد از سایت

http://www.iranmiras.org/fr_site/history/index.htm)

ایلخانیان:

در سال ۷۳۶ ه.ق. که ابو سعید (ایلخان جوان و نیرومند ترک- مغول) در گذشت حکومت ایلخانان دچار هرج و مرج گردید در همین زمانها، خاندانی از ایل "برلاس" در شهر کش واقع در جنوب سمرقند فرزندی زاده شد که تیمور نام گرفت. (تیمور یا "تمر" یا "دمیر" در زبان ترکی به معنای آهن است که پدر وی از کلمه حدید در قرآن مجید این نام را برای فرزندش انتخاب کرده است).

تیمور از فاتحان بسیار مشهور و البته خوفناک تاریخ بوده است. وی بر سرزمینی از ترکستان شرقی امروز، از ختن و یارقند، تا از میر بر کنار دریای مدیترانه و از استپهای روسیه و شهر مسکو تا دهلی (پایتخت هند) فرمانروایی کرد. با این حال، قلمرو گسترده وی مشتمل بود بر مغولستان، سرزمینهای آن سوی سیحون در جوار خانات آق اردو و ماوراءالنهر (که هسته مرکزی حکومت او بود)، خوارزم در مسیر سفلی جیحون و خراسان (پایگاه آل کرت) و سیستان، افغانستان، گرگان، عراق، عجم، آذربایجان و عراق عرب که تختگاه آل جلایر بود و نواحی گرجستان و نخجوان و موغان (مغان) و

شروان و سراسر ارمنستان تا اطراف دریاچه گوگچه الی ارزنجان که مرز قلمرو تیمور و حکومت عثمانی بود و نواحی تونجلی و ماردین (مرکز ملوک ارتقیه) و سراسر فارس (شیراز) و یزد و کرمان و اصفهان که (حوزه حکومت آل مظفر) و مازندران (مقر سادات مرعشی) و لرستان و الاحواز.

چه در زمان تیمور و چه بعد از وی سرزمینهای تحت تسلط او بصورت دولتهای نیمه مستقل و یا مستقل هم پیمان اداره می شد .

صفویه:

تشکیل دولت صفوی در اوایل قرن دهم هجری قمری (ابتدای قرن شانزدهم میلادی) یکی از رویدادهای بسیار مهم فلات ایران محسوب می شود . پیدایش این دولت که باید آن را سرآغاز عصر تازه ای در حیات سیاسی و مذهبی فلات ایران دانست موجب گردید تا استقلال ملل تحت حاکمیت صفویه بر اساس مذهب رسمی تشیع و یک سازمان اداری بالنسبه متمرکز، تامین گردد. گذشته از آن تاسیس و استقرار این دولت زمینه ای را فراهم ساخت تا خلاقیتهای فرهنگی و هنری در شاهراهی که سلجوقیان پدید آورده بودند رشد یابد و نمونه های بدیعی از این امور (به ویژه در زمینه هنر و معماری) به منصف ظهور رسد. با آغاز روابط سیاسی با دولتهای اروپایی و سرزمینهای همجوار، بازرگانی توسعه یافت. لازم به ذکر است که این امر موجب تحول در اقتصاد داخلی گردید و این تحول در تولید و فروش ابریشم و ایجاد مراکز بزرگ بافندگی بسیار موثر افتاد .

در سال ۹۰۷ ه.ق. شاه اسماعیل اول (فرزند شیخ حیدر صفوی) با کمک قزلباشان منتسب به خانقاه اردبیل ، پس از شکست فرخ یسار (پادشاه شروان) و الوند بیگ آق قویونلو ، شهر تبریز (پایتخت دولت آق قویونلو) را به تصرف درآورد . در همین شهر بود که دولت صفوی را بنیان نهاد و مذهب شیعه دوازده امامی را مذهب رسمی امپراطوری اعلام کرد . او در نخستین سالهای سلطنت خود تمامی قدرتهای خود مختار داخلی را برانداخت و زمینه ایجاد حکومت مرکزی یکپارچه ای را در سراسر قلمروی امپراطوری فراهم ساخت.

شاه اسماعیل یکی از بزرگترین خدمتگزاران به فرهنگ و زبان و تمدن آذربایجان و نیز دین مبین اسلام و مذهب جعفری بود. او به زبان ترکی شعر می گفت و شعر شعرای

متملق به ویژه تات را به فرموده حضرت امیر المومنین علی (ع) همچون خاک بر صورت آنها می کویید. این سلطان بزرگ سرایش شعر را تنها برای مدح ائمه اطهار (ع) جایز می دانست. شاه اسماعیل صفوی دفاع از زبان ترکی آذربایجانی، آذربایجان و دین اسلام را مهمترین وصیت خود به آیندگان و نیز نسلهای آینده ایران دانسته است. شاه اسماعیل در عمر کوتاه خود که بیشتر در جنگهای داخلی و خارجی گذشت، موفق نشد دولت نوین صفوی را بر اساس تشکیلات اداری و نظامات مذهبی استوار کند ولی این کار در دوران سلطنت طولانی شاه تهماسب جامه عمل پوشید. نیمه اول سلطنت او بیشتر در رفع مناقشات داخلی و اداره جنگ در سرحدات شرقی با ازبکان و غربی با عثمانیان گذشت. در زمان صفویه پایتخت به اصفهان منتقل شد و این شهر به امر شاهان آذربایجان و باستان هنرمندان بزرگ آذربایجانی و تات تبدیل به یکی از قطبهای هنری امپراطوری صفویه و شاید جهان گردید.

آخرین سلطان کشور یکپارچه صفوی (قبل از سقوط نهایی آن به دست نادر شاه افشار) سلطان حسین بود که بعد از شاه سلیمان از سال ۱۱۰۶ تا سال ۱۱۳۵ ه.ق. سلطنت کرد. عوامل پنهان و آشکاری که از قبل زمینه انحطاط و انقراض دولت صفوی را فراهم ساخته بود در دوران پادشاهی این شخصیت ضعیف النفس و البته با حسن نیت رخ نمود. افزایش مالیاتها، توجه بیش از حد به عنصر تات و تاجیک، دوری از فرهنگ اصیل آذربایجان در دوران شاه عباس، تعدی حکام خود کامه و تازه به دوران رسیده، فشار زیاد به اقلیتهای مذهبی، نفوذ عناصر غیر مسئول و خواجهگان حرم دردستگاه دولتی، طرد شخصیتهای کاردان قزلباش از دستگاه اداری و نظامی و بی ارادگی شاه در برخورد با حوادث مقدمات فروپاشی نظام دولت صفوی را فراهم ساخت.

شورش طایفه غلزایی ساکن قندهار در سال ۱۱۱۳ ه.ق. که از جانب دولت هند دامن زده می شد و شورش ابدالیان هرات در سال ۱۱۱۸ ه.ق. خود مقدمه ای بود بر سقوط دولتی که شاه و اطرافیان او طی ۱۷ سال نتوانسته بودند با اعمال تدبیر و یا قدرت از آن جلوگیری کنند.

در دوران صفویه این امپراطوری بزرگ به بیست ایالت تقسیم شده بود. ایالت آذربایجان که یکی از مهمترین این ایالتها بود خود شامل تقسیمات ذیل

بود:

بیگلر بیگی تبریز

(در برگیرنده استانهای کنونی آذربایجان، گیلان، زنجان و قزوین)

بیگلر بیگی قره باغ

(در برگیرنده گنجه، بردع، برکشا، لوری و جوانشیر)

بیگلر بیگی چخور سعد

(در برگیرنده ایروان، نخجوان، ماکو و بایزید)

بیگلر بیگی شیروان

(در برگیرنده باکو، شاماخی، شکلی، شیروان، قوبا، سالیان)

تمام این بیگلر بیگیها به مرکزیت تبریز اداره می شد و والی آذربایجان در تبریز بر تخت می نشست.

(ماهیت تحولات در آسیای مرکزی و قفقاز - جمعی از نویسندگان - تهران - ۱۳۷۳ - انتشارات وزارت خارجه - ص ۵۱)

ممالک محروسه قاجار:

تا قبل از برپایی نظام مشروطیت در سلسله قاجاریه، پادشاهان قاجار اقدام به گسیل والیان به شهرها و ایالات می کردند. شاه قاجار در تهران دارالخلافه و ولیعهد قاجار در تبریز دارالسلطنه اقامت می کرد. درانتخاب والیان ملاکهای ویژه ای مد نظر قرار نمی گرفت. عموم این والیان ستمگر و غارتگر بودند. عباس میرزای قاجار که بی شک شهیرترین و فداکارترین فرمانده ایرانی در طی جنگهای درازمدت ایران و روس بود و همچنین نام خود را بعنوان مترقی ترین ولیعهد و شخصیت خیر اندیش دوران قاجار در حافظه تاریخ ثبت کرده است به شدت در تلاش بود که اوضاع اداری ایران و نیز دیگر ساختارهای سیاسی و اقتصادی کشورمان را در قوالبی نوین سامان دهد که متأسفانه به دلیل مرگ زود هنگامش ملل ایران دچار خسرانهای غیر قابل جبران گردیدند.

پس از برقراری حکومت مشروطه در زمان مرحوم مظفرالدین شاه به موجب قانون تشکیل ایالات و ولایات، در سال ۱۲۸۵ شمسی، سلسله قاجاریه به ۴ ایالت (۱) مملکت آذربایجان به مرکزیت دارالسلطنه تبریز، (۲) خلیج عجم (بحرالعمائم) و بندرآن، (۳) خراسان و سیستان، (۴) کرمان و بلوچستان و همچنین ۱۲ ولایت: گیلان، مازندران، کردستان، لرستان، خوزستان، عراق عجم، استرآباد، زنجان، کرمانشاهان، همدان، اصفهان، یزد، و دارالخلافه تهران تقسیم شد که خود دارالخلافه عملاً خصلتی آذربایجانی داشت. در ماده دوم این قانون ایالت و ولایت به شرح زیر تعریف شده است: ایالت: قسمتی از مملکت است که دارای حکومت مرکزی می باشد و حاکم آن والی نامیده می شود.

ولایت: قسمتی از مملکت است که دارای یک شهر حاکم نشین و توابع آن باشد. ولایت ممکن است تحت نظر ایالت مربوطه و یا تابع پایتخت باشد. مطابق این تقسیم بندی مملکت آذربایجان بعنوان اصلی ترین ایالت قاجاریه بر چندین ولایت تابعه مقرون خود چون زنجان و گیلان و همدان حاکمیت داشت. سه حرکت بزرگ فدرالیستی در اواخر سلسله قاجاریه در ایران صورت گرفت که عبارت بودند از:

۱- انقلاب کبیر مشروطیت و استقلال کامل دارالسلطنه تبریز از دارالخلافه تهران: با به توپ بسته شدن مجلس شورای اسلامی در تهران، کشتار وحشیانه آزادیخواهان و نمایندگان ملت و نیز حاکمیت سکوت و ترس بر کل ایران به ویژه در دارالخلافه، ملت غیرتمند آذربایجان بالاخص مردم سرافراز تبریز با رشادتی کم نظیر در تاریخ ایران به پا خواستند و با تشکیل کانون مشورتی مشهوری بنام انجمن تبریز و نیز تاسیس گردانهای مبارزه یازده ماه تمام در برابر نیروهای واپسگرای استبداد و استعمار به تنهایی ایستادند. در این مدت که تبریز در وضعیت تمام عیار جنگی به سر می برد ارتباط این شهر با تهران قطع شد. اما به رغم این وضعیت نه تنها امور روزمره شهر به بهترین نحو ممکن مدیریت شد بلکه با شکست دیو استبداد پیروزی درخشانی نصیب ترکهای آزادیخواه آذربایجان، ملت کبیرایران و ملل منتظر شرق گردید. درست در ایامی که آذربایجان توسط گروهی از بزرگ سرداران ترک تاریخ ایران برای آزادی تمام ملل ایران می جنگید مغرضان کاخ نشین تهران با صدای بلند فریاد می کشیدند:

آذربایجان قصد دارد از ایران تجزیه شود!

انقلاب کبیر مشروطیت که از سال ۱۲۹۵ تا ۱۲۹۸ شمسی در برخی از ممالک ایران و مخصوصاً مملکت آذربایجان به وقوع پیوست موجب نگارش نخستین قانون اساسی کشور و نیز تاسیس اولین نظام مدرن پارلمانتاریستی در ایران شد. قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی و نیز روح حاکم بر این انقلاب کبیر ملی، حکایت از تلاشهای جدی مبارزان آزادیخواه ایرانی برای برقراری نظامی غیر متمرکز در حد فاصل نظامهای فدرالیستی و کنفدرالیستی در سراسر این کشور پهناور و کثیرالملمه داشت.

۲- قیام شکوهمند دموکراتهای آذربایجان به رهبری شهید شیخ محمد خیابانی، سردار بزرگ اندیشه

قیام پر شکوه شهید شیخ محمد خیابانی به یاری دموکراتهای ترک در آذربایجان، در سال ۱۲۹۹ شمسی و تلاش وی برای احیای آرمانهای بر باد رفته مشروطیت، کوشش آزادیخواهانه دیگری بود که موجب انفصال اداری آذربایجان از تهران گردید. در این مدت که نزدیک به شش ماه طول کشید امور آذربایجان با نهایت دقت مدیریت شد و امواج بزرگی از اندیشه و تفکر آزادیخواهانه، آذربایجان مشتاق عدالت، حریت و مدرنیسم را در نور دید.

در طی این مدت نیز حکام تهران اتهام تجزیه آذربایجان را از ایران سر دادند. همین اتهام مغرضانه سبب شد تا نیروهای سفاک دولتی به رهبری مخبر السلطنه هدایت موقع ورود به آذربایجان وبه ویژه تبریز کشتار خونینی را مرتکب شوند و سردار بزرگ اندیشه شیخ محمد خیابانی را نیز به شهادت برسانند.

۳- قیام کلنل محمد تقی خان پسیان تبریزی در خراسان

در سال ۱۳۰۰ شمسی کلنل محمد تقی خان پسیان با مشاهده دروغپردازیهای کودتاچیان و نیز روی کارآمدن قوام السلطنه برای مدتی موجب استقلال اداری خراسان گردید. که متأسفانه در پی دسیسه های قوام این نظام نوپای فدرالیستی عمری بسیار کوتاه داشت و با حمله قوای دولتی و شهادت کلنل محمد تقی خان پسیان به پایان رسید.

پهلوی:

رژیم پهلوی اول نابخردانه ترین سیاستها را در عموم ساحه ها در قبال ملل ایران و به ویژه ترکان و لران و کردان و اعراب در پیش گرفت.

رضاخان که در تاریخ بعنوان فردی بغایت بیسواد و جاهل، شدیداً لمپن و فحاش و تحقیقا مزدور و خائن شناخته می شود تحت تاثیر القائنات افراد منفور و شوونیستی چون فروغی و شاپور ریپورترچی جهت احیای روزگار پوسیده هخامنشی به قتل فرهنگها و زبانهای ملل ایران کمر بست. تجربه نامگذاریهای ایالات و شهرهای دوران رضاخانی نشانگر شدت مخبط بودن شاه ایران و نیز عمق جنایت اطرافیان پان آریائیست وی است. به موجب قانون مصوب ۱۳۱۶/۸/۱۶ شمسی، نامهای تاریخی و بسیار با ارزش ایالات ایران از نقشه رضاخانی حذف و بجای آن ایران به شش استان: شمال غرب، غرب، شمال، جنوب، مکران و شمال شرق تقسیم شد. این اولین بار بود که مملکت آذربایجان این چنین اهانت آمیز تقسیم می شد.

در آذرماه سال ۱۳۱۶ مجدداً در تقسیم بندی ایران تجدید نظر به عمل آمد. تقسیم بندی ابلهانه نخست که بر اساس جهات جغرافیایی صورت گرفته بود اکنون ابلهانه ترین وضعیت ممکن را در طول تاریخ بخود گرفت.

کشور ایران به ده استان و ۴۹ شهرستان و ۲۹ بخش تقسیم شد و هر استان براساس شماره ای مشخص گردید!!!

چنین تقسیم بندی جنون آمیزی شاید در جهان بی سابقه است. رضاخان پهلوی به همراه شوونیسم تخیل گرای آریایی، در عمق حماقت خود اقدام به نامگذاری بغایت سخیفانه ای نمودند که شاید اطفال آن روزگار در نامگذاریهای دنیای کودکانه خود موفقتر از این قماش فاقد ادراک عمل می کردند.

در این شماره گذاری های مضحک مرکزیت هر استان بدین شرح تعیین گردید: استان یکم: رشت، استان دوم: تهران، استان سوم: تبریز، استان چهارم: ارومیه (رضائیه پهلوی)، استان پنجم: کرمانشاهان، استان ششم: اهواز، استان هفتم: شیراز، استان هشتم: کرمان، استان نهم: مشهد، استان دهم: اصفهان.

چنین تقسیم بندی حیرت انگیزی به مدت ۹ سال بصورت کامل و ۱۸ سال با تغییراتی تدریجی در ایران دوام یافت.

از سال ۱۳۲۵ به بعد تدریجاً تغییراتی در تقسیم بندی استانها و ایجاد فرمانداری‌های کل بوجود آمد که نتیجتاً در سال ۱۳۴۳ کشور ایران دارای ۱۳ استان و ۸ فرمانداری کل به شرح زیر بود:

۱) استان گیلان ۲) استان مازندران ۳) استان آذربایجان شرقی ۴) استان آذربایجان غربی ۵) استان کرمانشاه ۶) استان خوزستان ۷) استان فارس ۸) استان کرمان ۹) استان خراسان ۱۰) استان اصفهان ۱۱) استان سیستان و بلوچستان ۱۲) استان تهران ۱۳) استان کردستان.

فرمانداریهای کل عبارت بودند از:

۱) بنادر و جزایر خلیج فارس ۲) بنادر و جزایر بحر عمان ۳) چهار محال و بختیاری ۴) سمنان ۵) همدان ۶) لرستان ۷) بویراحمد و کهگیلویه ۸) ایلام و لرستان و پشتکوه.

از سال ۴۳ تا سال ۱۳۵۷، فرمانداریهای کل، یزد و بوشهر و زنجان نیز بوجود آمد و باتوجه به اینکه مرکز استان مرکزی به اراک منتقل گردید و شهر بزرگ تهران باشهرهای مجاور تحت عنوان استان تهران نامیده می‌شد، کلیه فرمانداری‌های کل به استان تبدیل گردید.

حاکمیت پهلوی در ایران از سیاهترین دورانهای حاکم بر ملل ایرانی است. از ابتدای کودتای «رضا پالانی» (این افسر خودفروخته قزاق دیویزیون قزوین و نیز مهر تحقیر شده سابق سفارت انگلیس در تهران) در سوم اسفند سال ۱۳۲۹ شمسی تا انقلاب عظیم اسلامی مردمی ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷، رژیم پهلوی برخلاف قانون اساسی نظام مشروطه مانع از اجرای قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی در ایران گردید.

در ابتدا رضاخان میرپنج، سردار سپه دوران کودتا و نیز شاهنشاه کبیر دوران سلطنت! اقدام به کشتار مبارزان دلاور قشقایی به رهبری صولت الدوله قشقایی این ایلخان آزادیخواه ملت ترک نمود و سپس به سرکوبی مبارزان جان برکف آذربایجانی و گیلانی در قیام جنگل مشغول شد و نظام گیلان که نخستین نظام جمهوری حاکم بر قسمتی از ایران بود را منهدم کرد. سپس رضاخان قیام مایور لاهوتی این دلاور و آزادیخواه هم پیمان با دموکراتهای آذربایجان را در تبریز در سال ۱۳۰۰ شمسی که برای برپایی مجدد

آرمانهای مشروطه به یاری مجاهدان آذربایجانی به پا خواسته بود و برای مدتی کوتاه استقلال اداری تبریز بزرگ را از تهران را سبب شده بود، سرکوب کرد.

کشتار آزادیخواهان عرب الاحواز در عربستان (خوزستان امروزی) به بهانه دروغین سرکوب جدایی طلبی شیخ خزعل پیشوای مردمی اعراب ایران اقدام بعدی رضاخان با هدایت انگلیس بود. در این دوران سمیتقوی کرد نیز که از اطاعت دستگاه سرباز زده و در مناطق غربی آذربایجان اقدام به غارت و کشتار آذربایجانیان کرده بود هدف بعدی رضاخان قرار گرفت. درواقع پهلوی اول قصد داشت کردهای روسو فیل طرفدار سمیتقو را از میدان بدر کند.

اما با فرار رضاخان قلدر، فروپاشی سریع الوقوع ارتش شاهنشاهی و انتصاب پسر مزدور وی به مقام ولیعهدی در سال ۱۳۲۰، دولت جدید وابسته تری به قدرت رسید که نخست اقدام به سرکوب نزدیک به ۵۰ قیام ضد استعماری دهقانان به جان آمده از ظلم در آذربایجان کرد و سپس بتدریج آماده انجام بزرگترین نسل کشی تاریخ معاصر ایران در آذرماه سال ۱۳۲۵ گردید.

ملت دموکرات آذربایجان به قیادت سید جعفر پیشه وری این اصلاح طلب بزرگ شرق برای مبارزه با استبداد شوونیستی پهلوی و نیز استعمار ضد انسانی انگلیس و حتی رهایی ایران از جنگال امپراطوری سرخ شوراها، گام کبیر دیگری را درراه آزادی ملل ایران برداشت.

این حرکت عظیم مردمی از ۲۱ آذر ماه سال ۱۳۲۴ شروع شد و موجب بروز شوری عظیم در تمام ملل ایران گردید. شاید بتوان گفت که ۹۰ درصد روزنامه های مستقل این دوران با اعلام اینکه مشعل آزادی سراسر ایران باردیگر در آذربایجان افروخته شده است به استقبال این قیام رفتند و بسیاری از آنها تا آخرین لحظه نیز از قهرمانان آذربایجان حمایت کردند.

حتی به دفعات تجمعات بزرگی نیز در حمایت از دلاوران آذربایجان در بسیاری از شهرهای ایران و به ویژه تهران بوقوع پیوست. تظاهرات عظیم اقشار مختلف مردم تهران در استقبال از ورود پیشه وری و هیات همراه وی به تهران در بهار سال ۱۳۲۵ که منجر به شهادت جمعی از استقبال کنندگان توسط دژخیمان گردید، فراموش ناشدنی است.

این سومین بار بود که دموکراتهای آذربایجانی برای نجات آذربایجان وسازندگی ایران مطابق اصول قانون اساسی مشروطه و اصول انجمنهای ایالتی و ولایتی به پا خواسته بودند. طبق معمول این بار نیز آزادیخواهان آذربایجان متهم به جدایی طلبی از میهن اصیل پارسی و جنایت علیه خون پاک آریایی شدند!!!

انگلیسیها و آمریکائیهها و نیز روسهای سرخ که هدفی جز تامین منافع ملی خود نداشتند در پی مجموعه ای از مانورهای سیاسی دست دولت فاشیستی حاکم بر تهران را در قتل عام ملت مظلوم آذربایجان باز گذاشتند. به این ترتیب ارتشی از کثیفترین و رذلترین خونخوران نظام شاهنشاهی به آذربایجان یورش بردند و دهها هزار نفر را از ۲۱ آذرماه تا چندین هفته بعد کشتار کردند.

اموال خصوصی و عمومی را غارت کردند و به نوامیس مردم تعدی نمودند. ارقام رسمی چند هزار تن و ارقام مردمی بیش از صد هزار تن را قربانی این ددمنشانه ترین حادثه نسل کشی تاریخ معاصر ایران می دانند.

همراه با این کشتارهای دهشتناک به ، فرهنگ و تاریخ اذربایجان نیز شدیداً حمله گردید و با کمال تحیر و تأسف دهها هزار جلد کتاب به زبان مادری ملت آذربایجان در آتش حقد و کینه آریائیها سوخته شد تا این ملت مظلوم تاریخ عظیم و زبان بی نظیر خود را فراموش کند!

از این پس ترک آذربایجانی جعلاً اذری و اذربایجان به دروغ آذربادگان و آذربادگان نامیده شد.

همزمان با آذربایجان به کردستان نیز حمله شد و نظام خودگردان این ایالت نیز منهدم شد. در کردستان نیز کشتار خونینی به وقوع پیوست.

جمهوری اسلامی ایران:

اسامی استانها در شروع انقلاب غرور انگیز اسلامی به شرح زیر بوده است:

- (۱) مرکزی (۲) گیلان (۳) مازندران (۴) آذربایجان شرقی (۵) آذربایجان غربی
- (۶) کرمانشاهان (۷) خوزستان (۸) فارس (۹) کرمان (۱۰) خراسان (۱۱) اصفهان (۱۲) سیستان و بلوچستان (۱۳) کردستان (۱۴) همدان (۱۵) چهارمحال و بختیاری (۱۶) لرستان (۱۷) ایلام
- (۱۸) بویراحمد و کهگیلویه (۱۹) بوشهر (۲۰) زنجان (۲۱) سمنان (۲۲) یزد (۲۳) هرمزگان
- (۲۴) تهران.

در سال ۱۳۵۷، به طوری که گفته شد کشور ایران به ۲۴ استان، ۱۶۵ شهرستان و ۴۷۴ بخش تقسیم شده بود.

پس از پیروزی انقلاب، قانون تعاریف و ضوابط کشوری در تاریخ ۱۳۶۲/۴/۱۵ به تصویب مجلس شورای اسلامی و در تاریخ ۱۳۶۲/۴/۲۰ به تأیید شورای نگهبان رسیده و به دولت ابلاغ گردید.

از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۶ چهار استان دیگر به نامهای اردبیل (۱۳۷۲)، قزوین (۱۳۷۳)، قم (۱۳۷۵) و گلستان (۱۳۷۶) بر تعداد استانها اضافه شده است که به نظر می رسد غیر از نام قم نامهای در نظر گرفته شده برای این استانهای تازه تاسیس بر اساس نامهای تاریخی آن مناطق صورت نگرفته است.

بر اساس آمار سال ۱۳۷۵، ۱۲۸ استان کشور دارای ۲۸۴ شهرستان، ۷۴۱ بخش و ۷۰۵ شهر و ۲۲۵۸ دهستان بوده است.

روند تقسیم بندی استانها از دوران پهلوی نشان می دهد که متاسفانه طراحان این تقسیم بندی ها بدون در نظر گرفتن ویژگیهای زبانی و ملی و تاریخی ملل فلات ایران و در راستای سیاستهای پان آریا نیستی اقدام به تعیین خود محورانه حدود برای شهروندان ایران کرده اند.

همزمان با پیروزی انقلاب بر شوکت اسلامی در ایران و نگارش قانون اساسی جدید حرکتیهای آزادیخواهانه ملل ایران در مناطق غیر فارس نشین نیز تشدید شد. ملل ایران بارها خواستار تدوین اصول مترقی در قانون اساسی جدید جهت رفع آپارتاید نظام پهلوی شدند. در این میان رویکردهای قومی ویژه ای نیز آغاز گردید که از آن جمله می توان تلاشهای خلق مسلمان در آذربایجان، خلق ترکمن در ترکمن صحرا، خلق کرد در کردستان، خلق بلوچ در بلوچستان، خلق عرب در خوزستان و ترکهای قشقایی در استان امروزی فارس را نام برد. گروههای یادشده عموماً خواستار تمرکز زدایی از ایران و توجه مرکز به ایالات به شدت محروم و مظلوم ایران بودند. اما متاسفانه به دلیل وجود توهم تاریخی تجزیه در دولتمردان و نیز اقدامات بغایت ناشایست برخی از این مدعیان دفاع از حقوق خلقها، در روند حرکت برخی از حرکتیهای مردمی نامبرده شکاف و انحراف ایجاد کرد و به این ترتیب منجر به سرکوب کامل آنها گردید. این تحولات در

کل نشان داد که ملل ایران تمایل چندانی به برقراری نظامهای سیاسی تمرکز گرا در ایران ندارند .

اما به رغم خاموش شدن نا آرامی ها در ایالات و تصویب قانون اساسی جدید با رای نزدیک به ۹۹ درصد شرکت کنندگان، فصل شوراها ی قانون اساسی ایران تا سال ۱۳۷۸ اجرا نگردید و همچنین پیاده شدن اصول ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی با بی اعتنایی و بعضا تحقیر شگفت انگیز مجریان امر روبرو شد !!!

طرح ده ایالتی شدن ایران:

طرح ده ایالتی شدن ایران یکی دیگر از طرحهایی است که طی سه سال اخیر توسط وزارت کشور مطرح شده است.

برای توضیح جزئیات طرح ده ایالتی شدن ایران نخست به خبری که در روزنامه ایران نقل شده است توجه فرمایید:

"لایحه جامع تقسیمات کشوری" تا پایان سال جاری (۱۳۸۰) از سوی وزارت کشور تقدیم دولت شده و برای تصویب به مجلس خواهد رفت.

سیدهاشمی نایب رئیس کمیسیون اجتماعی مجلس این مطلب را به نقل از مدیرکل تقسیمات کشوری اعلام کرد و گفت: "طرح جامع تقسیمات کشور، کشور را به ۱۰ قسمت تقسیم میکند و کل استانها از حالت مدیریت استانی فعلی خارج شده و با تجمع چند استان همجوار تبدیل به ۱۰ استان و یا به عبارتی ۱۰ ایالت خواهند شد."

وی اضافه کرد: "براساس توضیحاتی که خانم احمدی ارائه داد در این طرح، اختیارات وسیعی به فرمانداران داده خواهد شد و تعریف استاندار از داخل چارت تشکیلات اجرایی حذف خواهد شد."

سخن مدافعان طرح

سلیمانی تبری عضو کمیسیون اجتماعی در گفت و گو با خبرنگار پارلمانی ایران ضمن اشاره به ضرورت ارائه طرح تقسیمات کشوری گفت: "تقسیمات استانی موجود، به مشکلات و نارضایتی های دیگری نیز دامن زده از جمله اینکه در برخی استانها این احساس وجود دارد که حق و حقوقشان تضییع میشود لذا در طرح جامع تقسیمات

کشوری، مکانیزمهای توزیع بودجه به نحوی صحیح در نظر اندیشیده شده تا آن مشکلات برطرف گردد.

نماینده فسا افزود: "مشکل دیگری که در سطح کشور به چشم میخورد این است که کثیری از شهرها خواستار تبدیل شدن به مرکز استان هستند و طبق آماری که ارائه شده دست کم ۳۰ نقطه در سطح کشور، تقاضای مرکز استان شدن دارند. این در حالی است که براساس گزارش مسئولان وزارت کشور افزایش تعداد استانها میتواند مشکلات مختلفی را ایجاد کند از جمله اینکه موجبات افزایش هزینه ها را فراهم میکند."

نگاه منتقدین و مخالفان طرح

در میان نمایندگان مجلس، مخالفتهایی نیز با طرح جامع تقسیمات کشوری به چشم میخورد که از آن جمله میتوان به اظهارات محمد دادفر نماینده بوشهر در مجلس شورای اسلامی اشاره کرد. وی طرح جامع تقسیمات کشوری را سوق دادن کشور به سمت سیستم فدرالی دانست و ضمن تأکید بر تعدد استانها، این مسئله را به لحاظ امنیتی و بویژه تأمین امنیت مرزها ضروری برشمرد.

عضو کمیسیون اصل ۹۰ مجلس، خواستار مسکوت ماندن موضوع طرح تقسیمات جامع کشوری شد.

ایده نهایی طراحان

ایده طراحان طرح جامع تقسیمات کشوری این است که رؤسای ایالتها در جلسات هیئت دولت حضور خواهند داشت و هدایت و کنترل ایالتها از پایتخت صورت میگیرد، به دلیل همین ویژگی طراحان امیدوارند که این نوع سیاستگذاری و مدیریت از حساسیتها و تعصبات منطقه ای و بومی کاسته شده و خصلت و حس رقابتهای محلی و منطقه ای که احياناً میان برخی شهرهای یک ایالت وجود دارد جای خود را به علائق ملی خواهد داد. کنترل ایالتها از پایتخت همچنین سبب میشود که خطراتی که ممکن است یکپارچگی کشور را تهدید کند، کاهش یابند. ایجاد یک انقلاب اداری، از دیگر مزایای طرح جامع تقسیمات کشوری عنوان شده است به گونه ای که پیش بینی میشود با ایجاد تغییرات بنیادین در نحوه اداره مناطق ده گانه کشور، امکان بازسازی سیستم اداری بیمار کشور نیز فراهم شود.

طبق آخرین اطلاعات دریافتی طرح جامع تقسیمات کشوری هم اکنون آخرین مراحل تدوین خود را میگذراند. طراحی چنین طرحی در قانون برنامه دوم توسعه کل کشور پیش بینی شده بود ولی بنا به دلایلی این کار مسکوت ماند و هم اکنون در شمار تکالیف و مأموریتهای وزارت کشور است و این دستگاه براساس قانون برنامه سوم در حال تدوین این لایحه میباشد.

(<http://www.shahrvand.com/backissues/637Iran%20News.htm>)

ابرهای تردید !!!

هنگامیکه طرح ده ایالتی شدن ایران مطرح گردید بسیاری از شهروندان کشورمان با حسن نیت به آن نگاه کردند. در واقع همانگونه که اخیراً در منشور معروف «آذربایجان سخن می گوید» نیز توسط صداها تن از روشنفکران و فعالان آذربایجانی توضیح داده شده است این طرح به همراه قانون شوراهای اسلامی شهر و روستا و نیز قوانین انجمنهای ایالتی و ولایتی نشان دهنده ضرورت غیر قابل انکار تاسیس نظام فدرال در ایران است. امری که می تواند سبب خروج از نظام تمرکز گرای کنونی، محو بقایای شوونیسم دهشتناک آریایی و نیز حرکت در مسیر شکوه و آبادانی ایران اسلامی گردد. اما متأسفانه آنچه که بعنوان نقشه طراحی شده برای ایران ده ایالتی در نظر گرفته شده است (اگر واقعا همین نقشه باشد) ابداً چیزی کمتر از طراحیهای کودکانه و شوونیستی دوران رضاخان ندارد. اجرای طرح ده ایالتی شدن ایران مطابق این نقشه عملاً تلاش آشکار برای محو فرهنگ و جغرافیای ملل ایرانی و به ویژه آذربایجان است. با مطالعه این نقشه براحتی می توان به منویات طراحان آن پی برد. ضمن اینکه سرکار خانم احمدی پور بعنوان شخص اول شناخته شده در طرح ده ایالتی شدن ایران در سمینار طرح جدید تقسیمات کشوری که در مرکز گفتگوی تمدن‌ها در پاییز سال ۱۳۸۱ برگزار گردید تقریباً مدافع انجام تقسیمات جدید بر اساس نقشه مذکور بود.

اما برای رسیدن به چنین نقشه مغشوش و منفوری نخست می بایست ترکیب جمعیتی مناطق مختلف ایران دچار تغییر گردد!

بعنوان مثال با توجه به خبری که در اواسط خرداد ماه سال ۱۳۸۲ توسط رادیوی تهران در خصوص اسکان ۲۰۰۰۰۰ تن از عشایر محروم در استان آذربایجان غربی پخش

گردیده است چنین استنباط می شود که اسکان این عشایر (با اکثریت کرد) در شهرکهای آماده شده شمال و جنوب این استان ترکیب جمعیتی منطقه را دچار تغییر خواهد کرد!

احتمالا در راستای همین طراحی های غیر ملی است که پس از واگذاری آستارا در سال ۱۳۴۹ به گیلان گردنه حیران اردبیل نیز طی دو ماه اخیرا به این استان الحاق شده است و یا زمزمه واگذاری خلخال به گیلان توسط مدیران غیر بومی این شهر در حال شنیده شدن است! این در حالی است که بسیاری از ترک های مقیم انزلی و شهرهای مجاور آن خواهان الحاق این بخش به آذربایجان به مرکزیت اردبیل هستند.

اما موضوع تنها به اینجا ختم نمی شود. پس از استان شدن اردبیل که به حق نیز باید چنین می شد نام این بخش در راستای سیاستهای آریا گرایانه از حیطة نام مقدس آذربایجان خارج شد و تلاشهای پیگیری که تاکنون در این خصوص بعمل آمده متاسفانه با مخالفتهای آشکار و نهان عناصر شناخته شده روبرو گردیده است. امری که در گذشته نیز در مورد استان زنجان (همراه با قزوین) و همدان صورت گرفته بود.

در حال حاضر بحث استان شدن مراغه، اهر، ماکو و مهاباد نیز مطرح شده است! طبعا همه این شهرها با توجه به شایستگی هایی که دارند حتما باید ارتقاء سطح یابند اما این ترقی اگر مطابق تفکرات پان آریائیستی باشد یک فاجعه ملی است!

در واقع آذربایجان در حال حاضر محق است تا دست کم نه استان در ضلع شمال غربی ایران عزیز را با نام خود کاملا پوشش دهد.

در سالهای ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱ در نمایشگاه همایش اقوام ایران، استان های آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل، زنجان، قزوین، همدان، اراک، تهران، قم و همچنین شهرهای آستارا و بیجار و سنقر، قروه... تحت نام غرفه های آذربایجان شرکت کردند. متصدیان غرفه های مربوطه با نوشتن اسامی استانها و شهرهای خود در تابلوهایی بزرگ و نصب آشکار آن بر بالای سردر ورودی غرفه آذربایجان شرقی (که نخستین غرفه نمایشگاهها بود) خواستار دیدار بازدید کنندگان از «غرفه های آذربایجان» شدند.

طی دو هفته در مدت برگزاری دو نمایشگاه، صدها هزار نفر از نمایشگاه همایش اقوام بازدید کردند و هزاران تن از آنان نشریه داخلی نمایشگاه موسوم به تورک ائلیری (که در برگیرنده همه استانهای آذربایجانی یاد شده و نیز مناطق ترک نشین دیگر ایران بودند) را دریافت کردند.

این اقدامات بسیار مورد توجه و تشویق بازدیدکنندگان از هر دو نمایشگاه در محل خوابگاه کوی دانشگاه تهران قرار گرفت. اما به نظر می رسد برای تحقق نقشه دلهره انگیز ده ایالتی شدن ایران مطابق نقشه کذایی ارائه شده در روزنامه ابرار تغییرات می بایست در قالب بسیار گسترده تر صورت پذیرد.

طرح آمایش ملی یکی از این قالبهای نگران کننده است!

بعنوان مثال به این خبر توجه فرمایید:

مرحله دوم طرح آمایش سرزمین آغاز شد.

مرحله دوم مرحله ملی اسن. این طرح شامل سه مرحله می باشد :

مرحله فرا ملی، مرحله ملی و مرحله منطقه ای

در مرحله اول با توجه به تحلیل شرایط آینده جهان و موقعیت منطقه ای کشور نقش و سهم کشور در سطوح منطقه ای و بین المللی تشریح شده است. در سطح ملی با توجه به خطوط کلی به دست آمده در مرحله اول و تصویب آن توسط مسوولان از یکطرف و قابلیتها و امکانات سرزمین از طرف دیگر، ترسیم تصویر مرحله توسعه یافتگی سرزمین، توزیع مناسب جمعیت و فعالیت در سرزمین و تقسیم کار بین مناطق کشور تعیین می شود.

(مرجع: جهان اقتصاد، انعکاس دهنده: مدیر کل دفتر آمایش و برنامه ریزی منطقه ای سازمان مدیریت و برنامه ریزی، تاریخ: ۱۳۸۱/۱۱/۶)

طرح آمایش سرزمینی (شامل توزیع جمعیت، تقسیم امکانات و نیز ترسیم حدود اداری استانها) اگر مطابق واقعیتها صورت نپذیرد به مثابه مینهایی است که در پهنه این سرزمین پهناور در عرصه های گوناگون اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و حتی امنیتی کاشته می شود.

با توجه به اینکه نقشه منتشر شده در روزنامه ابرار در خصوص طرح ده ایالتی شدن ایران نقشه ای نگران کننده می باشد لذا می توان در خصوص نگرشهای طراحان آمایش جمعیتی نیز تردیدهای جدی مطرح کرد!

فدرالیسم در هند

مقصود سلیمان پور

۱- مقدمه

«فدرالیسم» یک نوع نظام و ساختار حکومتی است که برای اداره جوامع چند ملیتی بکار گرفته می شود. کشورهایی که چنین الگو یا ساختار سیاسی را پذیرفته اند، «فدراسیون» خوانده می شوند. فدرالیسم بعنوان ایده سازماندهی یک کشور، اصول و شرایط معینی را در بر می گیرد؛ ولی فدراسیون بعنوان یک چارچوب پیاده سازی شده در یک کشور خاص، می تواند از یک کشور به کشور دیگر متفاوت باشد. با این حال، برای اینکه نظام ساختاری یک کشور را بتوان فدراتیو به حساب آورد، لازم است که در آن حداقل دو سطح حکومتی هر یک با قلمروی مشخص وجود داشته باشد. بطوریکه هیچ یک از آنها زیر دست دیگری نباشد. چنین ارتباط ظریف و پیچیده ای مستلزم وجود یک قانون اساسی و نیز یک دیوان عالی است تا در خصوص ارتباط متقابل بین آنها داوری نماید.

فدرالیسم بعنوان یک زیر ساختار حکومتی، تمام قوا و شئون جامعه را تحت تأثیر قرار می دهد. در این مقاله با بررسی فدراسیون هند، خصوصیات فدرالیسم پذیرفته شده در جامعه هند مورد مطالعه قرار می گیرد. به طور مشخص، بررسی ویژگیهای فدرالیسم در هر یک از قوای سه گانه حکومت هند هدف اصلی این مقاله می باشد که در پنج بخش تنظیم شده است. بخش دوم برخی اطلاعات عمومی در خصوص هند را شامل می شود. بخش سوم به بررسی جریان شکل گیری فدراسیون می پردازد. بخش چهارم که قسمت اصلی مقاله می باشد، نحوه پیاده سازی فدرالیسم را در هر یک از قوای سه گانه حکومت هند تشریح می کند. بخش پنجم خلاصه ای از نکات اصلی مقاله را در بر می گیرد.

۲- اطلاعات عمومی

شبه قاره هند به صورت شبه جزیره ای مثلثی شکل در جنوب قاره آسیا قرار دارد و با کشورهای پاکستان، چین، بوتان، نپال و برمه دارای مرز مشترک می باشد. مساحت این کشور در حدود ۳۱۶۵۵۹۶ کیلومتر مربع می باشد که حدود دو برابر ایران بوده و هفتمین سرزمین پهناور دنیا به شمار می رود. کشور هند برابر سرشماری سال ۲۰۰۱، جمعیتی بالغ بر یک میلیارد و بیست و هفت میلیون نفر را شامل می شود که از این نظر بعد از کشور چین دومین کشور پر جمعیت جهان می باشد. زبان رسمی هند، هندی است که با خط دیوانگری نوشته می شود. علاوه بر این، قانون اساسی هند ۱۶ زبان دیگر شامل آسامی، بنگالی، گجراتی، کانارایی، کشمیری، کوکانی، مالایالم، ماننی پوری، نپالی، اورییا، پنجابی، سانسکریت، سندھی، تامیلی، تیلگو و اردو را نیز جزء زبانهای رسمی اعلام نموده است. به عنوان مثال، ارزش یک اسکناس هندی به تمام این زبانها بر روی آن نوشته می شود. لازم به ذکر است که زبان انگلیسی جزء زبانهای رسمی هند نمی باشد. ولی بدلیل پیشینه بسیار وسیع استفاده از این زبان در دوران استعمار این کشور توسط انگلستان، هم اکنون تمام آموزش عالی و بسیاری از مکاتبات اداری به زبان انگلیسی انجام می گیرد. در واقع، زبان انگلیسی زبان مشترک مردم هند به شمار می رود. شایان ذکر است که اگر چه قانون اساسی هند، زبان هندی را به عنوان زبان رسمی کشور هندوستان اعلام داشته است ولی تدریس این زبان در بسیاری از ایالتها محدود به یک کتاب درسی است. از این رو، تعداد کثیری از تحصیلکرده های هندی به زبان هندی تسلط کافی ندارند و در عمل افرادی که متعلق به ایالتها متفاوت می باشند با یکدیگر به زبان انگلیسی حرف می زنند. نظام آموزش و پرورش و سیستم مکاتبات اداری در هر ایالت در کنار زبان انگلیسی به زبان محلی آن ایالت می باشد. هند در سال ۱۹۴۷ میلادی استقلال خود را بدست آورده است. قانون اساسی هند در سال ۱۹۴۹ میلادی تصویب و از سال ۱۹۵۰ میلادی به اجرا گذاشته شده است. تنوع اعتقادات مذهبی در هند بسیار زیاد است هر چند که قانون اساسی این کشور، هند را کشوری سکولار و فاقد مذهب رسمی اعلام کرده است. در حدود ۸۰ درصد مردم هند پیرو آیین هندو و بین ۱۲ تا ۱۵ درصد نیز مسلمان می باشند. بعد از مسلمانان که بزرگترین اقلیت مذهبی هند را تشکیل می دهند، از ادیان و

مذاهب عمده موجود در هند می‌توان مسیحیت، بودایی، سیک، جین و زرتشتی را نام برد.

۳- تشکیل فدراسیون هند

پس از استقلال هند در سال ۱۹۴۶ میلادی، شورای قانون اساسی هند به منظور تهیه و تدوین قانون اساسی هند تشکیل گردید. این شورا پس از سه سال مطالعه و تحقیق و با استفاده از متن قانون اساسی چهل کشور مختلف، قانون اساسی هند را در سال ۱۹۴۹ به تصویب رساند. در این قانون اعلام گردید که حکومت هند به صورت جمهوری پارلمانی و مبتنی بر نظام فدرال می‌باشد. گفتنی است که در انتخابات یک الگوی ساختاری برای اداره کشور، قوانین اساسی کشورهای انگلیس و آمریکا بیش از سایر کشورها تأثیرگذار بوده‌اند. در حقیقت پیش از استقلال هند کلیه شئون این کشور بر اساس قوانین انگلیس اداره می‌شد و بنابراین شورای قانون اساسی هند در تنظیم قانون اساسی جدید به کشور انگلستان اهمیت خاصی قائل بود. از طرف دیگر، شبه قاره آمریکا، مانند شبه قاره هند از تنوع فرهنگی و اعتقادی بسیار گسترده‌ای برخوردار است که توانسته است آنرا به گونه‌ی موفق با استفاده از یک نظام فدرال اداره نماید.

۴- تفکیک قوا در فدراسیون هند

نمود فدرالیسم در هر یک از قوای سه‌گانه حکومت هند به شرح زیر می‌باشد:

۴-۱- قوه مجریه

قانون اساسی هند با پذیرش نظام فدرال کشور هندوستان را به ۲۸ ایالت و ۷ فرمانداری کل تقسیم نموده است که هر ایالت دارای یک مجلس قانون گذاری و نیز دولت محلی مستقل می‌باشد. اشاره بدین نکته نیز حائز اهمیت است که تقسیم‌بندی هند به ایالت‌های مختلف بر مبنای زبانهای محلی مورد تکلم هر منطقه بوده است. به طوریکه حداقل ۷۰ درصد مردم هر ایالت دارای یک زبان مشترک باشند. فدراسیون هند علاوه بر دولت‌های ایالتی، دارای یک دولت مرکزی نیز می‌باشد که در مورد امور دفاعی، سیاست خارجی و نیز برخی سیاست‌گذاریهای کلان تصمیم‌گیری می‌نماید.

هر یک از وزارتخانه های دولت مرکزی و نیز دولتهای ایالتی، دارای یک وزیر، یک وزیر مشاور، یک نایب وزیر و یک یا چند معاون و مدیر کل می باشد. معاونین و مدیران کل وزارتخانه ها از اعتبار و اقتدار بالایی برخوردارند و عموماً مدیریت اصلی وزارتخانه ها و ادارات کل بر عهده این افراد می باشد. نکته قابل توجه این است که معاونین و مدیران کل وزارتخانه ها پس از گذشتن از سلسله مراحل اداری طولانی به این پست ها دست می یابند و از اینرو جزء کادرهای ثابت محسوب می شوند که با تغییر وزرا این افراد پست خود را همچنان در اختیار خواهند داشت. به عبارت دیگر، تغییر کابینه و ترکیب وزرا، موجب جابجایی های بسیار روبنایی (بالا تر از رده های معاونین و مدیران کل) در هرم مدیریت وزارتخانه ها می گردد. نکته قابل ذکر این است که نخست وزیران و وزرای دولتهای مرکزی و ایالتی همگی باید از نمایندگان مجلس مرکزی و یا ایالتی باشند و یا ظرف شش ماه پس از تصدی پست وزارت باید از یکی از حوزه های انتخاباتی به نمایندگی مجلس انتخاب شوند. به این ترتیب، کلیه وزرای هند باید رأی اعتماد مردم را احراز نمایند.

۴-۲- قوه مقننه

بر اساس قانون اساسی هند، نظام پارلمانی هند به صورت دو مجلسی می باشد. بطوریکه قوه مقننه هند دارای دو مجلس عوام (لوک - سابا) و مجلس اعلی (راجیا - سابا) می باشد.

برابر اصل ۶۹ قانون اساسی هند، پارلمان این کشور متشکل از رئیس جمهور و نمایندگان مجالس لوک - سابا و راجیا - سابا می باشد. مجلس لوک - سابا دارای ۵۴۵ کرسی نمایندگی است که ۵۴۳ نفر از آنان توسط انتخابات سراسری و با رأی مستقیم مردم انتخاب می شوند و ۲ کرسی نیز به انگلیسی های هندی تبار تعلق دارد که توسط رئیس جمهور هند انتخاب می شوند.

مجلس راجیا - سابا که وظیفه اصلی آن کنترل و ایجاد توازن بین قوه قضائیه و قوه مقننه می باشد، دارای ۲۵۴ نفر نماینده است که ۲۴۲ نفر آنان را مجالس ایالتی انتخاب و به مرکز معرفی می کنند و ۱۲ نفر دیگر نیز توسط رئیس جمهور هند انتخاب می گردد. ریاست مجلس راجیا - سابا معاون رئیس جمهور نیز می باشد که با رأی نمایندگان مجلس راجیا - سابا انتخاب می شود.

شایان ذکر است که رئیس جمهور هند با رأی مردم انتخاب نمی شود. بلکه شورایی متشکل از منتخبین مجالس لوک - سابا و راجیا - سابا یک نفر از شخصیتهای برجسته هندی را به مدت ۵ سال به عنوان رئیس جمهور انتخاب می نماید. رئیس جمهور کنونی هند پروفیسور عبدالکلام از مسلمانان هند می باشد که قبلاً وزیر مشاور وزارت دفاع هند بود و بسیاری از پروژه های هسته ای و فضایی هند توسط او طراحی، راه اندازی و به انجام رسیده اند. پارلمان هند با فرمان رئیس جمهور رسمیت یافته و کار خود را آغاز می کند و کلیه مصوبات مجلس هند نیز پس از تنفیذ رئیس جمهور این کشور قابلیت اجرا پیدا می کند.

۴-۳- قوه قضائیه

بدلیل پذیرش نظام فدرال، هر یک از ایالتهای هند دارای یک وزارت دادگستری که اصطلاحاً وزارت حقوق و عدالت خوانده می شود، می باشند. همچنین در ایالتها یک دادگاه عالی نیز وجود دارد که البته در برخی موارد چند ایالت دارای یک دادگاه عالی مشترک می باشند. در سرتاسر هند که متشکل از ۲۸ ایالت می باشد، تعداد ۲۱ دادگاه عالی وجود دارد. علاوه بر این، فدراسیون هند دارای یک دیوان عالی نیز می باشد که مقر آن در دهلی نو است. وظیفه اصلی دیوان عالی هند مراقبت از قانون اساسی و صیانت از حقوق اساسی مردم هند می باشد. دیوان عالی هند در مواردی که قوانین دولت مرکزی، ایالتی و یا فرمانداری کل با قانون اساسی انطباق نداشته باشد و یا ناقض حقوق اساسی مردم هند باشد، درباره اعتبار این قوانین اظهار نظر می کند. از جمله حقوق اساسی که در قانون اساسی هند تصریح شده اند عبارتند از: حق حیات، حق امرار معاش، حق تعلیم و تربیت، حق برابری، حق زندگی در محیط زیست سالم، حق سلامتی و بهداشت، آزادی بیان، آزادی مطبوعات و غیره.

۵- خلاصه و نتیجه گیری

در این مقاله برخی اطلاعات عمومی در خصوص کشور هندوستان مورد اشاره قرار گرفت و نحوه شکل گیری فدراسیون هند به اختصار بیان گردید. پس از آن، نمود عینی فدرالیسم در هر یک از قوای سه گانه مجریه، مقننه و قضائیه به طور خیلی مختصر تشریح گردید. نکات برجسته مقاله را می توان چنین خلاصه نمود:

الف) مبنای تعریف ایالت در فدراسیون هند بر اساس زبان محلی مورد تکلم هر منطقه می باشد و آموزش و پرورش و نظام اداری هر ایالت مبتنی بر زبان محلی آن ایالت می باشد.

ب) هر یک از ایالت‌های هند دارای دولت، مجلس و دادگاه‌های ایالتی است.
ج) دیوان عالی هند برجسته ترین نهاد قضایی این کشور می باشد که در استقرار فدرالیسم در هند و دفاع از حقوق اساسی ایالت‌ها و مردم هند در چارچوب قانون اساسی دارای ارزش کلیدی می باشد.

بعنوان یک شرط لازم جهت استقرار فدرالیسم، فدراسیون هند متشکل از دو سطح حکومتی است که یکی در مرکز و دیگری در سطح ایالت حضور دارند و استقلال متقابل این دو سطح با تصریح قانون اساسی و نظارت دیوان عالی هند تضمین شده است.

منابع:

- ۱) اعلائی فرد، محمد علی، روند انتخاب نمایندگان مجلس در هند، نامه علمی هند، سال اول، شماره اول، ص ۱۰-۱۳.
- ۲) اعلائی فرد، محمد علی، مروری بر ساختار اداری و مدیریت اجرایی هند، نامه علمی هند، سال اول، شماره دوم، ص ۱۴-۱۹.
- ۳) رفیعی، محمد تقی، نظام حقوقی و سازمان قضایی هند، نامه علمی هند، سال اول، شماره های سوم و چهارم.

- 1- Adeney, k., 2000, Regionalism, identity and reconciliation: federalism in India and Pakistan, 50th Annual conference of the political studies Association, London, UK.
- 2- India 2001: A reference Annual, Research Reference and Training Division, Ministry of Information and Broad Casting, Gov. of India, New Dehli.

بررسی حقوقی فدرالیسم

حمید والایی

قبل از شروع بحث فدرالیسم در ایران بایستی سوابق تاریخی و حقوقی - مثل قانون انجمن های ایالتی و ولایتی - و قوانین بین المللی و فدرال موجود در کشورهای دیگر را از نظر گذرانده و با توجه به آنها و لحاظ نمودن ویژگیها و تنوع قومی موجود در ایران، فدرالیسم و قوانین مربوطه آنرا برای ایران مورد بررسی قرار داد.

در ایران قانون بصورت امروزی و نوین از زمان مشروطیت و با تدوین قانون اساسی آن زمان به وجود آمده است و در این راه اقوام و ملل مختلف ایران، بخصوص ملت آذربایجان - همانند امروز - تلاشهای زیادی را در راه احقاق حقوق اقوام ایرانی انجام داده اند، بطوریکه «احمد قاسمی» بر این باور است «در واقع تبریز بود که متمم قانون اساسی را که از لحاظ تصریح حقوق خلق، بسی گرانباتر از خود قانون اساسی است، گرفت.» (۱) «در بهمن ماه ۱۲۸۵ که متن قانون اساسی در تبریز انتشار یافت، مردم آن را دلخواه نیافتند و برای تکمیل آن شوریدند و تدوین متمم قانون اساسی را از مجلس خواستار شدند.» (۲)

بعد از تصویب قانون اساسی و متمم آن و نظامنامه انجمن های ایالتی و ولایتی، با حاکمیت فدرالیس مانند سنتی ای مواجه هستیم که قانونمند می شود. البته در آن زمان نیز مخالفینی مانند مخالفین امروزی فدرالیسم وجود داشتند، اما در نتیجه انقلاب مشروطیت بود که شاهد کشوری قانونمند - به روش نوین - شدیم، ولی سیستم متمرکز (رژیم پهلوی) به جای مطابقت سازی آن قانون با قوانین فدرال جهان، آن را به یکباره

نسخ کرد و با تحمیل خود بر ایران لطمات شدیدی را در طول ۸۰ سال بر اقوام و ملل ایران وارد ساخت. مخالفین امروزی فدرالیسم باید تسلیم واقعیت شوند و فدرالیسم را در ایران بپذیرند، چون سیستم نادرست آنها متمرکز امتحان خود را به تلخی داده است. خطر تجزیه کشور توسط مخالفین فدرال در حالی مطرح می شود که اگر از لحاظ حقوقی و امنیتی و سیاسی این بحث مورد بررسی قرار گیرد، می بینیم که فدرالیسم در ایران نه تنها موجب تجزیه و ناامنی کشور نیست، باعث اتحاد سیاسی آن نیز می شود. مخالفان فدرالیسم اگر کشورهایی مانند یوگسلاوی و شوروی را در زمینه فدرالیسم ناموفق می دانند، باید بدانند که اختلافات عمیق ما بین روسها و اوکراینی ها و صربها و کرواتها و... از زمانهای قبل از به کارگیری سیستم فدرالیسم در این کشورها وجود داشته است و از هم پاشیدگی آنها را نمی توان به گردن فدرالیسم انداخت، چون در مقابل کشورهای موفق مانند سوئیس وجود دارد که مشابهت های زیادی با ایران دارد و اگر در ایران میان اقوام اختلافی وجود داشته باشد، در نتیجه ۸۰ سال اخیر است و در صورت عملی شدن این طرح این مشکل نیز حل خواهد شد.

باید قبول کرد که تشکیل دولت بر اساس آزادی اراده و اختیار صورت می گیرد و بدین ترتیب اراده آزاد ملت است که شکل حکومت و قدرت سیاسی جامعه را مشخص می سازد. از اینرو حتی در حکومت دینی نیز «عنصر و شاخص اصلی در ایجاد دولت همان اراده آزاد و خواست مشترک افرادی است که خود حکومت قانون الهی را پذیرفته اند.» (۳) اصل ۲۰ قانون اساسی فعلی نیز به آن تصریح کرده است. مطابق این اصل «همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند.»

از لحاظ حقوق بین الملل نیز باید این حق را به اقوام و ملل ایران داد تا خواستار حقوق خویش باشند، همانطوریکه در ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر ذکر گردیده است، «هر فردی حق آزادی عقیده و بیان را دارد و این حق مستلزم آن است که کسی از داشتن عقاید خود بیم و نگرانی نداشته باشد و در کسب و دریافت و انتشار اطلاعات و افکار به تمام وسایل ممکن بیان و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد.» (۴)

"ماده ۲۹ حقوق کودک می گوید: احترام به حقوق بشر و آزادیهای اساسی انسانها، احترام به والدین و هویت فرهنگی و ارزشهای ملی، آمادگی برای داشتن زندگی

مسئولانه در جامعه ای آزاد، روحیه تفاهم، صلح، بردباری و تساوی زن و مرد و دوستی بین تمام مردم، گروههای قومی، مذهبی و ملی باید جزء برنامه آموزش و پرورش کودکان باشد. " (۵)

و " ماده ۳۰ حقوق کودک می گوید: کودکان متعلق به اقلیتهای قومی، بومی و مذهبی باید حق برخورداری از فرهنگ خود و تعلیم و اعمال مذهب و زبان خود را داشته باشد. " (۶)

البته در قانون اساسی فعلی نیز در بعضی از اصول به نوعی مواد بالا تکرار شده است ولی تا به حال بنا به سیاستهای غلط در اجرای آنها تعلق شده است. این در حالی است که قوانین، بعد از تصویب از دارای بار اجرایی برابری هستند. این تعلق را می توان در اصولی مانند ۱۹، ۱۵، ۴۸ مشاهده کرد.

و اگر این اصول اجرا شده به صورت سلیقه ای عمل شده است، مثلاً چون در قسمت اول اصل ۱۵ به رسمی بودن زبان فارسی اشاره شده است، برای آن هزینه های هنگفتی - حتی برای خارجیانی - خرج می شود، اما به قسمت اخیر اصل ۱۵ که به آموزش زبان دیگر اقوام غیرفارسی پرداخته به هیچ عنوان عمل نمی شود و اگر اقوام مختلف به احیای زبان خود پردازند با زدن برچسب های گوناگون به آنها، مانع از احیای حقوق فرهنگی اقوام غیر فارسی می شوند. و از زبانهای غیرفارسی به عنوان زبانهای محلی یا لهجه های فارسی!! یاد می کنند. با وجود این نباید اقوام غیرفارسی را بعنوان اقلیت بشناسیم چون اگر به اصول فدرالیسم قائل شویم، می بینیم که هر کدام نسبت به یکدیگر اکثریت محسوب می شوند؛ همچون اقوام موجود در سوئیس که هر کدام در مقابل هم به صورت قوم اکثریت شناخته می شوند.

با ذکر آمارهای جهانی در مورد تعداد اقوام موجود در ایران این شفافتر می شود. که این آمارها عبارتند از:

طبق آمارهای جهانی:

" ترکهای آذربایجانی: مجموعاً ۲۴۳۶۴۰۰۰ نفر یعنی ۳۷/۷٪ (زمان درج آمار،

سال ۱۹۹۷)

فارسیها: مجموعاً ۲۴۲۸۰۰۰۰ نفر یعنی ۳۵/۹٪ (زمان درج آمار، سال ۱۹۹۷)

کردها: مجموعاً ۳۴۵۰۰۰۰ نفر (زمان درج آمار، سال ۱۹۸۳)

بلوچها: مجموعاً ۸۵۶۰۰۰ (زمان درج آمار، سال ۱۹۹۴ - ۱۹۹۲)

عربها: مجموعاً ۱۴۰۰۰۰۰ نفر (زمان درج آمار، سال ۱۹۹۳)

و دیگر اقلیتهای کوچکتر نیز آمار بمراتب کمتری دارند. " (۷)

البته در آخرین گزارش سازمان ملل در مورد تضييع حقوق ترکان ایران، از ۳۰ میلیون ترک در ایران یاد شده است.

پس حالا دیدیم که در سیستم تمرکز، یک قوم - قوم فارس - سیطره خود را بر اقوام دیگر حاکم ساخته است. این سیطره را میتوان در قالب های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و ... به عینه مشاهده کرد. و برای اینکه بتوانیم نظر توده مردم را در مورد اجرای سیستم فدرال جویا شویم باید از طرقي مانند همه پرسی این کار را انجام دهیم و پیش نیاز این کار این است که اصول واقعی نظام فدراتیو برای مردم توضیح داده شود و جلوی تبلیغات منفی در این مورد گرفته شود و همچنین قانون اساسی ایران فدرال توسط نخبگان اقوام تدوین شود. در مورد همه پرسی در مسایل مهم، قانون اساسی فعلی در " اصل ۵۹ می گوید: در مسایل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه پرسی و مراجعه مستقیم به آراء مردم صورت گیرد. درخواست مراجعه به آراء عمومی باید به تصویب دو سوم مجموع نمایندگان مجلس برسد. " البته باید نمایندگان مجلس نیز با تصویب همه پرسی در این مورد، راه را برای اظهار نظر موکلین خود باز کنند. و اگر به اصل ۸۴ قانون اساسی عمل کنیم، در قسمت اخیر اصل ۵۹ مشکلی نخواهیم داشت. " اصل ۸۴ قانون اساسی: هر نماینده در برابر تمام ملت مسئول است و حق دارد در همه مسائل داخلی و خارجی کشور اظهار نظر نماید. "

ممکن است بر اساس تبلیغات منفی مخالفین، عده ای از مردم با این سیستم مخالفت کنند، که نمونه آن را در تاریخ آلمان مشاهده کرد. " در آلمان مقاطعی وجود داشته اند که خشم و نارضایتی مردم به خاطر پیچیده به نظر رسیدن پروسه های سیاسی در نظام فدراتیو از آرزوی آنها برای استقلال مناطق و ایالتها بسیار بیشتر بوده است ولی بعداً با تحولاتی مانند متحد شدن آلمان در سال ۱۹۹۰ نشان داده شد که تمایلات مردم برای تقویت ایالتها نیز می تواند افزایش یابد و عکس روند بالا به کار گرفته شود و ایالتهاى خود را مجدداً زنده کردند. " (۸)

و مخالفین باید از هر گونه استبداد در نظرات خود دست بردارند، چنانچه در " بند ۶ اصل ۳ قانون اساسی ذکر شده: محو هر گونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی. " پس با توجه به این بند باید جلوی استبداد فکری و انحصارطلبی مخالفین فدرالیسم در ایران گرفته شود.

در بند ۸ اصل مذکور در مورد حق تعیین سرنوشت مردم گفته شده: مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش. همچنین با دقت در بند ۱۰ اصل ۳ قانون اساسی (ایجاد نظام اداری صحیح و حذف تشکیلات غیر ضرور) میبینیم که این اصل نیز همانند دیگر اصول معطله قانون اساسی سیستم متمرکز فعلی به خوبی اجرا نمی شود؛ دلیل آن نیز وجود ساترالیسم اداری و بوروکراسی می باشد. ولی در نظام فدراتیو این بند با کمی تغییر به حالت اجرا درمی آید چون یکی از اصول این سیستم ایجاد نظام اداری صحیح و مستقل در هریک از مناطق کشور فدرال است. و در بسیاری از موارد عدم اجرای آن کشور فدرال را دچار مشکل می کند.

اما در مورد عبارتهایی مانند تجزیه کشور در صورت اجرای نظام فرال، که توسط مخالفین اجرای این سیستم در ایران، بیان می شود باید بگویم که این مخالفتها از زمان پهلوی به این طرف وجود داشته است. ولی می توان با اصول حقوقی موجود نشان داد که اجرای فدرالیسم همانند دیگر کشورهای ناهمگن، در ایران نیز نمی تواند عاملی برای تجزیه قلمداد شود. بطوریکه " در تاریخ آلمان ساختار فدرالیستی چون ابزار و فرمی برای دستیابی به اتحاد سیاسی و ملی برگزیده شد. بنابراین با انتخاب نظام فدراتیو در آلمان اهداف معین سیاسی دنبال می شد. " (۹)

و یا در " اصل اول قانون اساسی سوئیس می خوانیم: مردم ساکن بیست و سه ایالت مستقل سوئیس، به موجب این پیمان با یکدیگر متحد می گردند.

و در اصل دوم همین قانون گفته شده: هدف از تشکیل کنفدراسیون تضمین استقلال کشور در برابر کشورهای بیگانه، حفظ نظم و آرامش داخلی، حمایت از آزادی و حقوق دول عضو و افزایش موقعیتهای مشترک آنهاست. " (۱۰ و ۱۱)

در واقع فدرالیسم موجب تجزیه نمی شود بلکه موجب برابری اقوام و رفع تبعیض از آنها می شود و به نوعی آنها را طبق قانون اساسی فدرال، مستقل می شناسد. برای نمونه،

اصل های ۳، ۴ و ۵ قانون اساسی سوئیس نشان دهنده این موضوع می باشد. و با توجه به اصل ۱۵، در مقابله با دولتهای خارجی در هنگام تجاوز به کشور ایالتهای مورد استمداد موظفند کمکهای لازم را ارائه نمایند. این اصل به نوعی اتحاد ایالتها را می رساند. در بند ۱ اصل بیست و دو مکرر-۳ این موضوع به نوعی دیگر تکرار می شود. و در قسمت اول " اصل یکم قانون اساسی فرانسه قید شده: فرانسه یک جمهوری غیر قابل تجزیه، غیر مذهبی، دموکراتیک و اجتماعی است..." (۱۱ الف)

پس با مطالعه چند اصل از اصول قانون اساسی کشورهای موفق در زمینه فدرالیسم می بینیم که در فدرالیسم راه تجزیه کشور بسته می شود. در کشور ما نیز اگر سیستم تمرکز به صورت فعلی پیش برود و احقاق حقوق مردم باز هم گرفته شود، مطمئناً کشور علاوه بر تجزیه دچار لطمات شدیدی نیز خواهد شد و اگر مخالفین طرح فدرالیسم نمونه هایی مانند یوگسلاوی و شوروی را مثال می زنند. ولی اگر مطالعه صحیح در مورد آنها داشته باشند متوجه می شوند که اختلافات موجود در آنها قبل از به وجود آمدن فدرالیسم در آنها وجود داشته است، ولی در ایران قبل از ۸۰ سال اخیر اختلافاتی میان اقوام وجود نداشته است و تجربه فدرالیستی و ایالتی را با موفقیت طی کرده اند.

وضعیت فعلی در ایران

وضعیت فعلی در ایران طوری است که حتی بسیاری از اصول سیستم تمرکز نیز - حتی با وجود عدم سازگاریش - رعایت نمی شود. و این موارد را می توان در مواردی مانند مسئله اقتصادی اقوام و عدم وجود احزاب قدرتمند اقوام مشاهده کرد. و یا بطور مثال می توان اصل ۷ قانون اساسی را نام برد که با وجو تصویب، بعد از چندین سال تعلل به مرحله اجرا درآمد، ولی باز هم مشاهده کردیم که مخالفین سیستم عدم تمرکز و عدم تراکم مانع از کارکرد صحیح شوراها شدند، بطریقه اگر شوراها تقویت بشوند، می توانند زمینه ساز تمرکززدایی شوند.

نگاهی به طرحهای پیشنهادی برای ایران فدرال

امروزه از طرف گروههای مختلف برای ایران فدرال قانون اساسی فدرال تدوین و پیشنهاد می شود اما نکته ای که در اینجا قابل ذکر است این است که این طرحها، اولاً:

باید توسط نخبه گان اقوام طرح شوند و ثانیاً: با اصول واقعی نظام فدرال و تنوع قومی موجود در ایران مطابقت داشته باشند.

مثلاً در " طرح پیش نویس قانون اساسی جمهوری فدرال ایران که توسط شورای موقت سوسیالیستهای چپ ایران تنظیم شده، زبان فارسی به عنوان زبان رسمی کشور قید شده است و اشاره ای به آموزش دیگر زبانهای اقوام نشده است. در اینجا می بینیم که باز هم یکی از اصول سیستم تمرکز با زیرکی تمام به سیستم فدرال تحمیل شده است، چرا که نه از لحاظ قومی و نه از لحاظ نظام فدراتیو جایگزینی زبان فارسی بعنوان زبان رسمی ایران فدرال نمی تواند مورد قبول واقع شود. البته در طرحهایی نیز این مورد با اصول واقعی فدرالیسم تنظیم شده است؛ برای نمونه در " طرح پیشنهادی مجموعه قوانین ایالتی ترکمنستان ایران در قسمت مربوط به زبان در بند ۳ آمده است: دولت ایل ترکمنستان ایران برای آموزش و تربیت کادرها و متخصصین زبانهای تمامی ملیتهای ایرانی را که در قانون اساسی ایران به رسمیت شناخته شده اند همت خواهد کرد تا بدینوسیله آمادگی دریافت مکتوبات به تمامی آن زبانها را پیدا کند و به شکوفایی فرهنگی چند زبانی یاری رساند. " این در حالی است که هیچ اشاره ای به رسمی بودن زبان فارسی نشده است. و به نظر می رسد همانطور که زبان فارسی به اجبار رسمی شده، می تواند از رسمیت نیز بیافتد. چون با قوانین و اصول سیستم فدراتیو سازگاری ندارد. و وقتی این اصول این سیستم را مطالعه می کنیم، می بینیم: " در سراسر کشور فدرال باید زبان اجباری و سراسری تحت عنوان زبان رسمی حذف و همه زبانهای کشور از اعتبار و ارج قانونی برخوردار باشند. " (۲)

و در " ماده ۱۸ قانون اساسی فدرال سوئیس حق هر کس را برای استفاده آزادانه و بدون محدودیت از زبان وی محفوظ دانسته است، آن هم در حوزه خصوصی و هم در ملاعام، هم شفاهی و هم کتبی. هم هر کس می تواند در هر جای سوئیس که می خواهد از زبان خود به هر نوعی که می خواهد استفاده کند.

آنها می توانند به انتخاب خود از یکی از چهار زبان رسمی در مراجعه به ادارات فدرال استفاده کنند و حق دارند به این زبان نیز پاسخ دریافت کنند. آزادی در انتخاب و استفاده از نام و نام خانوادگی زبان خود را دارند و زبان تدریس در مدارس عمومی زبان اداری آن منطقه است و زبان دوم تدریس یکی از چهار زبان سوئیسی است. " (۱۳)

و یا در " اصل ۱۱۶ قانون اساسی سوئیس بیان شده:

زبانهای آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی و رومانش زبانهای ملی کشور سوئیس هستند.
زبانهای آلمانی، فرانسوی و ایتالیایی به عنوان زبانهای رسمی کنفدراسیون اعلام شده اند.

در ایران نیز باید برای تصویب زبانهای رسمی تنوع قومی و زبانی مد نظر قرار گیرد و دقت لازم بعمل آید. مثلاً زبان ترکی - بنا به کثرت متکلمینش - می تواند یکی از زبانهای ملی و رسمی مورد استفاده قرار گیرد.

البته ممکن است تصور شمود که اگر ایران به چند ایالت تقسیم شود و روش فدرال به کار گرفته شود ممکن است حقوق اقوام کوچکتر یا اقوام منشعب از اقوام بزرگتر رعایت نشود. ولی واقعیت این است که با به کارگیری و تدوین قانون اساسی فدرال - به طرق صحیح - این مشکل نیز حل خواهد شد. چنانچه اگر در تدوین قوانین از قوانین کشورهای فدرال مثل سوئیس کمک گرفته شود بهتر خواهد بود و در بسیاری از موارد نیز مشاهده خواهیم کرد که هیچ مخالفتی با احیای حقوق اقوام کوچکتر نخواهند داشت. مثلاً در " ماده ۳ منشور شورای اروپا برای حمایت از اقلیتهای ملی قید گردیده:

۱- هر شخصی که به یک اقلیت ملی تعلق دارد، حق این را دارد، آزادانه تصمیم بگیرد که آیا براساس تعلقش به این اقلیت ملی که با وی برخورد می شود یا نه. هر تصمیمی که وی می گیرد نباید منجر به سلب حقوق وی گردد و اجرای همچون تصمیمی زیانهای برای وی دربر داشته باشد.

و در بند ۱ ماده ۱۰ همان منشور می خوانیم: امضا کنندگان منشور متعهد می شوند حق همه متعلقین به اقلیتهای ملی برای استفاده بلامانع و آزادانه از زبان خود را در حوزه خصوصی و در ملاعام به شیوه شفاهی و کتبی به رسمیت بشناسند.

در بند ۱ و ۲ ماده ۱۶ این منشور نیز آمده:

امضا کنندگان منشور متعهد می شوند حق آحاد اقلیتهای ملی را برای برقراری و ادامه ارتباط با اشخاصی که بطور قانونی آن سوی مرزهای جغرافیایی زندگی می کنند و مخصوصاً هویت قومی، فرهنگی، زبانی یکسانی دارند و یا دارای عین میراث فرهنگی می باشند رعایت کنند.

امضا کنندگان منشور متعهد می شوند. حق اتحاد اقلیتهای ملی را برای شرکت در فعالیتهای سازمانهای غیردولتی، هم در عرصه ملی و هم در عرصه بین المللی محترم بشمارند و آن را زیر سوال نبرند. " (۱۴)

محاسن دیگر ایران فدرال

در سیستم فعلی حاکم در ایران - سیستم تمرکز - بسیاری از عناصر ساختاری دچار ضعف گشته اند که برای نمونه دو مورد از آنها توضیح داده می شود.

مسئله اقتصاد

امروزه در ایران مسئله سانترالیسم باعث شده است که فقر، هر چه بیشتر بر مناطق مرزی و اقوام غیرفارس حاکم شود و در عوض به تغذیه بیش از حد دیگر مناطق - مخصوصاً مناطق مرکزی و فارس نشین مثل اصفهان و کرمان - بیانجامد و این در حالی است که حتی اصول مورد نظر در قانون اساسی فعلی - مانند اصل ۱۹ و ۴۸ - اشاره شده اند ولی باز هم بنا به دلایل واهی معطل مانده اند و با وجود تأکیدات مکرر اقوام برای اجرای این اصول، باز هم به آنها عمل نمی شود. پس تنها راهی که می ماند این است که اقوام برای احیای حقوق خود راههایی مثل سیستم فدرال را جایگزین سیستم فعلی کنند. چون در این صورت اولاً: به شکوفایی و رشد اقتصادی اقوام کمک می شود. و ثانیاً: موجب پیشرفت هر یک از مناطق و رقابت میان آنها می شود و از قدت بی مورد مرکز نشینان کاسته می شود. و عاملی می شود برای کاهش تشنج در میان اقوام ایرانی.

مسئله احزاب

" احزاب با ظهور دولتهای ملی و برقراری سیستم پارلمانی از قرن ۱۷ در اروپا شکل گرفتند. " (۱۵)

" ولی آنچه مسلم است این است که احزاب به شکل امروزی و نوین آن در ایران تابع مشروطه گی و ره آوردی از تجربه های جوامع غربی است که همراه با ملزومات مشروطه مانند، دموکراسی، آزادی، مساوات، قانون، پارلمان و تفکیک قوا، و بدون توجه به شرایط پیدایی و امکان کارآمدی آن وارد فرهنگ سیاسی جامعه شد و در مجلس، بخصوص مجلس دوم، بیشتر خود را نمایان ساخت. " (۱۶)

و "اولین انجمن ایران توسط حکومت آذربایجان در سال ۱۹۰۶ در تبریز به وجود آمد. و در سال ۱۹۰۷ در ایران اولین گروه‌های سوسیال دموکراتیک به وجود آمد." (۱۷)

در قانون فعلی نیز در اصل ۲۶ قانون اساسی مسئله فعالیت احزاب و انمن ها قید گردیده است؛ ولی در عمل می بینیم که به این اصل عمل نمی شود. اصل ۲۶ قانون اساسی: احزاب، جمعیت ها، انجمن های سیاسی و صنفی و انجمن های اسلامی یا اقلیت های دینی شناخته شده آزادند، مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچکس را نمی توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت.

بله با وجود این اصل - در سیستم متمرکز فعلی - باز هم مخالفین احیای حقوق اقوام از اجرای آن سرباز می زنند به طور مثال مجمع دانشگاهیان آذربایجانی (آذربایجانلی بیلی یوردلولار توپلومو) با همت دانشجویان ترک تشکیل شده است و فعالیتهای آن مربوط می شود به احیای حقوق ملت خود. و فعالیتهای این مجمع هیچ منافاتی با قوانین بین المللی، اسلامی، داخلی... ندارد ولی با این همه می بینیم که وزارت کشور از دادن مجوز فعالیت به این مجمع سرباز می زند و هیچ دلیل قانع کننده ای را برای این کار ندارد، و تنها دلیل آن مخالفین احیای حقوق اقوام غیر فارس می باشند که باز هم مانع فعالیتهای این چینی می شوند و با زدن انگهای گوناگون برای مجمع های مانند این، سنگ اندازی می کنند. و با دقت در مواردی اینچینی متوجه می شویم که بنا به طریق اولی از فعالیت احزاب جلوگیری می کنند.

در قوانین کشورهای فدرال نیز مشابه اصل ۲۶ وجود دارد ولی چون در آنها اصول فدرالیسم حاکم است، هیچکدام از ایلتها یا کانتونا و... نمی توانند مانع از اجرای آن شوند و در بسیاری مواقع عدم اجرای این اصول کشور مورد نظر را با مشکلات زیادی مواجه می سازد. بطوریکه در ماده ۲۳ و ۲۲ قانون اساسی فدرال و بند ۱۱ کنوانسیون حقوق بشر اروپا و ماده ۲۱ پیمان سازمان ملل و در ماده ۸ پیمان سازمان ملل متحد در مورد حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی افراد، آزادی تجمعات و تشکلات و تشکیل احزاب ذکر شده است.

و در " اصل ۴ قانون اساسی فرانسه گفته شده: احزاب و گروههای سیاسی در رأی گیری به رقابت می پردازند. تشکیل و انجام فعالیت آنها آزاد است و موظفند اصول حاکمیت ملی و دموکراسی را رعایت کنند. " (۱۸)

با توضیحاتی که داده شد؛ علاوه بر ایجاد انجن ها و جمعیت ها میان اقوام، تشکیل احزاب گوناگون میان آنها برای احیای حقوق خود امری لازم و ضروری است و برای این کار نیز نظام فدراتیو می تواند بهترین راه احیای احزاب قومی باشد؛ چون قدرت استقلال و تصمیم گیری را برای احزاب قومی مهیا می سازد. و همچنین سیستم متمرکز نشان داده است که این توانایی و قدرت را ندارد. و در این صورت است که احزاب از حالت انحصاری - جناح راست و چپ - خارج می شوند و اقوام مختلف ایرانی با تشکیل احزاب مختلف می توانند مانع تضییع حقوق خود شوند.

نظرات مخالفین اجرای سیستم فدرال در ایران

در چند سال اخیر عده زیادی به جمع موافقین و موافقین ایران فدرال پیوسته اند؛ اما نکته که باید در نظر گرفت این است که در میان موافقین بیشترین کسانی که به دنبال منافع سیاسی نیستند، نخبه گان اقوام ایرانی می باشد که نمونه آن را نیز در سال ۱۳۸۰ در وزارت کشور دیدیم. این افراد با احساس حقوق تضییع شده ملت خود همواره سعی در از بین بردن تبعیضها کرده اند. ولی طرف دیگر موافقین را عده ای تشکیل می دهند که امروزه بنا به مصلحتهای مختلف سیاسی و.. دست به این کار می زنند. پس اقوام باید با دقت تمام بتوانند موافقین واقعی و غیرواقعی را از هم تشخیص دهند.

اما در مورد مخالفین باید بگویم که این عده شامل چندین طیف می باشند که یا در نهایت به منافع گره خود می اندیشند و مخالفت می کنند و یا تابع گروههایی مانند پان ایرانیستها، پان فارسیستها، سلطنت طلبان و.. می باشند. و عبارتهایی که اکثر این گرهها موافق با هم سر می دهند این است که اجرای فدرالیسم در ایران موجب تجزیه می شود. مثلاً پان ایرانیستها در مورد فدرالیسم سنتی - که تا قبل از حکومت پهلوی در ایران حاکم بود - چنین می گویند: " در مدت ۱۵۰ سال اخیر (قبل از حکومت پهلوی) کشور ایران تجزیه گشته است و ایرانیان در قطعات جداگانه ای با رژیم های گوناگون زیست می

کنند و این زندگی توأم با تجزیه برای ایرانیان جزء ننگ و مذلت چیزی در بر نداشته است." (۱۹)

و نظر حزب کمونیست کارگری - که منصور حکمت نیز یکی از اعضای آن ایت - نیز در مورد ایران فدرال اینگونه است: "حزب کمونیست کارگری با هر تلاش ارتجاعی برای مبتنی کردن دولت و نظام اداری در کشور بر مذهب، قومیت و ملیت مقابله خواهد کرد. حزب کمونیست کارگری ایران تمام آن نیروها و جریاناتی که چه از سر واپسگرایی قومی و چه از سر حماقت و کوتاه نظری سیاسی، مردم را به این پرتگاه هولناک می رانند، پیگیرانه افشا خواهد کرد.

شعار فدرالیسم شعار عمیقاً ارتجاعی و ضد مردمی است. و منصور حکمت در این باره می گوید: نه فقط شعار فدرالیسم جایی در ذهنیت و زندگی مردم ندارد، بلکه هویت قومی و قوم‌گرایی بطور کلی هم در بین میلیون‌ها مردم ساکن ایران محلی از اعراب ندارد." (۲۰)

جالب این جاست که همه این گرورها بنا به منافع خود شعارهای یکسانی را سر می دهند، ولی در اینجا تنها راهی که باقی می ماند تصمیم اقوام مختلف ایرانی برای احیای حقوق خود می باشد و یکی از راههای آن نیز ایجاد سیستم فدرال در ایران می باشد. و برای تدوین قانون اساسی ایران فدرال باید وسعت جغرافیایی و تنوع قومی و زبانی و... مورد توجه قرار گیرد. و برای انجام اینکار نیز نباید شعارهای ارتجاعی مخالفین ایران فدرال مورد توجه قرار گیرد چون اگر به تاریخ حقوق ایران توجه کنیم می بینیم که در دوره های مختلف، مخصوصاً در هنگام انقلاب مشروطیت با مخالفینی همچون مخالفین امروزی ایران فدرال مواجه بودیم، ولی از جان گذشتگی اقوام، باعث شد ایران قانونمند گردد و دموکراسی هر چه بیشتر وارد پیکره ایران گردد. و امروزه نیز دوباره با آن وضعیت روبه و هستیم.

پی نوشت ها

۱- آذربایجان پیشگام جامعه مدنی - نوشته دکتر صمد سرداری نیا - انتشارات

هادی - چاپ اول (۱۳۷۷) صفحه ۲۴

۲- همان منبع - صفحه ۲۵

- ۳- حقوق اقلیتها - آیت الله عباسعلی عمید زنجانی - نشر فرهنگ اسلامی - چاپ سوم (۱۳۶۲) - صفحه ۲۷۶
- ۴، ۵، ۶- ویژه نامه " حقوق بشر، اقلیتها و قومیتها و کنوانسیونهای بین المللی " مولف: حمید والائی - ناشر: مرکز تحقیقات مجمع دانشگاهیان آذربایجانی (آبتام)
- ۷- سایت اینترنتی www.ethniologue.com
- ۸ - مدخلی بر بحث فدرالیسم در آلمان - نوشته Ursula munch ، heinzlaufer ترجمه ناصر ایرانپور - صفحه ۱۰
- ۹- همان منبع - صفحه ۱۰
- ۱۰- قانون اساسی سوئیس - تهیه کننده: دفتر توافقیهای بین المللی - مترجم مهدی رستگار اصل - ناشر: معاونت پژوهش، تدوین و تنقیح قوانین و مقررات کشور - چاپ اول (بهار ۱۳۷۸)
- ۱۱- قانون اساسی سوئیس
- ۱۲- قانون اساسی فرانسه
- ۱۳- نظریاتی پیرامون فدرالیسم - نوشته ناصر ایرانپور - صفحه ۱
- ۱۴- سوئیس و حقوق ملیتها (۲) - ترجمه و تلخیص از: ناصر ایرانپور
- ۱۵- نشریه دانشجویی اویرنجی باخشی (دانشگاه امیر کبیر) - شماره ۱۴
- ۱۶- حزب پان ایرانیست - نوشته: علی اکبر رزمجو - ناشر انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی - چاپ اول (۱۳۷۸) - صفحه ۱۸
- ۱۷- همان منبع - صفحه ۲۴
- ۱۸- انقلاب مشروطیت ایران - نوشته: ایوانف - ترجمه آذر تبریزی - انتشارات شبگیر و ارمغان - تیر ماه ۱۳۵۷ - صفحه ۵۰ و ۵۲
- ۱۹- قانون اساسی فرانسه
- ۲۰- حزب پان ایرانیست (منبع بالا) - صفحه ۱۱۲
- ۲۱- مجله هفتگی (اینترنتی) حزب کمونیست کارگری ایران

فدرالیسم یک ضرورت است

محمد یکانی

کوتاه کردن فاصله بین حکومت و مردم را می توان به عنوان بهترین دلیل برای منتخب بودن دموکراسی در میان انواع حکومت دانست که هر چه کوتاهتر کردن این فاصله جهت ایجاد بهتر روش حکمرانی مردم بر خودشان علاوه بر پیامدهای مثبت توسعه، تجربیات مهمی را به دولتها و حکومتها عرضه می کند.

امروزه کشورهایی که سابقه این روش حکومتی در آنها به نسبت بیشتر است، بر این باورند که دموکراسی خمیرمایه نیست که بتوان با دستهای قدرت آن را به شکل دلخواه در آورد. نمی توان مسیر مردمسالاری را از قبل با سلیقه قدرت انتخاب کرد و نباید از طریق امکانات موجود خواست خود را به مردم القا کرده و بعد آن را به نام و برای دموکراسی از مردم جمع آوری نموده و دوباره با آن عقاید القا شده حکومت کرد. گویی دموکراسی شعور دارد و به محض درک "قلب" ناپدید می شود. به راستی دیکته نیات قدرت در این روش جز به هدر دادن زمان در پیشرفت و لاجرم تبلیغات بی اساس پیامدی نخواهد داشت.

"شناخت خود" شهروندان و "تبادل خواسته ها" بین مردم و نمایندگان حاکم به ترتیب اولین و دومین خواست دموکراسی است که این تجربه بدون استثنا در همه کشورهای دموکراتیک با تفاوت در کیفیت کار قابل مشاهده است. فدرالیسم بهترین و شناخته شده ترین روش برای کم کردن فاصله میان شهروندان با حکومت است، زیرا در

کنار احیا اولین نیاز مردمسالاری یعنی خودشناسی منجر به "تقسیم قدرت" در اجتماع می شود که اولین احتیاج برای عملی ساختن تبادل خواسته ها در هر جامعه ای می باشد. نحوه بیان و توان بازگویی نیازهای مختلف اجتماعی اعم از فرهنگی، اقتصادی و سیاسی و همچنین سطح کیفی جوابگویی عملی و نظری به آن نیازها در مجموع نشان دهنده کیفیت دموکراسی می باشد که روش فدرالیسم پسندیده ترین راه برای بالا بردن این کیفیت است.

ارسطو می گفت محدوده حکومت نباید از محدوده برد صدای یک جارچی وسیع تر باشد. علت این برداشت ارسطو از دموکراسی را می توان امروزه جوهره حکومت‌های دموکراتیک دانست. تقسیم بندی محدوده حکومت بر حسب استان و ایالت، وجود مجلسهای محلی در روستاها و ولایات، ارتباط آنها با مجلسهای شهری و همچنین وجود یک مجلس منحصر به آن ایالت و ارتباط آن با مجلس مرکز و ارسال نمایندگان از مجالس محلی و شهری به مجلس ایالت و از آنجا به مرکز با وساطت احزاب و تشکلهای برخاسته از شهروندان توانسته است فاصله مردم با نمایندگان حاکم آنان را کوتاه کند و سطح کیفی مشارکت و برآورد نیازهای جامعه را به حد معقولی افزایش دهد. بدینسان قراردادهای اجتماعی بین دو طرف شهروندان و حکومت به وسیله نمایندگان و دولت برقرار گشته و مردمسالاری در جریان می باشد. اما آنچه حائز اهمیت می باشد این است که این روش به عنوان یکی از مشخصه های دموکراسی در کشورهای تک ملیتی می باشد. مانند جمهوری فدرال آلمان که اکثریت آن شهروندان آلمانی اند. مشاهده روش فدرالیسم در کشورهایی که یک یا چند قوم بسیار کوچک در آنجا ساکن هستند، مثل سوئیس یا کانادا اهمیت شرط خودشناسی را در دموکراسی برجسته می کند. بنابراین فدرالیسم خواست دموکراسی بوده و بیشتر به روح و جان آن تعبیر شدنی است. اما سرزمینی با وسعت ۱۶۴۸ هزار کیلومتر مربع با ساکن بودن ملیتها و اقوام مختلف ترکهای آذربایجان، کردها، عربها، بلوچها، فارسها، ترکمنها، لرها و گیلکها حکایتی دیگر دارد. می تواند سرشار از استعداد و پیشرفت باشد و یا سرشار از استعداد برای عقب ماندگی!

"ابرقدرتها چون هر بار در تقسیم ایران به قلمروهای استعماری خود به توافق نرسیدند، تصمیم به عقب نگه داشتن آن گرفته و منافع حاصله از استثمار ایران را در پشت پرده تقسیم کرده اند."

به راستی چگونه شده است که تاریخ این سرزمین را تأثیرات قدرتهای خارجی رقم زده است؟ به خصوص پس از اکتشاف نفت در سال ۱۹۰۸ در میان توفانهای حاصله از اختلافات و سازشهای دول روس، انگلیس و سپس آمریکا و کشورهای اروپا نتوانسته است وزنی از خود نشان دهد؟

آیا علت شکستهای اصلاحات از تمایل ناصرالدین شاه به اصلاحات، اصلاحات رضاشاه و برنامه های موسوم به انقلاب سفید پسرش تا اصلاحات دوم خرداد و علت انحراف انقلابها و قیامها از مشروطه تا ملی شدن صنعت نفت همگی به تمرکز قدرت در مرکز بر نمی گردد، که نتوانسته اند به آسانی تهدیدی برای این اصلاحات باشند؟

صحت سیر دموکراسی به فدرالیسم در ایران را علاوه بر دلایل تئوریکی و تجربی می توان در تاریخ نیز دید. به خصوص سرگذشت انقلاب مشروطیت که نمونه بارزی است از تلاش برای خودشناسی ملیتها و اقوام و مجاهدت برای احیای انجمنهای ایالتی و ولایتی و مشروطه اصولی که سرانجام بی سرانجام ماند و مجاهدین راستین که در میان دو تیغه توافق روس و انگلیس قیچی شدند. نزدیک به نه دهه است که اولین خواست مردمسالاری و روح آن مانند یوسف در چاه فراموشی انداخته شده است. امروزه بازگشت به فدرالیسم را می توان مانند یوسف گم گشته معنا کرد که پادشاهی آن عدالت و برابری نسبی به ارمغان می آورد.

ایجاد مناسبات فدرالی می تواند به سیاست بازدارنده مهار دوگانه داخلی پایان دهد و دیگر ذهن مسئولان به محض شنیدن خواست حقوق ابتدایی و نیازهای اساسی این ملیتها برای رفع تبعیض به سوی یکسان سازی فرهنگی، اقتصادی و سیاسی! که عملاً نشدنی است و آب آوردن با الک را می ماند، سوق داده نمی شود. به گواه تاریخ آغاز فدرالیسم پایان عقب ماندگی و شروع پیشرفت و توسعه واقعی محسوب خواهد شد. اگر آمریکا را احساس خستگی از جنگهای اروپا و امید به یک زندگی بهتر به بهانه مهاجرت، ایجاد بازار انبوه، تنوع گسترده فرهنگی گوناگون گروههای قومی از غرب و شرق با خاستگاههای ملی و آداب مختلف و رقابت ایالات در تمامی عرصه ها از فرهنگ تا تکنولوژی ساخته است و اگر اروپا را بازگشت به رنسانس و خویشتن و حس شعور ملی و رقابت در صنعت و بازار با حفظ تمامی مشخصات فرهنگی و رسوم و سرگذشت خود

ساخته است، برای ملیتها و اقوام ساکن در ایران تمامی این انگیزه ها در یکجا جمع شده است که تنها جرقه آن احساس شعور ملی و قومی آنها یعنی شناخت خویش می باشد. میتوان با رعایت قوانین و قراردادهای مشترک پتانسیل بسیار قوی شعور حاصل از فهم تاریخ، زبان، آداب و به طور خلاصه با شناخت و شکوفایی استعدادهای فردی تا استعدادهای نهفته در خاک را به بهترین نحو در راستای توسعه و پیشرفت حرکت داد. حس رقابت و وجود انگیزه و هدف برای افزایش افتخارات به نام ایالت خود در تمامی ساحه ها از سینما، تئاتر، موسیقی، ورزش، ادبیات تا بازار و صنعت و تکنولوژی همه مستلزم شناخت خود است.

زنده کردن فرهنگ این ملیتها مؤثرترین راه برای جلوگیری از تهاجم فرهنگ و ارزشهای غرب بوده و از سویی با سوق به اتحاد و همدلی حاصل از برقراری عدالت اجتماعی می توان نمونه یک کشور اسلامی را جلوه گر ساخت. اعتماد متقابل و همزیستی از دیگر نتایج فدرالیسم می باشد که با ایجاد نشاط و شوق ماندگار و افتخار به تاریخ مشترک منجر به تقویت وحدت در عمل و نه در شعار می گردد. می توان با قوی کردن ارتباط مناسب و دو طرفه و با تبادل فرهنگ و اندیشه به واسطه زیست هم زبانان و هم نژادان این ملیتها در همسایگی کشور آرامش و صلح ماندگار و ثبات دائم را در منطقه به وجود آورد.

نباید فراموش کرد که روابط فدرالیسم با اعتماد، اطمینان و اعتبار به همراه خواهد داشت و پرداختن به این مناسبات توأم با نگرانی جز دغدغه چیزی نخواهد داشت. اصلاح گران باید قبول کنند که عقیم ماندن جریان دوم خرداد و شکست اصلاحات به عدم شناخت خود این ملیتها و اقوام باز می گردد و باید این واقعیت را بپذیرند که فدرالیسم به مثابه سوت قطار دموکراسی است، قطاری که دیگر هیچ قدرتی یارای نگه داشتن آن را برای راهزنی نخواهد داشت.

منابع مورد استفاده:

- ۱) تاریخ جهان در قرن بیستم، جان گرنویل
- ۲) ایران در قرن بیستم، ژان پیر دیگار
- ۳) کشف تلپیس

مشکلات و دورنمای توسعه در فدرالیسم روسیه**

سرگئی والتی

ترجمه: یاشاردباغ، علی قهرمان

اشاره: متن زیر ترجمه سخنرانی دکتر سرگئی والتی در کنفرانس "انستیتوی تحقیقات فدرالیسم کازان" روسیه در ژوئن سال ۲۰۰۱ می باشد. وی دارای دکترای علوم اقتصاد بوده و سرپرست مرکز بررسی مسائل اقتصادی- اجتماعی فدرالیسم در روسیه است. ایشان با نگرشی انتقادی به مقوله فدرالیسم در روسیه پرداخته که نکات مطرح شده، می تواند افق روشنی در زمینه پیاده سازی فدرالیسم و توسعه روابط فدرال، در اختیار محققین و علاقمندان قرار دهد.

دو مشکل اساسی فدراسیونهای نامناسب و ناسازگار عبارت است از عدم قانونگذاری دقیق و کامل و عدم وضوح کامل در روابط بودجه داخلی از قبیل انتقال بخشی از درآمد یک ناحیه به سایر نواحی، افزایش یا کاهش مالیات و به نظر من آنهایی که تلاش می کنند روش خاصی را به واقعیتهای جامعه روسیه اعمال کنند در اشتباه هستند، آنان به راحتی صحبت کرده و وضعیت را بسیار ساده جلوه می دهند. در ابتدا مطالبی را به عنوان مقدمه بیان می کنم. توسعه بازار، ارتباطی با شکل گرفتن ایالتها ندارد. بازار می تواند در هر دو حالت نظام متمرکز و نظامهای فدرال یا کنفدرال توسعه یابد. هر چند روابط فدرال در ورای بازار امکان توسعه پیدا نخواهد کرد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی به روشنی آنرا اثبات کرده است. علت ناپایداری این کشورها، شبه فدرال بودن آنها بود. یک فدراسیون فقط زمانی پایدار است که اعضای تشکیل دهنده آن علاقمند به وجود ایالتها یکنواخت و یکسان از نظر اقتصادی باشند. از

اینروست که امروزه مشکل دموکراسی در روسیه، به موازات مشکل تشکیل بازار مسئله اصلی توسعه روابط فدرال می باشد. بحث را با بررسی ویژگیهای روسیه ادامه می دهیم.

اولین ویژگی آن با تاریخ چندین هزار ساله اش پیوند خورده است. این پیشینه تاریخی نه تنها به فرم یک ایالت ساده متمرکز بوده بلکه توسعه تاریخی ایالتها در چارچوب یک سیستم حکومت مرکزی بوده است. فقط دوره های کوتاهی همانند دوره بوریس گودونوف و ... در تاریخ روسیه وجود دارد که بیشتر تلاشها در زمینه سازی اصول دموکراتیک مدیریت، متمرکز شده بود. اما من بطور کلی تکرار می کنم که تاریخ ما با اینها و یا انواع دیگر سیستم حکومت مرکزی پیوند خورده است. ویژگی دوم جامعه روسیه عدم شناخت مردمانش از چگونگی زندگی در شرایط فدرال می باشد. مشکل اینجاست که تفکر دولتمردان مرکز و نواحی در نحوه مدیریت، همواره بر اساس وجود یک ایالت متمرکز، شکل گرفته است. زمانی که ما درباره تضاد بین مناطق و مرکز صحبت می کنیم بخش عمده این تضاد به بوروکراسی بین مرکز و مناطق و تقسیم قدرت بین آنها برمی گردد. به عنوان مثال اگر کسی ادبیات ما را بررسی کند به استثنای چند مورد نادر - به مفهوم "روابط بین فدراسیون روس با سایر اعضای فدراسیون" در آن برخورد خواهد کرد. در غالب امور از مفهوم "رابطه بین فدراسیون مرکز با سایر اعضای فدراسیون" استفاده شده است. مفهوم بسیار بزرگی پشت این مورد نهفته است. در واقع روابط فدرال، بر اساس یک طرف الگوی روسی و طرف دیگر عناصر تشکیل دهنده غیر روس - که فدراسیون شامل آنها می شود - بنا نهاده شده است. این ساختار توسط مرکز فدرال هدایت شده و توسط دولت، وزارتخانه ها و سازمانها در یک طرف و قوه مقننه و مجریه ایالتها در طرف دیگر به نمایش گذاشته شده است. بنابراین اولین ساز ناموزون در این فرآیند توسط بوروکراسی مرکزی و ایالتی نواخته شده است.

من به مدت ۱۵ سال پاسخگویی به سوالات روابط فدرال در کشورمان را به عهده داشتم. با این وجود تا بحال نه من و نه سایرین پاسخ کاملی به این سوال که کدام الگوی روابط فدرال قابل پیاده سازی در روسیه می باشد، پیدا نکرده ایم. الگوی سوئیسی از نوع آلمانی متفاوت است. الگوی آلمانی نیز متفاوت از نوع آمریکای شمالی می باشد که خود تفاوت زیادی با آنچه در هندوستان پیاده شده است، دارد. بنابراین الگوی روسی آن چه تفاوتی با اینها می تواند داشته باشد؟ بحثهای زیادی در این باره شده است. مثلاً اینکه

تقسیم درآمد مالیات بطور عادلانه بین طبقات مختلف ضروری است. این موضوع واضح است ولی وابستگی شدید درآمد به روابط فدرال زیاد واضح نشده است. برای واضح شدن این امر، ارائه یک نگرش مفهومی از ساختار روابط فدرال در کشور ضروری به نظر می‌رسد. متأسفانه از زمان گورباچف تا بحال هیچ دولتی راه حلی برای مشکلات توسعه پیشنهاد نکرده است. در واقع ما بدون داشتن درک تقریبی از آنچه انجام می‌دهیم، شروع به ساختن نظام فدرالیستی می‌کنیم. طراحی این سیستم به انستیتوهای تحقیقاتی مناسب و حرفه‌ای واگذار شده است. از نظر ما این موضوع یک دستور سیاسی است که سفارش به بررسی تشکیل نظام فدرال کرده است (که کاری است غیرحرفه‌ای). ضمناً هیچ مرکز علمی تحت حمایت ایالتها، با نام "انستیتوی روابط فدرال" در روسیه وجود ندارد. در نهایت مردم بین دو شکل سفارشی ارائه شده برای نظام، یکی را انتخاب می‌کنند که اگر به آن اعتقاد داشته باشند آن ساختار در واقع جهت رسیدن به آرزوهای اقتصادی آنان بهترین و کامل‌ترین خواهد بود. حال می‌خواهم وضعیت روسیه را در چنین شرایطی تحلیل کنم:

در بعضی اوقات، میزان توسعه بعضی ایالتها ۶۰ الی ۸۰ برابر بیشتر از سایر ایالتها می‌باشد. ۱۵ ناحیه بطور مطلق دارای بودجه ناکافی می‌باشند که این بودجه تحت هر شرایطی قادر به رفع مشکلات اقتصادی آنها نخواهد بود. در صورتی که اگر همان نواحی به عنوان بخشی از فدراسیون پذیرفته شوند به این معنی است که بایستی مسئولیت و قدرت به نحو مناسبی بین آنها توزیع گردد که این خود هزینه اضافی به بودجه نواحی مذکور تحمیل می‌کند. از اینرو به وضعیت بن‌بستی می‌رسیم. از یک طرف فدراسیون روسیه شامل ۸۹ ایالت می‌باشد و از طرف دیگر ۱۵ ایالت آن قادر به تدارک بودجه و فرصت شغلی جهت اداره جمعیت خود نیستند. آیا این مورد که تحت شرایطی مبارزه برای دموکراسی امکان برخورد با روح فدرالیسم را دارد در قانونمان درج شده است؟ و در این صورت نحوه برخورد با آن چگونه است؟ چه تصمیمی در آن شرایط دموکراتیک‌تر خواهد بود؟

از نظر من اولاً حفظ یکپارچگی فدراسیون این ایالتها و ثانیاً دادن خودمختاری ملی (محلی) همراه با ضمانتهایی در زمینه سرمایه‌گذاری در جهت توسعه اجتماعی اقتصادی به ایالتها مذکور، ضروری است و چنین تصمیمی واقعا دموکراتیک خواهد

بود. اختلاف در سطح توسعه بین نواحی مختلف روسیه یک میراث تاریخی است. فدراسیون روسیه و کنفدراسیون سوئیس هر دو بر اساس اصول قومی- فرهنگی شکل گرفته اند هر چند که اختلافهای کیفی بین آنها وجود دارد. به نظرم این اختلاف ریشه در این حقیقت دارد که کانتونهای سوئیس از ابتدا از نظر اقتصادی بی نیاز از دیگران بودند (استقلال مالی) و این همواره شرایط کار دائمی را برای مردم فراهم کرده و تصور نیاز هر روزه به شهروند را گارانتی کرده است. از زمان اتحاد جماهیر شوروی در شکل گیری کشور، اصول ملی-قومی با اصول خودمختاری اقتصادی مناطق ترکیب نشده است. اتفاقا علت اینکه ۱۵ ناحیه قادر به اداره خویش نیستند به این امر برمیگردد. مشکل دیگر اینجاست که در چنین شرایطی اگر کسی پیشنهاد اصلاح الگوی روابط فدرال روسیه را بر اساس اصول خودمختاری اقتصادی بدهد (از قبیل ترکیب چند ناحیه و یا تجزیه به نواحی با وضعیت پائین تر) به فعالیتهای ضد فدرال و ضد دموکراتیک متهم خواهد شد. در هر صورت اگر هر چیز را همانطور که هست رها کنیم، جامعه روسیه قطعا به فروپاشی اقتصادی و بدنبال آن به فروپاشی ایالتها خواهد انجامید.

سوال دیگر این است که چه نوع روابط بودجه بین ایالتی باید در روسیه فدرال برقرار باشد؟ فریبکاری اینجاست که قانونگذاران ما خیلی جلوتر از واقعیتهای اقتصادی قرار دارند. روش "قانونگذاری ملی مدرن" یک داستان علمی تخیلی بیش نیست. چندی پیش در اتحاد جماهیر شوروی نوشتن رمانهای تخیلی که قهرمانان آن پس از رسیدن به سیاره ای همراه با ساکنین بومی سیاره اقدام به تشکیل جامعه کمونیستی می کنند، معمول شده بود. امروزه نیز رمانهای مشابهی توسط حقوقدانان نوشته می شوند. اجازه دهید وضعیت فدرالیسم سوئیس و روسیه را مقایسه کنیم: امروزه روش دقیق توزیع درآمد ناشی از مالیات بین کانتونها (دولت محلی) و دولت فدرال در سوئیس به وضوح قابل پی گیری است. در سوئیس الگوی افقی جهت ارتباط بودجه های بین ایالتی پیاده سازی شده است که از اصول فدرالیسم به شمار می آید. درحالیکه این امر در روسیه هنوز هم بصورت عمودی ادامه دارد یعنی روند بسوی تشکیل ایالت واحد است. به عنوان مثال در سال گذشته روش توزیع درآمد فدراسیون روس سه بار تجدید نظر شد تا اینکه نهایی شود و یا اینکه در تعیین بودجه و تقسیم درآمد، سهم فدراسیون روس و نواحی به نسبت ۵۰ به ۵۰ تصویب شده بود. امسال این نسبت به خاطر مرکزیت روسها به نسبت ۷۰ به ۳۰ تغییر پیدا

کرد. این موضوع جهت فهم اینکه چقدر قانونگذاران ما در توسعه روابط فدرال خیالاتی هستند بسنده می کند. تنها نویسندگان داستانهای علمی و تخیلی می توانند صحت عملکرد قانونگذارانی را تایید کنند که قانون وضع شده آنها فقط یکسال معتبر بوده و بعدا اجرا نمی گردد (قانون بودجه در فدراسیون روسیه).

وضعیت دولتهای محلی نیز قابل توجه است. دولتهای محلی بر اساس قانون مالیات فقط سه نوع مالیات دریافت کرده اند: مالیات بر تبلیغات، مالیات بر حق ارث یا هدایا و عایدات ناشی از واردات و صادرات محلی که کمتر از ۲ درصد نیاز دولت محلی است (سال گذشته این مقدار ۱۰ درصد نیاز را برطرف کرده بود). درک این نکته که با این قانون مالیاتی، دولت محلی عملا به یک نهاد ضعیف تبدیل می شود، چندان دشوار نیست. معلوم نیست بدون وجود دولت محلی چگونه می توان در آنجا ایالت دموکراتیک ایجاد کرد؟

فدرالیسم روسیه امروزی، بر اساس بوروکراسی بنا نهاده شده است نه بر اساس ایالت و نواحی که تمام گفته های فوق آنرا تایید می کند. قبل از اینکه ایالتی روابط فوق را با سایر اعضای فدراسیون بنا کند، وزارت دارایی ضروریات در آنجا را تعریف و تحمیل می کند. اما چنین وضعیتی در شرایطی که اختلاف زیادی بین مناطق مختلف روسیه در زمینه های اجتماعی و اقتصادی وجود دارد، کار عبثی به نظر می رسد. اختلاف بین نواحی به قرار زیر است: در تراکم جمعیت ۱۰/۶ هزار برابر، در نرخ زاد و ولد ۳/۷ برابر، در نرخ مرگ و میر ۳/۷ برابر، در تعداد جمعیت فعال از نظر اقتصادی ۱۶۰ برابر، در میانگین دوره زمانی کاربایی ۱/۸ برابر، در ساعتهای تعطیل بدلیل اعتصاب ۲۲۰ برابر، در میانگین درآمد نقدی ۱۴/۱ برابر، در حجم معاملات خرده فروشی ۴۶/۷ برابر، در خدمات شخصی سرانه ۲۸ برابر، در تعداد شرایط کاری خارج از استانداردهای بهداشتی و اجتماعی ۴۴/۲ برابر. این لیست را می توان ادامه داد. به هر حال اگر پایداری روابط فدرال را در تدارک شرایطی برای اتحاد چندین عضو یکسان تحت نام فدراسیون فرض کنیم، آنگاه بایستی قبول نمود که این امر هنوز در روسیه به واقعیت نرسیده است. برای وقوع این امر باید الگوهای جدید اقتصادی اجرا شود که بر اساس آنها سطوح توسعه اقتصادی-اجتماعی نواحی مختلف روسیه تا حد ممکن به همدیگر نزدیک شود. سوال اینجاست که امروز برای رسیدن به این مقصود چه اقدامی باید کرد؟

اولین کار علاقمند کردن نواحی در بدست آوردن پول می باشد. بر اساس الگوی روابط بودجه بین ایالتی فعلی، اعضای فدراسیون روسیه علاقه ای به افزایش درآمد خود ندارند. چرا که هر چقدر بیشتر کسب کنند بیشتر از دست خواهند داد. این مورد به اوضاع غیر عادی ۸ سال پیش برمی گردد ولی این شرایط نه تنها در این مدت بهبود نیافت بلکه بدتر نیز شد. همه آنچه تا بحال در مورد توزیع درآمد و بودجه بین اعضای فدراسیون و فدراسیون روس گفته شد بیشتر حالت خبری داشت، اما سوال منطقی اینجاست که چرا با وجود چنین بحران طولانی، دولت روسیه همچنان آشکارا همان الگوی اشتباه روابط بودجه بین ایالتی را ادامه می دهد؟ تنها توضیحی که می توانم به آن استدلال کنم این است که روسیه بایستی امروز قرضهای خارجی خود را پرداخت کند. استدلال دیگری به جز این وجود ندارد.

به نظر من فدرالیسم دورنمای آینده روسیه است. اما در عین حال به عنوان یک اقتصاددان و در نتیجه شخصی شکاک و بدبین با توجه به سه دلیل نمی توانم احتمال زیادی برای توسعه آن پیش بینی نمایم که عبارتند از: شکل گیری ایالت متمرکز با سیستم حکومتی آمرانه، قدرتمندتر کردن ایالت واحد متمرکز با بخش وسیعی از قوانین مناطق و در نهایت شکل گیری یک فدراسیون. گر چه شکل گیری کنفدراسیون نگران کننده است ولی ظاهر آن غیر واقعی بنظر می رسد و می توان آنرا از زمان شروع ریاست جمهوری آقای پوتین تقریباً خاتمه یافته تلقی کرد. در هر حال احتمال وقوع این یا آن اتفاق برای رسیدن به هدف ناکافی است. زیرا آگاهی از تاریخ روسیه همواره خطر بزرگ بازگشت حالت تک ایالتی را متذکر می شود. با این وجود تعدادی از بازرگانان و تاجران برجسته پیشنهاد پیاده سازی الگوی شیلیایی را می دهند. علاقه آنها به این الگو واضح است. روش پیشنهادی آنها به آنان اجازه خواهد داد هر چه بیشتر در چرخه اقتصادی داخل شده و به توزیع مجدد دارایی خود در چارچوب الگوی بازار بپردازند. اما توسعه بازار بر این اساس، سبب ایجاد مجدد سیستم روابطی خواهد شد که در زمان اتحاد جماهیر شوروی اتفاق افتاد. سیستم روابط جدید، دیگر تحت کنترل حزب کمونیست شوروی نخواهد بود بلکه در اختیار نمایندگان و دفاتر سیاسی عده قلیلی خواهد بود که بر ما حکومت خواهند کرد.

من انتقاد زیادی از مرکز فدرال کردم. با این حال در تخمین وضعیت کنونی که سبب توسعه در سطح ایالت‌های فدراسیون خواهد شد کسی نباید سبب اغفال ذهنها شود. تنها نکته ای را یادآوری می‌کنم و آن اینکه تمایل و گرایش نواحی و ایالت‌ها به داشتن دولت مستقل محلی دقیقاً متناسب با تمایل مرکز فدرال به اعضای فدراسیون است. زمانی که بدون هیچگونه جانبداری، مرکز را به تلاش برای ایجاد رژیم سرمایه داری طبقاتی خاص (اولیگارشیک) متهم می‌کنیم، فراموش نمودن وجود سیاست مشابه رهبری شده در سطح مناطق غیر ممکن است. در هر یک از اعضای فدراسیون، دولت مالک بانکی است که حمایت و پشتیبانی آن از مرکز بوده و تاجران و بازرگانان زیادی با آن مراوده دارند و از معاملات آن بهره مند می‌شوند. همزمان با آن -این مورد بیشتر بستگی به شرایط دارد- در بعضی از ایالت‌ها تلاش‌های زیادی جهت قبضه کردن سود اقتصادی ایالت‌ها، تحت عنوان سهم مرکز نشینان از درآمدهای ایالتی صورت می‌گیرد. در این شرایط چکار می‌شود کرد؟

بنظرم ابتدا باید حرکت در جهت نامعلوم و نامشخص را متوقف کرد. اتحاد بین تمام احزاب ذینفع (چه در مسکو و چه در مناطق) جهت تعریف زیرساخت آینده ضروری است. در اینجا مجدداً متذکر می‌شوم که مسئله پیمان و معاهده دو طرفه ضروری است. زمانی من رئیس شرکت تعاونی تهیه مسکن بزرگی بودم. بنظر شما این تعاون چقدر می‌توانست دوام بیاورد اگر کمیته مدیریت آن به قراردادهای دوطرفه با ساکنین در مورد شرایط پرداخت حق آب و برق و ... پایان می‌داد؟ من مطمئنم که سقفها بعد از یک سال چکه می‌کرد. مثال آورده شده می‌تواند در تمرین شکل‌گیری روابط فدرال بسط یابد. برای فدراسیونی که ایجاد خواهد شد، بجای پیگیری راه‌ها و روشهای معاهدات و قراردادهای دوطرفه، لازم است که در ابتدا واضح سازی مفاهیم توسعه روابط فدرال پیگیری شود. در این میان مشخص کردن این موضوع بسیار مهم است که کدام ایالت قدرت مسئولیت و پاسخگوئی در برابر شهروندانش را دارد، و در مقابل کدام ایالت از اعضای فدراسیون می‌تواند پاسخگو باشد؟ باید اعتراف کنم باوجود اینکه چندین سال در زمینه مشکلات فدرالیسم در روسیه مشغول فعالیت بودم، با اطمینان نمی‌توانم به سوالهای مربوطه پاسخ دهم. من به عنوان یک شهروند روسیه، در قلمرو کدام ایالت و در وجود قدرت کدام حکومت محلی مستقل باید دولت را جهت رسیدن به مقصود رهنمون شوم؟

دومین نکته مهم در زمره کارهایی که بایستی انجام گیرد، پرهیز از راهها و روشهایی است که طبق قراردادها و توافقات، امروزه کاملاً قدغن و ممنوع شده اند. وجود توافقات ضروری است اما تعریف اینکه چه چیزهایی نمی تواند بخشی از قرارداد دوطرفه بین فدراسیون روس و اعضای آن باشد نیز ضروری بنظر می رسد. امروزه هر چیزی می تواند بخشی از این قراردادها باشد.

سومین نکته پیگیری بندهایی از قانون اساسی درباره استعداد و دارایی ایالتها بر اساس ذخیره ثروت مواد معدنی دارای اهمیت ملی، در شرایط بحرانی می باشد. بر اساس محاسبات متخصصین کشورمان، امروز بیش از ۱۵ میلیارد دلار ثروت طبیعی بدون هیچگونه استفاده و هدفی در حال گردش است. بنابراین ما با مقدار قابل مقایسه ای در حد بودجه کشورمان سر و کار داریم. البته منظورم این نیست که همه این پول به بودجه فدرال منتقل شود، بلکه قسمتی از آن باید در نواحی مربوطه باقی بماند. در هر حال تغییر قواعد بازی ضروری بنظر می رسد. مواد و بندهایی از قانون اساسی که در راستای انتقال بی حد و مرز ثروت نواحی به مرکز است، مانند معدنهای الماس، ذخایر نفتی و سایر داراییهای که مالکیت با نواحی مربوطه می باشد، از نظر اقتصادی نیز بیهوده و غیر منطقی است. طبیعی ترین وضعیت وقتی است که نواحی مذکور کنترل و استفاده از ذخایر طبیعی را به صاحبان کارخانه ها و تولیدکنندگان واگذار کنند تا آنها با استفاده منطقی از ذخایر مذکور، علاوه بر پرداخت مالیات قابل قبول به دولت مستقل محلی و سایر اعضای فدراسیون و نیز پرداخت حقوق مکفی به کارگران، تحقیقات زمین شناسی لازم را هدایت نموده و در جهت حفظ محیط زیست تلاش نمایند. به نظرم قوانین ملی بایستی از روشهایی که سبب تقویت معقول و مستدل قوانین اقتصادی می شود، نیز پیروی کند.

چهارم و از همه مهمتر اینکه، باید تمام فعالیتهای هدایت شده در زمینه توسعه روابط فدرال در روسیه، بر اساس فهم و درک این نکته باشد که روسیه برای چندین دهه همچنان فدراسیونی بر اساس اصول ملت-ایالت باقی خواهد ماند، راه دیگری وجود ندارد. راههای دیگر سبب آشوبهای خونین خواهد شد. به عنوان یک اکونومیست آنرا دوست ندارم، ولی واقعیت را باید قبول کرد.

در نهایت می خواهم اشاره ای به نواحی فدرال داشته باشم. شکل گیری نواحی و حوزه های فدرال یک ضرورت اجتناب ناپذیر بود. ادامه حیات نواحی و حوزه های شکل

گرفته تا زمانی می تواند ادامه داشته باشد که آنها از عهده همه کارهایی که در سطح منطقه یا فدرال تحقق پذیر نیستند، برآیند مخصوصاً در زمینه تحقق اموری که نیازمند روابط متقابل مطمئن بین اعضای فدراسیون با یکدیگر است و همچنین اعمال کنترل بر بخشی از بودجه فدرال که برای این مقصود تخصیص یافته است. نواحی و حوزه ها نباید در حوزه قضایی سایر اعضای فدراسیون مداخله کنند. زیرا در غیر اینصورت پاسخگویی هر ایالت، با توجه به خودمختار بودنش پابرجا نخواهد ماند. متأسفانه مشکل دیگری نیز در این زمینه داریم. بند ۷۲ قانون اساسی در مورد "اتحاد حوزه قضایی ایالتها" مفهوم قدرت پاسخگویی هر ایالت و ناحیه را در عمل کمرنگ تر کرده است. اگر این بند حذف نشود (و یا اینکه به حداقل ممکن کاهش نیابد) کسی نمی تواند در مورد هرگونه روابط بین ایالتی عادی و یا روابط بین فدراسیون و اعضای آن سخنی به میان بیاورد.

** Reference: Sergey Valentey, "PROBLEMS AND PROSPECTS IN THE DEVELOPMENT OF THE FEDERATIVE SITUATION IN RUSSIA", KAZAN INSTITUTE OF FEDERALISM, Conference in June 22-23, 2001
<http://kazanfed.ru/en/actions/konfer2/doklad9/>



مصاحبه با آقای

یوسف عزیزی

بنی طرف

فدرالیسم در

ایران

مصاحبه از:

محمد بدلی مشاهیر

قبل از شروع بحث از جنابعالی که این فرصت را برای مصاحبه فراهم کردید تشکر می‌کنم. همانطور که می‌دانیم ایران کشوری است کثیرالمله. این را آثار اغلب اندیشمندان و سوابق تاریخی ایران مشخص می‌کند و می‌گوید قومها و ملل مختلفی در این کشور زندگی می‌کنند. بنابراین باید سیستمی وجود داشته باشد که بتواند به خواسته‌ها و مطالبات قومیتها در قالب این سیستم پاسخ دهد. تاریخ ایران نشان داده است که تا اواخر قرن نوزدهم تقریباً همه اقوام و ملل این سرزمین به صورت مسالمت آمیز در کنار هم زیسته و بخشی از حقوق آنها در قالب همین کشور ایران رعایت شده است. منتهی بعد از استقرار نظام پهلوی توسط رضاخان و پیاده کردن تز ملت واحد، دولت واحد یا به عبارتی زبان واحد، ملت واحد سعی در اضمحلال وجود شهروندان غیرفارس کردند. این تز البته تنوریسنهایی هم داشته که امروزه هم رسوبات ناشی از آن تفکر شوونیستی در برخی افراد که تاثیرگذار هم هستند، باقی مانده است. مشخص است که ادامه چنین روندی باعث از بین رفتن فرهنگ و فولکلور و تاریخ اقوام و ملل غیرفارس خواهد شد. چنین

روندی در طول قرن گذشته باعث پیدایش جنبشهای قومی در اقصی نقاط ایران شده که صرفنظر از موفقیت یا عدم موفقیت چنین جنبشهایی، پیدایش آنها حائز اهمیت است.

اکنون و بعد از انقلاب اسلامی ایران که ۲۵ سال از آن می گذرد هنوز هم کوچکترین حقوق اقوام - حتی در سطح تحصیل به زبان مادری - تحقق نیافته است و این مساله باعث افزایش شکاف قومی در کشور شده و به احتمال قوی کشور را به سمت از هم پاشیدگی سوق دهد. با توجه به شرایط بین المللی و همچنین شرایط داخلی ایران و تجربه کشورهایی که همانند ایران دارای اقوام و ملل مختلف هستند، ایجاد یک سیستم مبتنی بر اصول دموکراسی و آزادی کامل که در آن حقوق کلیه اقوام و ملل ساکن ایران مورد احترام واقع شود، از ضروریات جامعه ما است. و یک سیستمی که تا به حال در اکثر کشورهای کثیرالمله موفق عمل کرده است، سیستم فدرالیسم است. در حال حاضر بیش از ۹۰ درصد از کشورهای دنیا از بافت قومی متنوعی برخوردار هستند و حدود ۲۰ کشور فدرال بر حدود ۵۰ درصد خاک دنیا حکومت می کنند و تاریخ هم نشان داده است که این کشورها باثبات ترین کشورها بوده اند. به عنوان مثال می توان از کشورهای ایالات متحد آمریکا، آلمان، سوئیس، کانادا، هند، پاکستان، روسیه و... نام برد.

آقای بنی طرف، با توجه به این توضیحات، شمه ای از سابقه تاریخی فدرالیسم در جهان و اهمیت تاسیس نظام فدرال در کشورهای کثیرالمله را برای خوانندگان ما بیان بفرماید.

ج - البته قبل از پاسخ به این سوال باید بگویم که پژوهشهای من بیشتر در زمینه مسائل قومیت ها در جهان و در ایران است و راجع به فدرالیسم در کنار این پژوهشها مطالعاتی نه چندان وسیع داشته ام. لذا بر این مبنا عرض می کنم که اصولا تاریخ فدرالیسم از قرن ۱۸ شروع شده است. در آن زمان کشورهای غربی با روبه رو شدن با تنوع قومی و مذهبی و یا حتی گستردگی مساحت، برای اداره مناسب و کارآمد ساختن امور کشورهایشان، نظام فدرالیسم را انتخاب کردند. مثلاً می دانیم که در ایالت متحد آمریکا در قرن ۱۸ نظام فدرال به وجود آمد. اگرچه آمریکا هم تنوع نژادی دارد و هم تنوع زبانی، ولی اساس انتخاب نظام فدرالیسم در آمریکا برای اداره بهتر و مناسب تر امور بود. این نظام در اغلب کشورهای جهان که شما به برخی از آنها اشاره کردید، پدید آمد. در

آلمان، بلژیک، سوئیس، اسپانیا، روسیه و حتی به نوعی در انگلستان و در کشورهای آفریقایی مثل نیجریه و در کشورهای آسیایی مثل پاکستان و هندوستان.

به هر حال نظام فدرالیسم فراورده ذهن بشر است و برای حل مشکلات بشر معاصر توسط دانشمندان علم حقوق و سیاست پدید آمده است. این مساله اکنون به دغدغه خاطر برخی از نخبگان کشورهای چند ملیتی آسیا و خاورمیانه تبدیل شده است. مانند سودان و عراق. حتی ما شاهد وجود نوعی فدرالیسم در اروپا هم هستیم. الان روسیه در شمال، پاکستان در شرق و امارات متحد عربی در جنوب کشور ما به شیوه فدرالیستی اداره می شوند. عراق هم با توجه به تحولات پدید آمده در آن کشور به سوی این نوع اداره کشور پیش می رود. در نتیجه این راه حل از نظر انسان معاصر، بهترین راه حل برای کشورهای جهان و به ویژه برای کشورهای چند قومی و چند زبانی است.

س- تمام کشورهای دنیا که در آنها نظام فدرال حاکم است از لحاظ قومی و از لحاظ سایر پارامترهایی که باعث وجود چنین نظامی شده متفاوت هستند. با این وصف به نظر شما نظامهای فدرال را در کل به چند قسمت می توان تقسیم کرد؟ و همچنین منظور از نظامهای کنفدرال چیست؟ و آیا در دنیا کشورهایی هستند که مانند نظام کنفدرال اداره شوند؟

ج- بی گمان نظام فدرالیسم از یک تعریف حقوقی و سیاسی مشخصی برخوردار است که مبنایش عدم تمرکز است. یعنی در کشورهایی که این شیوه اداره کشور را پذیرفته اند نظام فدرال بخشی از نظام دموکراتیک است ولی شدت و ضعفش متفاوت است. مبنای اساسی نظام فدرال این است که مساله ارتش واحد، سیستم پولی واحد و سیاست خارجی در اختیار حکومت مرکزی باشد و بقیه اختیارات در مناطق مختلف یا بر حسب جغرافیا و یا بر حسب قومیت یا بر حسب معیارهای دیگری - که بستگی به بافت کشورها دارد- توزیع شود. فرضاً در آلمان که اغلب آلمانی هستند نظام فدرالیسم بیشتر بر حسب جغرافیایی و منطقه ای است. و یا در هند بر مبنای قومیتی است. به نظر من در ایران این نظام بر این دو مبنای بهتر می تواند جواب دهد.

اما نظام کنفدرال، نظامی است که در آن اختیارات بیشتری به مناطق قومی یا جغرافیایی داده می شود و حتی تا حد استقلال آنها نیز پیش می رود؛ که البته بعد از

استقلال، این مناطق یک کنفدراسیون را تشکیل می دهند که نمونه بارز آن کنفدراسیون سوئیس است. البته یک مرحله بالا تری هم وجود دارد که کشورهای مستقل مشترک المنافع هستند. اکنون یک نمونه آن کشورهایی هستند که جای اتحاد جماهیر شوروی سابق را گرفته اند.

س- در حاضر همانطوری که مشخص است اتحادیه اروپا به سمت انتخاب یک رئیس جمهوری حرکت می کند آیا می توان گفت که اتحادیه اروپا در حد یک کنفدراسیون است؟

ج- اگر چه اتحادیه اروپا اکنون گامهای اولیه و اساسی را به سمت این نظام بر داشته ولی هنوز تبلور کامل آن مشخص نشده است. اتحاد اروپا اکنون بیشتر اقتصادی است و احتمالا در سال های آینده به سوی اتحاد و کنفدرالیسم سیاسی پیش خواهند رفت. گرچه طلیعه این امر سال هاست در یکسان کردن ویزای اغلب کشورهای اروپایی تبلور یافته است. منظورم همان چیزی است که به ویزای شینگن معروف شده است.

س- با نظر به این که تا بحال شنیده نشده که یک سیستم فدرال در دنیا سر انجامش از هم پاشیدگی باشد و اکثر نظامهای فدرالی یا همه آنها پابرجا و به صورت باثبات باقی مانده اند و به سمت پیشرفت و توسعه گام برداشته اند، نظرتان در مورد محاسن و معایب نظامهای فدرالی و همچنین موفقیت یا عدم موفقیت این نظام در جهان چیست؟

ج- مزایا و محاسن نظام فدرالی به اندازه ای است که اکنون علاوه بر کشورهای چند قومیتی و چند ملیتی، در کشورهایی کاربرد دارد که از یک قومیت اند یا اکثریت مردم از یک قومیت اند. مثل آلمان و آمریکا؛ در آمریکا لاقل زبان اکثریت مردم انگلیسی است و در آلمان بیشتر مردم به زبان آلمانی صحبت می کنند. علت اینکه این نظام در آن کشورها به کار گرفته می شود، کارآمدی این نظام در پاسخگویی به نیازهای تاریخی و روزمره مردمان آن کشور است. این یک نوع عدم تمرکز است. عدم تمرکزی که برای پیشبرد کارهای کشوری و امورات مملکتی کاربرد دارد. پس وقتی ما می بینیم که این سیستم در کشورهایی که تک زبانه هستند یا از یک قومیت اند کاربرد دارد می

توان گفت که به طریق اولی در کشورهای چند قومیتی هم جواب می دهد و جواب هم داده است که نمونه خیلی بارز آن در آسیا هند است. در هند با توجه به اینکه ملیتها و قومیتها متنوعی وجود دارند و نوعی از فدرالیسم در آنجا حاکم است، یک کشور نسبتاً باثباتی است. حتی در پاکستان - که نظام سیاسی اش همیشه بین دموکراسی و محدودیت برای دموکراسی در نوسان بوده - یک نظام فدرال تقریباً باثبات داشته است. حداقل ثبات قومی و جغرافیایی پاکستان از کشوری مثل افغانستان که از این سیستم برخوردار نیست، بیشتر است. در هند هم نظام فدرال خوب جواب داده است. البته جز در مورد کشمیر که یک حالت استثنایی است و حالت بین المللی خاصی دارد و سازمان ملل اعلام کرده است که بعد از استقلال هند در ۱۹۴۹ در آنجا رفتارندم انجام شود که نشده است. حتی در مورد کشوری مانند امارات متحد عربی که یک زبان، یک دین و یک فرهنگ دارند، به نظر فدرالیسم خوب جواب داده است. به همین دلیل کشورهای بیشتری قصد دارند این شیوه و این نظام را به کار گیرند. نمونه آن عراق است که اکنون همه نیروها، اعم از احزاب و نیروهای سیاسی عرب شیعه و سنی و کرد و ترکمن و حتی خود آمریکا نیز با استقرار نظام فدرالیسم در عراق موافق اند و البته مساله اجرا و تطبیق آن نیاز به وقت دارد.

س- پس به نظر شما هیچ معایی نمی توان برای این نظام بیان کرد؟

ج- البته هر نظامی معایی دارد ولی به نظر من همانطور که دموکراسی با وجود همه معایبش الان بهترین شیوه برای اداره کشورهاست، فدرالیسم هم بهترین شیوه برای اداره کشورهایی است که تنوع زبانی، قومی و ملیتی دارند.

س- به عنوان یک مثال بارز در کشور خودمان، قبل از استقرار نظام پهلوی، ایران

طبق مستندهای تاریخی، ممالک محروسه ایران نامیده می شد. و سیستمی که به نوعی عدم تمرکز در آن وجود داشت، حاکم بود. ولی از دموکراسی و آزادی خبری نبود. در زمان قاجاریه والیان ایالتها هم به نوعی دیکتاتور بودند. مثلاً در دوره ناصرالدین شاه و نوه اش محمدعلی شاه در آذربایجان چه ظلمها که نکردند. حال آیا با تأسیس نظام فدرالی می توان به کلیه منافع آن دست یافت و به خواستههای ملل تحت ستم پاسخ داد؟ همچنین نقش جمهوریت، پارلمانتاریسم و لیبرالیسم در نظامهای فدرال چگونه است؟

ج- شما به نکته درستی اشاره کردید. یعنی ایران تا قبل از سال ۱۹۲۵ میلادی و در دوره قاجار ممالک محروسه ایران نامیده می شد و مجموعه ای از ممالک متحد بود که نه تنها در دوره قاجاریه، بلکه در بیشتر مقاطع تاریخ ایران به این شکل بوده است. حتی قبل از مهاجرت به اصطلاح آریایی ها از قفقاز به ایران، در این فلات حدود ۱۵ قوم سکونت داشتند و تحقیقات تاریخی نشان می دهد که نوعی اتحاد بین این ۱۵ قوم وجود داشته که مشابهت هایی با وضع فدرالیسم امروزی دارد. گر چه بالطبع تفاوت های عمده ای نیز دارند. در نتیجه ایران با این نوع اتحادها و سیستم هایی که ملتهای مختلف را با حقوق نسبتا برابر با هم متحد می کند، بیگانه نیست. مثلا می دانیم که قبل از مهاجرت آریایی ها در این سرزمین مادها، تپوری ها، کاسی ها، ایلامی ها و ... زندگی مسالمت آمیزی داشتند. آنان با هم متحد بودند و در نوعی نظام فدرال زندگی می کردند. البته تا قبل از مطرح شدن مسأله ملی در ایران یعنی از دوره مشروطیت به بعد این مسأله شکل حادی نداشت، یعنی تعصبات قومی و احساسات ناسیونالیستی در واقع از اوایل قرن بیستم به بعد در آسیا و به خصوص در ایران پایه و مایه گرفت. در نتیجه از یک طرف ناسیونالیسم قومیت مسلط خودش را مطرح کرد و از طرف دیگر ناسیونالیسم قومیت های تحت سلطه. چون اینها دیدند دارند مغبون می شوند و حقوق گذشته خود را از دست می دهند و علاوه بر آن مورد سرکوب واقع می شوند. لذا به تدریج حقوق و مسائل خود را مطرح کردند. بنابراین فدرالیسمی که در دوره قاجار بود، نوعی فدرالیسم سنتی بود که البته شرطش هم این نبود که حکومت دموکراتیک باشد. حکومت قاجار لااقل تا مقطع مشروطه یک حکومت استبدادی بود ولی سیستم حکومت در ایران نوعی فدرالیسم سنتی بود. مثلا در مورد خوزستان - که تحقیقاتی در مورد آن دارم - در دوره قاجار و حتی قبل از آن عرب ها همیشه نوعی خودمختاری کامل داشتند. چه در دوره مشعشعیان که حالت نیمه استقلالی داشتند و چه در دوره کعبی ها و آلبوکاسب - که مهمترین حاکمشان شیخ خزعل بود - این نظام وجود داشت. خوزستان - یا عربستان آن زمان - جزو ایران بود و همه خود را ایرانی می دانستند و از نظر جغرافیایی جزو ایران قلمداد می شدند. ولی پروسه ای که رضاخان می خواست به وجود آورد، یعنی ملت سازی قهری و خشونت آمیز - که به نام یک قومیت و به نفع یک هویت مسلط بود - با شکست مواجه شد. یعنی ملت سازی خشونت آمیز در هشتاد، نود سال اخیر نتیجه نداد. چون رضاخان می خواست که یک

ملت، یک زبان و به اصطلاح یک نژاد در ایران به وجود آورد. وی گرچه موفق نشد، اما متأسفانه در این زمینه آسیبهای فراوانی به قومیت‌های غیرفارس وارد کرد. هم ما دیدیم که در دهه ۲۰ شمسی و پیش و پس از انقلاب بهمن ۵۷ همیشه این تعارض میان ملیت‌های ستمدیده و حاکمیت‌ها وجود داشته است. خواسته‌های قومی همواره مطرح بوده و هیچگاه معطل نشده است. یعنی یا کاهش یا شدت پیدا کرده است اما پیوسته و به اشکال مختلف خود را بروز داده است. بنابراین مساله ملی یا مساله قومیت‌ها همواره وجود داشته و برای حل ریشه‌ای و بنیادی آن در ایران چاره‌ای جز پذیرفتن و به کار گرفتن آخرین دستاوردهای بشری در مورد نظام حکومتی و اداری کشور وجود ندارد. نوع حکومتی که فدرالیسم، پلورالیسم، دموکراسی را باهم داشته باشد.

ب- اگر یک سیستم فدراتیو باشد و کشور به لحاظ قومی به چند ایالت تقسیم شود قطعاً صرف نظر از این تقسیمات، همه شهروندان به حقوق طبیعی و انسانی خود نخواهند رسید و در کنار آن باید حتماً دموکراسی و آزادی‌هایی که ناشی از دموکراسی مستقیم است نیز به وجود بیاید. یعنی صرف وجود یک سیستم فدرال کافی نیست تا بتوان گفت در ایران مسئله حل است، نظراتان در این مورد چیست؟

ج- الان در عصر ما فدرالیسم و حقوقی که به قومیت‌های مختلف یک کشور داده می‌شود، بخشی از حقوق دموکراتیک آنهاست. یعنی ما نمی‌توانیم این دو مقوله را از یکدیگر جدا کنیم. یعنی ما می‌گوییم که در قرن بیست و یکم قومیت‌های غیر مسلط، قومیت‌های غیر فارس در ایران حقوقی دارند. طبق فلسفه لیبرال دموکراسی علاوه بر حقوق شهروندی، حقوق جمعی یا حقوق گروهی قومی هم دارند. از نظر جامعه‌شناسان و حقوقدانان، حقوق جمعی یا حقوق گروهی قومی از حق آموزش به زبان مادری در مدارس ابتدایی شروع می‌شود و تا حق تعیین سرنوشت ادامه می‌یابد که در این میان حق داشتن نظام فدرالیت در این طیف حقوق شهروندی قرار می‌گیرد. این بخشی از حقوق دموکراتیک ملیت‌هاست. ما وقتی از فدرالیسم سنتی در دوره قاجار صحبت می‌کنیم در آن زمان نوعی اتحاد سنتی میان ممالک محروسه ایران وجود داشت که اصلاً ربطی به دموکراسی و جامعه مدنی نداشت و اینها مسائل و مقوله‌هایی هستند که طی دهه‌های اخیر مطرح شدند. البته در غرب قبلاً دموکراسی بوده ولی این مقوله‌ها در اروپای شرقی و در

آسیا طی ۵۰، ۶۰ سال اخیر مطرح شدند. بنابراین نگاهی که ما اکنون به دموکراسی حقیقی داریم این است که علاوه بر حقوق شهروند، حقوق قومی را هم در بر می گیرد که حق داشتن نظام فدرال در بطن این حقوق قومی قرار می گیرد.

س- در وزارت کشور و همچنین در مجلس در مورد طرح ۱۰ ایالتی شدن کشور بحثهایی مطرح شده است. به نظر شما الان سیستمی به آن حد دموکراتیک که بتواند به حقوق همه شهروندان جواب بدهد می تواند در قالب چنین طرحی ایجاد شود؟

ج- همه اینها هنوز در حد حدیث و حرف و سخن است. یعنی واقعیت این است که در مجلس بحثهای موافق و مخالفی در این زمینه می شود و صحبتهایی می کنند ولی هنوز به نتیجه قطعی نرسیده و حتی در مجلس هم به شکل جدی مطرح نشده است. منتهی این می تواند گامی در این زمینه باشد. اگر چه من آن را هم ناقص می دانم. یعنی ایران باید در درجه اول بر مبنای قومی و در درجه دوم بر مبنای مناطق مختلف استان بندی شود چیزی که قبل از دوره رضاشاه وجود داشته است، چون رضاشاه برای تر ملیت سازی خودش یعنی یک ملت، یک نژاد، یک کشور ترکیب استانها و ترکیب ولایتها را بهم زد و قومیتهای مختلف را در همدیگر ادغام کرد تا همه در اقلیت قرار بگیرند. این شیوه ضد ملی و ضد قومی رضاشاه باید یک زمانی تصحیح شود و این کار هر چه زود تر انجام بگیرد بهتر است.

س- در کشورهای مجاور ایران نظام فدرالی بیشتر در کدام کشورها وجود دارد و نوع سیستم فدرال آنها تقریباً به چه شکل است؟ سؤال دیگر اینکه رویکرد گروههای مختلف در افغانستان و عراق به چه سمتی است؟ همچنین با توجه به اینکه یک قانون اساسی جمهوری فدراتیو در عراق توسط کردها ارائه شده آیا این قانون مورد قبول گروههای مختلف است؟ آیا با توجه به مشابهت هایی که به لحاظ بافت جمعیتی بین ایران و عراق است، می توانیم در آینده تطبیقی هم برای ایران داشته باشیم یا نه؟

ج- همه کشورهای مجاور از جمله روسیه، پاکستان و امارات متحده عربی به نوعی از نظام فدرال تبعیت می کنند ولی با هم متفاوت هستند و مبناء اختیاراتی که داده می شود بستگی به شرایط کشور دارد. مثلاً امارات متحده عربی کشوری است فدرالیسم

ولی کمتر اثری از دموکراسی در آن دیده می شود، ولی در پاکستان دموکراسی کمی بیشتر است و روسیه نیز بخصوص بعد از فروپاشی، بیشتر و بیشتر به سوی دموکراسی حرکت می کند. سایر کشورها نیز به این ترتیب هستند. ما در افغانستان شاهد یک نوع فدرالیسم نانوشته هستیم. یعنی عملاً هر کدام از قومیتها در ولایت خودشان حکومت خودمختار دارند. و من حدس می زنم که اگر خواهان افغانستان متحد و باثباتی در آینده باشند، با توسعه دموکراسی و با ایجاد ثبات در افغانستان و هنگام نوشتن قانون اساسی جدید افغانستان احتمالاً به این موضوع نظام فدرالیسم خواهند پرداخت و در قانون اساسی افغانستان به آن تبلور خواهند بخشید. بنابراین رویکرد هم به همین سمت خواهد بود. چون همسایه جنوبی و شرقی افغانستان یعنی هند و پاکستان هر دو از این نظام برخوردار هستند، اگر چه در افغانستان سعی می شود که روی قضیه قومیتها سرپوش گذاشته شود.

البته تمام کشمکشها و درگیریهایی که در افغانستان شده و قسمت اعظم آنها ریشه قومی دارند و تا این مسأله حل و فصل نشود افغانستان لااقل در بلندمدت روی آرامش به خود نخواهد دید. بنابراین این مسأله مهمی است که باید به آن توجه کرد.

در عراق نیز گامهایی به مراتب مهمتر و اساسی تری به سوی برپایی نظام فدراتیو برداشته شده است که این مسأله از دوران قبل از سرنگونی صدام حسین مطرح شده است. صدام حسین قبل از سرنگونی به نوعی یک حکومت خودمختار برای کردها قائل بود، اگر چه نیم بند بود ولی به هر حال برخی از حقوق کردها را نسبت به سایر کشورهای منطقه در نظر گرفته بود. که البته اینها به علت درگیریها و مبارزاتی بود که کردها در طول ۸۰ و ۹۰ سال اخیر داشتند. همانطوریکه می دانید تنها کشوری که تا سال گذشته در منطقه به زبان کردی تدریس می کرد عراق بود و کردهای عراق بودند که ادبیات کردی و نظام درسی زبان کردی را بوجود آوردند و حفظ کردند و امروزه سایر کردهای کشورهای منطقه به آن استناد می کنند. این قضیه، قضیه مهمی است و من حتم دارم که قانون اساسی عراق یک قانون اساسی دموکراتیو، فدرال و پلورال خواهد بود. این مسأله را نه تنها کردها قبول دارند بلکه اغلب احزاب سیاسی وابسته به شیعیان و سنیان عرب هم به آن معتقدند. زیرا عراق کشوری است که تعدد قومی دارد و در آن عرب، کرد، ترکمن و عاشوری وجود دارد که آنها خود را قومیت مذهبی می دانند. هیچ شکی نیست که در عراق نظام فدرال ایجاد خواهد شد و این قضیه در قانون اساسی گنجانده خواهد شد و این تنوع قومی

که اکنون به شکل جغرافیایی، مذهبی و خود را نشان داده، به شکل حقوقی و قانونی هم خود را در قانون اساسی آینده عراق نشان خواهد داد.

س- آقای بنی طرف آیا شما قانون اساسی جمهوری فدراتیو عراق را که توسط کردها ارائه شده مطالعه کرده اید؟ نظرتان در این مورد چیست؟

ج- بله. من در این مورد مطالعه ای داشتم. این قانون اساسی از نظر چارچوب کلی پیشنهادی است که حزب دموکرات کردستان عراق کرده است. بایستی گفت که تنوع قومی در ایران بیشتر از عراق است. یعنی اگر عراق مثلاً ۲ تا ۳ قوم عمده داشته باشد ما ۵، ۶ قوم عمده داریم. غیر از قومیتها و زبانهای کوچکتر که به آنها اشاره ای نمی کنیم، حتی ما گروههای قومی داریم که ممکن است زبان متمایزی از زبان فارسی نداشته باشند ولی فرهنگ قومی و متمایزی از فارسها دارند مانند بختیاریها، گیلکها و ایلامیها. بنابراین هر نظام جدیدی که برای ایران پیشنهاد می شود باید تمام این تنوع قومی و مذهبی ایران را در نظر بگیرد و یک حقوق برابری برای همه شهروندان نه تنها در حقوق فردی بلکه در حقوق قومی هم در نظر بگیرد. منتها بی گمان شباهتهایی بین ایران و عراق وجود دارد و جغرافیایی کهن بین این دو کشور است. در عراق اکثریت عرب است و در ایران اقلیت عرب است. در عراق اقلیت یا قومیت کردها هست. در ایران نیز کرد هست. در عراق اقلیت ترکمن هست که همان ترکها هستند و در همان اوایل قرون اولیه اسلامی در عراق بوده اند و به تدریج در دوره عثمانی هم بر تعدادشان افزوده شده و به این نام نامیده شده اند، در ایران هم ترک هست. حتی بعضی از مذاهب کوچک مثل سابعی و شیطان پرستی هم در کردستان ایران و هم در کردستان عراق وجود دارد، مثلاً دین سابعی در خوزستان ایران وجود دارد. لذا من فکر می کنم که عراق از این بابت بیشترین شباهتها را نسبت به سایر کشورهای همسایه با ایران دارد و بی گمان اگر نظام فدرالیسم در عراق پا بگیرد، الگویی برای ملیتها و قومیتهای ایرانی خواهد شد که به هر حال آنها هم نمی خواهند از پیشرفت منطقه و پیشرفت جهانی یعنی پیشرفت در نظام سیاسی، حقوقی و قانونی کشور عقب بمانند و من فکر می کنم مخالفتهایی که اکنون از طرف کشورهای ترکیه و ایران با نظام فدرالیسم در عراق می شود به این دلیل است که این کشورها فکر می کنند که

ممکن است قومیت‌های خودشان آن را الگو قرار داده و اینچنین نظامی را بخواهند و مطالبه کنند.

س- با توجه به تحولات شدید منطقه ای و بین المللی خصوصاً در خاورمیانه که بعد از ۱۱ سپتامبر تشدید یافته است، اهمیت تأسیس نظام فدرالی در ایران را چطور می بینید؟

ج- من فکر می کنم نه تنها ایران بلکه در کشوری که کثیرالمله است برای جلوگیری از فروپاشی جغرافیایی ناگزیر از پذیرفتن نظام فدرال و نظام دموکراتیک و نظام مبتنی بر جامعه مدنی و پلورال است. زیرا این نظامها می توانند به وحدت ملی، ادامه وحدت ارضی یعنی وحدت در عین کثرت کمک کند و گرنه تحولاتی که در دنیا وجود دارد ظرف یک مظروف خودش را می طلبد. در نتیجه این نظام فقط برای خود قومیتها سودمند نیست، بلکه برای کل کشورها هم سودمند است. در درجه اول برای وحدت ملی و حفظ و استمرار آن سودمند است. چون باعث همبستگی خواهد شد.

س- سلطنت طلبها که به مسئله ملی می پردازند عملکرد دوگانه ای از خود نشان می دهند و با اینکه در ظاهر بعضی از بزرگان‌شان اشاره می کنند که با نظام فدرالیسم در ایران موافق هستند ولی عملکردشان و حتی تبلیغاتشان کلاً عکس این مطلب را نشان می دهد. اینها از مخالفین شدید چنین سیستمی هستند. یا کتابی با عنوان "نقدی بر فدرالیسم" منتشر شده است که کاملاً با قضیه فدرالیسم در ایران مخالفت کرده است. نظر شما در مورد نظراتی که مخالفین این نظام در ایران ارائه میدهند چیست؟

ج- بحث فدرالیسم در ایران از همان دوران مشروطیت بوجود آمد که ناشی از تنوع قومی و تکثیر قومی در ایران بود. ماده مربوط به انجمنهای ایالتی و ولایتی و ملحقات آن ناظر بر این مسئله است که واقعاً اختیارات خیلی مناسبی را برای آن دوره در اختیار ایالتها و ولایتها و به خصوص قومیتها قرار داده بود و جای گرفتن این ماده نتیجه مشارکت ترکهای آذربایجان در انقلاب مشروطیت بود. در نتیجه شوراها در نظام جمهوری اسلامی هم ادامه همان برخورد با تنوع قومی است. همه اینها برای عدم تمرکز و ناشی از شناخت جزئیات کلی تدوین کنندگان قانون اساسی مشروطیت و جمهوری

اسلامی به تنوع قومی و جغرافیایی است که این اصول یعنی اصول ۱۵ و ۱۹ و اصول شوراها ناشی از آگاهی تدوین کنندگان این دو قانون اساسی به پلورالیسم قوی در ایران است. ما درمود تحولاتی که در منطقه به وجود آمده بحث می کنیم و برای حفظ وحدت در حین کثرت پیشنهاد هم می دهیم و هرگروه با توجه به جهان بینی و ایدئولوژی خاص خود با این قضیه برخورد می کند. اصولا نیروهای ناسیونالیستی به خصوص ناسیونالیستهای افراطی فارس گرا با این قضیه برخورد نفی کننده دارند. چون برخی از آنها ماده ۱۵ را قبول ندارند و حتی اعتراض هم می کنند. نامه پراکنیایی که بعضی از رهبرانشان انجام داده اند را هم مشاهده نموده اید. بنابراین وقتی یک نظامی بر مبنای عدم تمرکز قرار گیرد، یک سری حقوقی را که به ناحق یک قومیت به حساب قومیتهای دیگر و به زیان آنها به خودش اختصاص داده تفکیک شود، خود به خود اینها مخالفت نشان می دهند و این مخالفت ریشه در تفکرو اندیشه و جهان بینی افراد دارد و گرنه گروههایی هم هستند مانند گروههای چپ و برخی از اصلاح طلبان که این ایده را مطرح می کنند. به عنوان نمونه آقای سعید حجاریان طی گفتگویی با روزنامه سلام در مهر ماه ۱۳۷۵ قضیه فدرالیسم در ایران را مطرح کرد و برخی از اصلاح طلبان هم این ایده را پذیرفتند، اگر چه ممکن است که الان به علت کشمکشهای فراوانی که دارند فرصت نکنند این موضوع را مطرح کنند. امروزه این قضیه آنقدر دامنه دار شده که حتی مشروطه خواهها هم تظاهر به قبول تنوع قومی و قومیتها می کنند. البته من نمی دانم که تا حد فدرالیسم هم پیشرفته اند یا نه. در نتیجه تنها کسانی که با این امر مخالفت می کنند ناسیونالیستهای وطنی هستند که اصل ۱۵ را تحمل ندارند و من شکی در این قضیه که سلطنت طلبها تظاهر می کنند، ندارم. چون همین سلطنت طلبها بودند که در زمان رضا شاه و پسرش محمد رضا شاه قومیتها را سرکوب کردند و به آنها ستم روا داشتند و زبان و فرهنگ و فولکلور و تاریخ آنها را پایمال کردند. همه اینها فرصت طلبی و برای کشاندن مردم به طرف خودشان است و ما نباید فریب این قضیه را بخوریم. ولی رویهم رفته مساله قومیتها که فدرالیسم هم در آن جای دارد، یک مسئله دموکراتیک است و باید روی این مساله کار کرد و با استدلال آن را مطرح کرد. و اگر هم نقدی بر این قضیه باشد باید مستقل و منطقی به آن پاسخ داده شود. کتابی را هم که گفتید خارج از این چارچوب نیست. یعنی کسانی که این کتاب را

نوشته اند از گفتمان ناسیونالیستی قومیت مسلط پیروی می کنند و نمی خواهند که توزیع قدرت و ثروت و منزلت اجتماعی به شکل اجتماعی و قومی و سیاسی انجام شود.

س- میزان همخوانی تأسیس نظام فدرال در ایران با قانون اساسی کنونی کشورمان چگونه است؟ لطفاً نظراتان را در این مورد بیان کنید.

ج- در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چند اصل سودمند در مورد قومیتها وجود دارد. ولی وجود اصول خوب در قوانین همیشه به معنی اجرای خوب آنها نیست. متأسفانه این اصول مثل اصل ۱۵، اصل ۱۹ و اصل ۴۸ که می توانند بخشی از بی عدالتیها، تبعیضها و ستمهای گذشته را جبران کنند، به شکل کامل اجرا نشده اند. به عنوان مثال اصل ۱۵ است که اساس آن تدریس زبانهای قومیتها از سطح ابتدایی تا سطوح بالاتر است بعد از گذشت ۲۵ سال هنوز جوهر روی کاغذ باقی مانده است. ظاهراً نیروهایی هستند که با هر نوع توزیع عادلانه ثروت و قدرت و منزلت اجتماعی مخالفت می کنند و فقط منافع تنگ نظرانه قومیت خودشان را در نظر دارند و نمی خواهند از این منافع موروثی خود دست بردارند و اینها هستند که مخالف اجرای کامل اصول هستند.

س- پس به نظر شما برای اینکه رویکردمان به سمت جمهوری فدراتیو ایران باشد حتماً باید یک اصلاحات اساسی را در قانون اساسی داشته باشیم؟

ج- قضیه حقوق قومیتها به آن اندازه که در عراق جا افتاده در ایران جا نیفتاده است و باید در این زمینه تلاش و کوشش بیشتری انجام گیرد. ما برای یک اصل معتبر و مهم قانون اساسی یعنی اصل ۱۵ با تمام نشستهایی که مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی، در وزارت کشور، در سازمان برنامه و بودجه و در جاهای مختلف داشتیم و صحبت کردیم، هنوز که هنوز است در جای خودمان جا می زنیم. البته نه تنها راجع به این اصل بلکه راجع به همه نابرابریهای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی نیز می باشد. آنها قول و قرارهایی درمورد اینکه این قضیه لایحه می شود و تصویب می شود، به ما می دهند و یا در انتخابات به عنوان یک ابزار تبلیغاتی از این قضیه استفاده می کنند و در نهایت جز به تاخیر انداختن مسئله و به جز به لوٹ قضیه چیزی نمی بینیم. بنابراین ما باید همچنان در اجرای این اصول در قانون اساسی در کوتاه مدت اسرار کنیم. فدرالیسم در واقع یک راه

حل میان مدت و بلند مدت برای قانون اساسی در ایران است. نه تنها این موارد بلکه موارد قابل اصلاح دیگری هم هستند که طبق تکامل تحولی که در جامعه بوجود می آید باید اصلاحاتی در آنها انجام گیرد.

س- امروزه کشورهایی که در حالت پیشرفته به سوی یک کنفدراسیون حرکت می کنند، دیده می شود که هر ایالت غیر از یک پرچم رسمی نشانه مخصوص به خود را هم دارد. به عنوان مثال در قانون اساسی جمهوری فدراتیو عراق کردها به این مطلب اشاره کرده اند که علاوه بر یک پرچم رسمی، پرچم مربوط به خود را هم می توانند داشته باشند و در مورد عربها هم اینگونه است. نظر شما کلاً در مورد این مسئله و نیز در مورد ایالتها و تعیین مرزهای جغرافیای سیاسی در نظام فدراتیو چیست؟

ج- اگر چه تا رسیدن به مرحله شکل گرفتن یک نظام فدرال در ایران خیلی فاصله داریم ولی بحث تئوریک به نظر من اشکالی ندارد. اصولاً در همه کشورهای جهان خصوصاً ایران همیشه قبل از عمل بحثهای تئوریک در مورد یک شیوه یا یک سیستم صورت می گیرد و بعد مساله عملی مطرح می شود. من شخصاً پرداختن به جزئیات و تفاسیر ریز را الان مناسب نمی بینیم. زیرا ما باید ابتدا این مساله را بین روشنفکران فارس، دولتمردان و بین قشرهای مختلف سیاسی و مطبوعاتی جا بیندازیم و محاسن و مزایا و اینکه چرا این نظام برای ایران خوب است را مشخص کنیم و روی یک فدرالیسم سنتی در ایران که با شرایط اجتماعی، تاریخی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی ایران مطابقت داشته باشد، تاکید کنیم. من تا این حد را مناسب می بینیم. اگر چه ایران اولین کشوری نیست که می خواهد به این مرحله برسد. بلکه کشورهای دیگر از جمله عراق، هند سوئیس و روسیه اکنون به این مرحله رسیده اند و یا تلاش برای رسیدن می کنند. ما باید از این همه تجارب استفاده کرده و در آینده این مسائل را مطرح کنیم. الان مساله مهم کلیات قضیه است که مورد پذیرش اکثریت قشرهای منورالفکر قرار بگیرد.

س- پس به نظر شما باید ابتدا این مساله را به صورت یک گفتمان در کشور جا بیندازیم و زمانیکه مورد تایید اکثریت قشر روشنفکر و دولتمردان و... قرار گرفت به مسائل جزئی بپردازیم؟

ج- ما باید گام به گام حرکت کنیم زیرا در غیر این صورت ممکن است باعث ایجاد رمندگی شود. الان خیلی ها نسبت به قضیه فدرالیسم یک پیش داوری خاصی دارند و اگر بخواهیم مساله پرچم و مرز و این مسائل را هم مطرح کنیم باعث رمندگی و گریز بیشتری خواهد شد. ما الان باید کلیات و ضرورت قضیه را مطرح کنیم و اینکه چرا این قضیه برای وحدت ملی و وحدت تمامیت ارضی ایران لازم است. اصولاً تحولات جهانی رو به این سوی دارد و این در درون و بطن جنبش دموکراتیک مردم ایران برای دستیابی به دموکراسی و مردم سالاری است. این قضایا اولویت دارد و مطرح کردن مسائل زود هنگام مناسب نمی باشد. ما باید برای اجرای اصل ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی در کوتاه مدت تلاش کنیم. این قضیه که یا هیچ چیز یا همه چیز درست نیست. بلکه باید برای دموکراتیزه کردن جامعه ایران که فدرالیزه کردن هم بخشی از آن است، گام به گام حرکت کنیم و پیش برویم.

س- به هر حال ما مجبوریم که این موارد را مطرح کنیم و اگر در اجرای اصل ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی مقاومت شود، اینچنین آلترناتیوهایی هم خواهد بود و یا حتی ممکن است بدتر از آن هم باشد.

ج- بله شکی نیست. الان مطالبات در حد اصل ۱۵ و ۱۹ است و اگر اینها پذیرفته نشوند بی گمان در آینده این مطالبات بیشتر خواهند شد و ممکن است خواسته های دیگری هم مطرح شود. بنابراین صلاح در این است که این اصول هر چه زودتر اجرا شوند. اگر چه من امید چندانی ندارم ولی باید آخرین تلاشها را کرد. در طی چند سال اخیر و بعد از آمدن آقای خاتمی خیلی ها به عنوان اهل قلم با ما صحبت کرده اند و راهکار خواسته اند. من و آقای صراف، آقای یونسی، آقای نیک بخت و دیگر اندیشمندان و صاحب نظران قومیتها رفته ایم و صحبت کرده ایم. ولی متأسفانه به جایی نرسیده است. فقط بخشی که مربوط به مطبوعات است و تقریباً بخش شکوفایی اصل ۱۵ است در مورد عربها آن هم بطور خیلی ضعیف اجرا شده است. و الان برای ۴/۵ میلیون عرب یک ماهنامه آن هم به صورت عربی - فارسی وجود دارد که به علت مشکلات مالی بیشتر منتشر نمی شود و در این مورد هیچ کمک و مساعدتی انجام نمی گیرد. بنابراین زمانیکه این اصل به این شکل مسخ شده اجرا می شود باعث ناخشنودی در

میان قومیتها می گردد. در نتیجه ما اصرار داریم که در درجه اول این اصول، یعنی اصل ۱۵ و ۱۹ اجرا شوند و هشدار می دهیم که عدم اجرای این اصول در آینده ممکن است باعث افزایش مطالبات قومی شود.

س- از طرف مخالفین نظام فدرالیسم مطرح می شود که فدرالیسم راهی برای استقلال مناطق قومی است. در تاریخ کشورهای جهان که بصورت فدرالیسم اداره شده اند، تا به حال چنین موردی دیده نشده است. حتی در بدترین حالت در ایالت کبک کانادا در همه پرسی ها خصوصا در آخرین همه پرسی که در سال ۱۹۹۵ بوده، و نیز در انتخاب نمایندگان پارلمان در سال ۲۰۰۰ دیده شده است که ملت نمی خواهند از چنین سیستمی خارج شوند و به استقلال دست یابند. به نظر شما مطرح کردن چنین ایده ای از طرف مخالفان خصوصا برخی از روشنفکران برای جلوگیری از مطالبات بحق و دموکراتیک اقوام از چه تفکری ناشی می شود؟

ج- این ناشی از اندیشه های تنگ نظران ناسیونالیستی برخی از روشنفکران قومیت مسلط است که زیربنای فکریشان باعث می شود که چنین برخوردی کنند. در صورتیکه همه چیز در جهان نسبی است ولی ثبات قومی نسبتا در کشورهایی که در آنها فدرالیسم وجود دارد، بیشتر بوده است. نمونه خیلی آشکار آن پاکستان است که در آن کشمکش قومی به مراتب کمتر از افغانستان است. در بلژیک، کانادا، سوئیس و هند نیز چنین است. یعنی اگر هند بصورت نظام متمرکز اداره می شد، الان به ۵۰ و ۶۰ کشور تقسیم می شد و حتی روسیه و پاکستان هم چنین دیده می شدند. بنابراین کشورهایی که دولتمردان و سیاستمداران آنها مانند عراق خردمندی و دوراندیشی نشان می دهند و به طرف فدرالیسم حرکت می کنند، می دانند که این نظام حافظ تمامیت ارضی و وحدت ملی شان است. وقتی مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق به رهبری آقای حکیم با داشتن ریشه های مذهبی و قومی با فدرالیسم موافق است و یا گروههای دیگری مانند شیعی و سنی عرب با این امر موافق هستند به این معنی است که آنها به ضرورت این مسأله پی برده اند. ولی متأسفانه هنوز بخشی از روشنفکران ما بخصوص روشنفکران قومیت مسلط، دولتمردان و سیاستمداران ما به این صورت پی نبرده اند. در مورد خیلی از مسائل از جمله مسائل سیاسی هم این عدم فهم و عدم درک ضرورتهای زمانه وجود دارد. در نتیجه باید

به شکل مسالمت آمیز این بحثها را مطرح کرده و سعی کرد که با اندیشه و استدلال و منطق به آنها قبولاند که این شیوه و این نظام نسبت به شیوه متمرکز برای آینده ایران بهتر خواهد بود. در کتابهای شاه از جمله کتاب مأموریت برای وطن دیده می شود که او از مخالفان سرسخت فدرالیسم در ایران بود و با طنز و تمسخر به این پدیده نگاه می کرد که در آن زمان و در دوره او در اوایل سلطنتش مطرح می شد. این گفتمان در ایران، یعنی گفتمان سلطنت طلب گرچه به ظاهر خود را طرفدار قومیتها نشان می دهد ولی در باطن اینگونه نیست و متأسفانه برخی از رسوبات این گفتمان در برخی از روشنفکران ملی گرا و ناسیونالیست و... هم وجود دارد که باید برای زدودن این رسوبات تلاش کرد.



استاد دوكتور محمد
علي فرزانه ايله
موصاحيبه

ايراندا فدراليسم
سيستمي

دانشیغی آپاران:
احمد والایی

س- اوستاد ایلک اؤنجه بوندان کی واختینیزی ییزه وئریسینیز تشکور
انیدی و دئمه لی یم، دانشیقلا ریمیز فدراليسم حاقیندا اولاجاقدیر. نئجه کی بیلیر سینیز
ایران اؤلکه سی نئچه میلیتی و نئچه قؤومیتی بیر اؤلکه دیر و بورادا ایندییه دک میلتر
اوچون چوخلو چتینلیکلر اولوبدور. اؤزلیکلر اونلارین فرهنگی و میلی حاقلاری
اؤدنیلمه ییبدیر، اونا گؤره فدراليزم بحثی نین آرایا گلمه سی بیر راهکار کیمی اول
بیلر. بیرینجی سؤال بودورکی ایراندا فدراليزمین تاریخی پروسه سی حاقدا، اؤز
نظرلرینیزی بویورون:

ج- من ده اؤنجه دن سیزدن و او ضیالی لاردان کی فدراليزم حاقیندا
چالیشیرلار تشکور انیدی، دئمه لی یم فدراليسم، اؤز اؤزلوگونده ایران اوچون بیر
ضروری سیستم ساییلیر. بیلدیگینیز کیمی ایران نئچه میلیتی و نئچه قؤوملو بیر اؤلکه
ساییلیر و ایندی ایراندا بو میلترلر بیر قانون و بیر حاکیمیت آلتیندا یاشادیقدا، اؤزلرینه
مخصوص فرهنگ، عادت- عنعنه و هامیسیندان اؤنملی دیلی واردیر. یعنی تمام او

زادلار کی فدرالیزمہ حاق قازاندىرا بيلر ايرانين بو گونكو جامعہ سينده واردير، بو بير اساسدير و من آرزى ائديرم بيزيم خالقيميز، اؤز ميللى كيمليگيني و وارليغيني و حقيقي هويتيني تانى ييب، باشا دوشسون و اونو اؤيرنسين، چون بو ايراندا فدراليزم اوچون بيرينجى آدديم ساييلير. فدراليزم هر شئيدن آرتيق آذربايجان خالقى نين سرنوشتينده مؤثير اولاجاق، البته او شاييعه لر كى فدراليزم اينفيكاك يا اينفيصالا باعث اولور، عبث بير سؤزلردير. بئله نچى سؤزلر او مؤوجوديتى ساخلاماق و اونا مشروعيت وئرمك اوچوندور. آما دونيانين او واختى دئييل كى بيز گليب كئچميش سيستميره داياناق و سونرا اونلاردان ياپيشاق كى خير بونلار باعث - تفكيك - مملكتدير. سوئده من گئتميشديم بؤيوك بير كونفرانسا و اورادا بو مساله مطرح ايدى و اورانين بير آداملاريندان كى بير راديوسودا وار ايدى و اؤزوده چوخ هارت - پورت وار او دئدى كى بير آلتيميش مليون مملكتى سيز ايسته بيرسيز نئجه پارچا ائله يه سيز! من دئديم بيز پارچالاماق ايسته ميريك، بلكه پارچالانماقدان قورتايريق، عيلت ده بودوركى او سياست كى بوردا پياده اولور ايستر - ايسته مز اگر بو خوشونت ايله ايدامه تاپا بو دقيقا مونجر اولاجاق انفيكاك كى سيز اونون صؤحبتيني ائديرسيز يا اوندان وحشت ائديرسيز، آما فدراليزم يوخ، فدراليزم تا وقتى كى گلير اينسانلارى اوز به اوز يوخ بلكه بير - بيرى ايله چيگين به چيگين، هئچ بونا مونجر اولما ياجاقدير كى مملكت آيريلسين يا مونفك اولسون و تجزيه اولسون و او دئييل مگر اينكى ايسته بيرلر او سيستمى كى ايراندا اولوب قالسين. آما او جور كى بيليرسيز ايراندا اگر بيز تاريخى جهتن باخاق حالا بير نؤوع فدراليزم لر ايراندا اولوب او هخامنش دؤورانيندا يا اورالاردا به اصطلاح ساتراپ نشينلر اولوب، ساتراپ نشينلرين اگر بيز تعموق ائدك اوستونده با اينكى داريوش يازير كى من اهورامزدا طرفيندن مامور اولدوم. بئله يازير، يازير وقتى كى من گلدیم ايمپراتورلوغا يا سلطنت ايراندا موختليف طايفالار و قؤوملر باش قالديرميشدى و اؤزلرى حاكيم سئچميشديلر. پس معلوم اولور كى بو هوس و ايشتيق او واختدان واريميش. من اهورامزدانين فرمانى ايله گئتديم و ضيمنا اورا ساتراپ قويدوم و بو ساتراپ قويماق مويد اودوركى او واختدا او جور بير دوشونجه واريميش او زآماندان ايران مولوك الطوايفى شكيلده ايداره اولوب و بونا گؤره فدراليزمدن

دانشماغین معناسی یوخویموش هر فتودال بیر موحوطه یه حاکیم ایمیش و هره سی اورانی اؤز رویشلری ایله ایداره اندرمیشلر و بیز بونلارین نومونه سینی سون خانلاردا گؤردوک. سون خانلاردا بوندان بئله کی رعیت هئج ایجتیماعی حق و حیات حق قایل دئییلدیلر ولی هر حالدا اونو رعیتلری بیلیردیلر و بیر رعیتین ده بو یئردن آیری یئرله کؤچمگینه بونلار چوخ آجی ییردیلار و خانلار بیر نوع تۆوهین ساییلیدی. بوندان سئوای دا مساله یه بیر آیری زاویه دن باخساق آخی بو ممالیک- محروسه- ایران کی یازیلیردیر سیکه لرین اوستونده و حتی مظفر الدین شاهین و احمد شاهین دا دؤورونده بئله ایدی، ممالک- محروسه- ایراندا منظور نه ایدی دقیقا فدرالیزم ده بیر خاص نوع دؤر حاکیم اورادا حاکیم- مطلقدیر و دیکتاتور ولی بیر نوع سیستم فدرالیزم دن ایستیفاده ائدیر. بو نومونه لر واردیر و بو نومونه لر اوستونده گرک تحقیق آپارلسین و ایرانین تاریخی علمی صورتده آراشدیرلسین. شاید او تحقیقلر اولسا بیز بو نتیجه یه چاتاریق کی ایراندا فدرالیزمین سابقه سی چوخ قدیم و درین دیر.

س- فدرالیزم ایله دموکراسی آراسیندا نه موناسیبتلر گئدیر؟

ج- بو گونکو دونیادا جامعه لر دموکراسی اوچون ووروشورلار، آنجاق فدرالیزمدن سؤز گلنده ایستر- ایسته مز دموکراسی دان سؤز گلیر و فدرالیزم اؤز دالینجا یوخ اؤز قاباغینجا دموکراسینی یورودور. بونا گؤره هر جامعه ده ایسته سک فدرالیزمدن دانیشاق او جامعه ده گرک اؤنجه دموکراسی دان دانیشاق. جامعه ده دموکراسی پوتانسیلی اولماسا شوبهه سیز فدرالیزم پوتانسیلی ده اولمایاجاق و ایندی آيا بونلار ایکسی بیرگه و عین زاماندا اولاییلر یا موقدم موخر اولاییلر اؤزونون بحث یئری واردیر آما دموکراسیا جامعه نین یارانش محوری دیر بیر جامعه ده کی اورادا فدرالیزم میلترین حق و حقوقونو تعیین ائله سین. ایراندا بیر شئی ده اولوب و سیاستی کئچیریلیب کی ایراندا بو آتمیش ایله کی من اؤزوم اونون چوخ دؤره سینه ناظیر ایدیم کی او کئچمیشلرده اولماییب بو بیر ایستثنائی دؤره دیر کی امپریالیزمین الی ایله اولوب و بیر سیرا تاریخی دلیل لری وار کی دئسم شاید بحث اوزونا چکسین آنجاق بو تاریخی دلیل لر گرک مطرح اولان چون بیلیرسینیز ایراندا فدرالیزمه حق

قازاندىرماق پهلوى رژىمى نىن سياستى اولدو. پهلوى رژىمى و يا رضاخان بير شرايط ايله ايش اوسته گلدى كى ايراندا مركزى حؤكومت، واحيد ديل و يا حتى واحيد تفكور ياراتسين و بو باعث اولدو كى ميلتلىرىن طبيعى حاقلارى فاحيش حالته تايدالانسين و اونلار ظولم اولسون و اونلارنى تحقير ائديلر و اؤز ديللىرىنده دانىشماقدان، اؤز عادت- عننه لرىنى ساخلاماقدان محروم اولدولار، لىياس تغيير وئرديلر و لىياس موئحيد الشكل گئيرديلر آرايا. بونلارنى هاميسى اونا گؤره ايدى كى ايراندا بو آئارى آرادان آپارسينلار و اودا تاكيد ائله دى اونا و نتيجه اى كى حاصيل اولدو اوندان مساله فدراليزمى ياخيلاشديردى و سيخيشديردى و گون مساله سى ائله دى. هر حالدا دموكراسى نىن اولماسى اساسى شرطدير و خوشبختانه فيكر ائله بيرم ايراندا بو دموكراسى مطرح اولور و اونون اوچون ده ووروشما و چارپيشما وار، اوندان سونرا تنوع- افكار وار. آنجاق بوردا صؤحبت فدراليزمدن گئدير دموكراسىنى قبول ائنددن سونرا ايندى فدراليزمىن فورم يا نؤوعونون باره سينده دانىشيب، بحث آپارا بيلريك. آيا ايراندا فدراليزم گرگك اولسون؟ موطلقا گرگك اولسون، نه بيلم بوردا حاكيميتلر گلسين و دئسين خئير اولاي بيلسيندى قاباقدكى لار ائله ميشديلر، بيز ائله ميريك. اولسون بيزيم گوزشتيميز چوخ- چوخدور ولى بيز عملده گؤروروك فدراليزم عملى اولاندير. تبريز واخى ايله ايرانين ايكينجى شهرب ايدى بلكه بير جهتن ده بيرينجى شهرب ايدى، ايندى گئدير كى اولاي بئشينجى، آلتينجى ويا يئددىنجى شهرب. توجه ائتسز آذربايجان بيردانا آذربايجاندير ولى اونو جغرافيايى قيسمتلره بؤلمگين نه معناسى وار بونلار نيشانه ي- بودوركى ايراندا مساله ي- قؤوميت خصوصى ايله ۶۰،۵۰ دؤوران- پهلوى ده شديدا تحت- كونترول اولوب و محدود اولوب، بودا بير عامل لردن دير كى فدراليزمى ايراندا بير تاريخى ضرورت كيمى مطرح ائله بير. آما نؤوع- فدراليزم كى گرگك ايراندا اولسون اؤزو بير بحث يارادان مساله دير، چون ايرانين ايجتيماعى قورولوشو دوزدور اوچونجو دونيا مرحله سينده دير ولى هر اوچونجو دونيالى جامعه اؤزونه گؤره بير ايجتيماعى قورولوشو وار و بيز ده گرگك بو اؤزلىكلرى نظره آلاق، يوخسا ائله بيلمريك واقعا او نؤوع دموكراسى كى ايرانين دردينه ديه و ميلتين حسرتلىرىنى و اوندان سونرا دردلرينى، حقلىرى نىن ضايع

اولماسینی، برآورده ائله یه اولایلمه یه جک. اوندان اؤنجه فدرالیزم باره سینده گرک چوخ بحثلر کئچسین سونرا مساله آیدینلاشسین. فدرالیزمین بیرینجی مرحله ده فرهنگلی جنبه سی وار اوندان سونرا قؤومی خصوصیت لری نظره آلماق مساله سی، حتی مومکوندور اقتصادی مساله یه چکیلسین یعنی اوکی فدرالیزم و فدرالیته دیر اوجور اولسون کی او واحد میلی ده کی وار و یاشاییر دئسین کی او مالیات کی مندن آلینیر هارا خرج اولور، سونرا صنایع و کشاورزی نین مدرنیته اولماسی نین باره سینده گؤرسونلر هر ناحیه نین ایستعدادی نه قدر دیر. او ایستعدادا گؤره اورا پرداخت ائله سینلر و ... هر حالدا اوضاع و احوال بئله ایجاب ائدیر کی بوندان قابق کی ایراندا فدرالیزم سیستمی قورولسون گرک یاخشی موطالیعه اولسون و او پروتوکولی کی بیز بونا آماده ائدیریک بیر جور اولسون کی ایراندا قؤومی و میلی ضرورتلری و نیازلاری حل ائتسین و محروم اولان قؤومیتلری بو دورومدان قورتارسین.

س- اوستاد چوخ ساغ اولون، ایندی فدرالیزمین تاریخی پروسه سی باره ده بحث قاباغا گلدی، من ایسته بیردیم بویوراسیز مشروطیت دؤورونده و هابئله آذربایجاندا میلی حؤکومت (۲۵-۱۳۲۴) دؤوره سینده باخیشلار، ایراندا بو قؤومیت مساله سی نین حلی باره سینده نجه ایدی و بوکی مشروطیت دؤورونده ایراندا فدرالیزم، انجومنهای-ایالتی و ولایتی مطرح اولدو یا میلی حؤکومت باره سینده کی سیز اؤزوز یاخشی یادیزا گلیر، لطفلا بویورون بو ایکی دؤورده فدرالیزم ایدیاسی نجه ایدی؟

ج- ایرانین آنا یاساسی کی مشروطیت دؤوره سینده یازیلدی، منجه اونون موتیمی اؤزوندن ده یئرلی ایدی و ایرانین او گونکو دورومونو آرتیق گؤروردو، بورادا ایالتی و ولایتی انجومنه تاکید اولور و بو اصلا تبلیغ اوچون دئییل بلکه بیر تاریخی ضرورت کی می او دورومدا مطرح اولور و اونا گؤره ده آذربایجاندا بو انجومن قورولدو مونتها کسروی نین بیر جالیب سؤزو وار مشروطه تاریخی حاقیندا "آذربایجاندا مشروطه اینقیلابی حرکاتی باشقا بیر فورمادا ایدی، اورادا کوتله ایشین ایچینده ایدی و مشروطه قهرمانلاری کوتله نین ایچیندن قالخمیشدی"، البته جنوبدا

بوجور دئییلدی و اورادا نهضت، خانلارین گؤستریشی ایله اولوردو و خانلار قدیمدن اینگیلیستان ایله ایلگیلری واریدی. هر حالدا مشروطه دن سونرا ایالتی انجومن تشکیل تاپیر و مشروطه نی قوروماقدان، ساخلاماقدان بؤیوک نقش اویناییر یعنی وقتی تهراندا مجلس بومباران اولور ویا آزادیخواه لار تار و مار اولور آذربایجان قالخیر آیاغا و ایالتی انجومن چوخ گوجلونق نقشی اویناییر و میلت ده اونلاردان حیمایت ائدیر، ائله کی چوخلو اصناف و طبقات، آذربایجانین موختلیف شهرلریندن گلیب ایالتی انجومندن حیمایت ائدیرلر، او جومله دن خوی و حتی اردبیل مشروطیتده ایشتیراک ائدیر. آما سونرا او تمرکز کی تهراندا اولور و دییشیکلیک کی مجلسده اولور آردینجا مجلس ماهیتینی دییشیر و اوندان سونرا ایالتی انجومن لر گتتدیکجه رؤونقین الدن وئریر ائله کی دؤردونجو و اوچونجو مجلسده اصلا انجومن - ایالتی آرادان گتدیر. بو ترتیب ایله کی مشروطیتین ماهیتی آرادان گتدیر و بو اعتبارسیزلیق داوام ائدیر دموکرات فیرقه سی نین یارانشینا قدر، آذربایجان دموکرات فیرقه سی چوخ بحث یارادان مساله لردن دیر کی هله ابعادی آچیقلاماییب و دوشمن اوندان چوخ کینه لی برخورد ائدیب و ایسته ییب او قدر کی الیندن گلیر اونو قره له سین و اونون ایزینی سیلسین، آما هر حالدا آذربایجان دموکرات فیرقه سی گلیب بیر ایل ایرانین تاریخینه گیریپ و اؤزلوگونده بیر سیرا ایشلره ال ووروب. دئمک اولار آذربایجاندا ناراضیلیغین ریشه سی کی رضاخان زآمانیندا قویولموشدو اساس عامیلدی. بیر سؤز دئمه لی یم اودا بودورکی آذربایجاندا دموکرات فیرقه سی ۲۴ ده یوخ بلکه گرک ۱۳۲۰ده تشکیل اولایدی، کی اوندان واقعا ائله یه ییلردی آذربایجان میلتی نین ایستکلرینه جاواب وئره. او زآمان فرانساین مجلس رئیس موسکودان قایداندا تبریزدن گؤروش ائتدی، اونو گتیردیلر دانشگاه و اورادا رئیس - دانشگاه اوندان ایسته دی طلبه لر اوچون دانیشسین. او دئدی منیم سیزین اؤیرنجی لر اوچون دئمه لی سؤزوم یوخدو آنجاق بونو دییه بیلرم، بورا (آذربایجان) بیرینجی منطقه و ناحیه دی و بیرینجی اؤلکه و میلت دیر کی دموکراسی سینی آلیب. فیرقه ایالتی کومیتة نی احیا ائتدی و یئنی دن قانونلارین ایجرا ائله دی یعنی محلی فرهنگ، میلی فرهنگ و باشقا میلی مؤلیفه لری دستکله دی. سونرا روزنامه لر هامیسی تورکجه چیخدی، نشریه لر

درس کیتابلاری تورکجه یازیلدی و مدرسه لرده درس کیتابلاری آنا دیلیمیزده اوخوندو و تئاتر یولا دوشدو، میلی موسیقی اورکستی تشکیل تاپدی کی ۱۸۰ نفر موسیقی چیسى واریدی اونون ایچینده ۱۰،۱۲ عاشیغین پنجه سی گئیدیدی تارا، آنجاق بو بیر ایلین بویوندا او ایشلر کی ائده بیلردیلر گۆردولر، اونودا بوش ال ایله و بهادار اوراق ساتماقلا و میلتن حیمایتی ایله بونلار هامیسی مساله نین میلی جنبه سی ایدی و دئمک اولار فدرالیزمین یا ایالتی کومیتة نین ایجرا ضرورتینی آذربایجاندا ایدی فیرقه باشچیلاری تهراندا چوخلو موذاکیره لر آپاردیلار آما بو مرکزی حؤکومت ایدی کی باغلانان قرار اوسته دورمادی. فیرقه نین اساس مقصدلریندن ایراندا دموکراسی نین یایلماسی ایدی و حتی ایندی پیشه وری نین قبری آلتیندا یازیلار کی "بیزیم قصدیمیز بو ایدی کی حرکتی کی آذربایجاندا باشلامیشدیق تامام ایرانا یاییلسین و تامام ایران او زادی قبول ائله سین" بو تامام تۆهمترلی نقض ائدیر کی نه ییلم پیشه وری روسلارین آدامی ایدی و ایسته ییردی آذربایجانی اورایا یاپیشدیرسین آنجاق آذربایجان دموکرات فیرقه سی یاراتدیغی سیستم بیر نؤوع فدرالیزم ایدی و بو مساله آذربایجان دموکرات فیرقه سی نین ۸ ماده لی تهراندا تنظیم اولان بیر موعهیده دن بللی ایدی کی سونرا تهران آلتینا ووردو اگر او ۸ ماده لی موعهیده نی چیخاردیب یازساق گۆرریک اوردا یالنیز فدرالیزم حاققلاری تکرار اولور آما تاسوفلر اولسون تهران دؤولتی دیکتاتورلوقلا بونلاری حاشا ائله ییب و داندی، البته حؤکومت بوندان قورخوردو آذربایجاندا گئدن دموکراتیک و میلی حرکت باشقا یئر لره یاییلسین.

س- اوستاد اوروپا چوخلاندیر فدرالیسمی تجروبه ائدیپ و سیز ده عینا فدرالیسمین نومونه لرینی سوئد و آلمان اؤلکه لرینده گۆروبسونوز و اورادا میلترلر و قؤوملرین فرهنگی و میلی مساله لری نین حل اولماسی اوچون او سیستم جاواب وئریب و بیز تاریخه باخاندا گۆروروک سوییس ۱۸۱۵ دن فدراتیو شکیلده ایداره اولور و لاپ پایدار بیر سیستملردن ساییلیر، لوظفا بونلارین باره سینده سؤزلرینیزی بویورون.

ج- بلی من قباڤکی دانیشیقلا ریمدا ایشاره ائتدیم کی فدرالیزم ایراندا خصوصاً آذربایجانین بارسینده بیر سیرا اؤزلیک لری وار و بو اؤزلیکلر اوردان آسیلی دیر کی بیزیم جمعیتیمیز یعنی تورک سویلولار ایران جوغرافیاسیندا داغیلیلار و بونون موشاییهی یئرلرده کی فدرالیزم سیستمی ایله ایداره اولور گؤرونمور و بو چتینلیک چوخ آذربایجانلی لارین باره سینده دیر مثلاً کوردلرین باره سینده بئله نچی دئییل نومونه اوچون کوردلرین تهراندا کولونسی یوخدور آما بیزیم وسیع حالدا کولونی لریمیز وار ایرانین تمام بؤلگه لرینده. آذربایجانلی لار کنچمیش ایللرده چوخ کؤچری اولوبلار اونوندا اصلی دلیلی آذربایجاندا حاکیمیتلر طرفیندن تۆرتدیگی چتینلیک لردن آسیلی دیر مثلاً میلی حؤکومت (۲۵-۱۳۲۴) دؤورونده یوز مینه یاخین آذربایجانلی تهراندا قاییتدییلار اؤز یوردلارینا ائله کی دؤولت مجبور اولدو اونلارا ائو وئرسین. هر حالدا اگر واقعا بو دموکراسی یا فدرالیزم اؤز واقعی معناسیندا قورولا امینم آذربایجان چاغداش دؤورونده الدن وئرمیش ایقتیصادی و اینسانی گوجلرین و سرمایه و مغز لرین بیر داها اله گئیرسین. هر حالدا مساله نی چوخ درین دوشونمه لی ییک و میلیمیزین خصوصیتلرین کی فدرالیزم اوچون گرکلی دیر موطالعه ائدیپ و دوشونمه لی ییک و بونلاردان گؤز اؤتمه مه لی ییک چون اولاییلر میلیت میز اوچون آریلاریمیز مومکون اولماسین و یئنه ده چاتیشما مازلیقلا اوز به اوز اولسون و اودا یاراشماز بونا گؤره بو مساله دن سونرا دونیادا اولان اؤرنکلردن فایدالان مالی ییق آما بو ایش یالنیز تقلید فورماسیندا اولما مالیدیر و بیز گرک اؤز میلی خصوصیتلریمیزین اساسیندا تعریف ائدک و میلی خصوصیتلریمیزی نظره آلاق باشقا فدرالیستی سیستملرین تجروبه سیندن ایستیفاده ائتمه لی ییک و بیر داها اوچونجو دونیا جامعه لری نین واقعیتلرین نظره آلمالی ییق و دئمه لی یم بو گون اوروپادا و ایراندا فدرالیسم باره سینده آراشدیرما ایشلری باشلانیدیر. بیر نومونه فدرالیسم باره سینده سوئد دیر اورادا مساله یاخشی یئرینه اوتوروب البته ایراندا بیزه اورانین سیستمینی دئمه ییلر یالنیز دئییلر سوئد ایسکاندیناوی مملکتلریندن بیر دیر اؤزوده شومالی سویوق منطقه ده واقع اولوب و چوخ کم جمعیت دیر اورانین نه جور ایداره اولماسی باره سینده دئمه لی یم فدرالیسمی اوردا یئرینه ائله سالیلار کی هئچ ال وورماق اولماز اوراجانکی

بیلیرم واقعا آزاد اینتیخابات اولور. (من بیر مرحله سینده اولموشام واقعا آزاد اینتیخابات کئچیریلیر) او قدر دموکراسی گوجلو دورکی تقریباً پیش بینی ائتمک اولار کی هر حزبدن بیر دنه نوماینده چیخاجاق. فعال و جیدی آداملاری ایالت لر (کومون) اوچون سئچیرلر و بیر تعداد مجلس اعضاسی اوچون سئچیلیر و تمام جنبه لرده او فدرالیسمده ایالت و ولایت ایچره او ولایتین دیلینده کیتاب یازا بیلر و ولایتی نویسنده وار و ثارینا چوخ اهمیت وئریر لر آما بیز بیلیمیرم نه گوناھین صاحیبی اولموشوق کی بوردا علنا دیلیمیز قدغاندیر نمونه اوچون غلامحسین ساعدی بیر ولایتی نویسنده ایدی و یازیلاری فارس دیلینده اولسا دا اوندا آذربایجان روحو وار. بو گون چینده کاشغریستان وار کاشغریستاندا حتی پوللارینی اؤز ایفبالاریندا و دیل لرینده چاپ ائدیرلر و تورکو دیلده یازیب اوخویوب و دانیشیرلار. باخاندا اتحاد- جماھیر- شوروی زآمانیندا بو اؤلکه بیر نؤع فدراتیو سیستمی ایله ایداره اولوردو. آنجاق بیز چئشیدلی فدرالیستی تجروبه لری نظره آلاراق آییق دوشونجه لی و اؤز شرایطی میزی نظره آلاراق بو مساله نی آراشدیرمالی ییق. اوندادیر کی آرتیق نتیجه آلابیریک و زآماندا اونو یئتیریب کی دونیانین اوضاع و احوالی بیر یانا و بیر یانی دا بودورکی بیزده سیاسی و میلی دوشونجه گوجلنمه لیدیر و سیاسی فرهنگین گوجلنمه سی همی باعیث اولار دموکراسینی یاخشی دوشونک همی ده فدرالیسمی یاخشی باشا دوشک و هامیسیندان اؤنملی میلتیمیزی داها یاخشی تانیمالی ییق، بیرده تاسوفلر اولسون میلتیمیزده میلی ادبیات ضعیف دیر و بودا اوندان آسیلی دیر کی قویما بیلار خالق ادبیاتی بیزده یارانسین وگرنه ایندییه دک مطلق یاراناردی. بو حالدا تمام فدراتیو سیستمی کی دونیادا جور به جور شکیل لرده واردیلار موطالعہ ائدیپ سونرا صاباحکی فدرالیسمی میزده بوندان ایستیفاده ائدک آما بو گرک اساسلانا بیزیم جامعه میزین تاریخی، میلی و ایجتیماعی واقعیتلرینه.

س- چوخ ساغ اولون اوستاد بوندان کی واختینیزی بیزیم ایختیاریمیزدا قویدوز آنجاق موصاحیه میزین سونوندا بو گون آذربایجاندا گئدن حرکت باره سینده سؤز لرینیزی بویورون.

ج- من دوغروسو او واختيدان كى بو فرهنگى و مىلى مساله لره گيريشمىش و احيانا ده سياسى جريانلار ايله ده تماسيم اولوب هميشه ان بۇيوك آرزىم بو اولوب خالقىمىزىن فرهنگى جهتن دالى اولدوغونو لمس ائدم چوخ آرزىم واريدى موعلىم اولام و اوستونده چوخلو تلاش ائتديم آما عؤمرومده فقط بير ايل موعلىم اولدوم اودا دموكرات فىرقه سى نين دؤوره سينده اوندان سونرا يئنه ده بىزى منع ائتديلر. ان بۇيوك آرزىلاريمدان بو ايدى كى مىلى كىملىگىمىزى تانى ييب و تانيتديرام، چون بىز او دؤوره نين محصولويوق كى بىزىم مىلتىمىزىن مىلى وارلىغى و هويتى حاشا اولدو و دؤزولمز آسىمىلاسيون گلدى موسلط اولدو و بونون نتيجه سينده مىلتىن ده فرهنگى ضعيف اولدوغو اوچون كئچمىشده اينقىلابى ادبيات يارانمادى و نتيجه بو اولدو كى موغرىضلرين و آسىمىلاچىلارين سياسى آذربايجاندا يورودولسون. بىز گر ك او بيرىسى مىلتلرين آراسيندا آد چىخارداق و ايستعدادلاريمىزى بوروزا و ترك و حرام ائتمه يك هدر ائتمه يك، گنديب اؤزگه لره چالشمىايلاق به قول سهندىن سؤزو اؤزگه چيراغينا ياغ اولماق بسدير، اگر بوندان سئواى اولساق دئمك اولار تاريخه و اؤزوموزه ظولم ائتميشيك آنجاق گر ك هدفى بونا قويلاق كى كئچمىش فرهنگىمىزه داياناق گله جك فرهنگىمىزى ياراداق.



فدراليسم در ايران

مرکز تحقیقات مجتمع دانشگاهیان آذربایجانی